

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU-232950**

UNIVERSAL  
LIBRARY



# الحمد لله الذي وفقنا لهذا العمل

في شرح التحقيقات الثامخات الملقب

## بسم الله الرحمن الرحيم

بفرمایش و تصحیح مصنف دام ظلہ العالی

طبع محمدی و طبع محمدی

صورت مائنه . تاج الكلبه بام الحکم المتکلم بکارم الاخلاق  
المتروی بر دار التواضع من غیر شقاق الفطن العریف التبن الغطیف فص خاتم البلاغة ختم  
صحيفة البراعة مولانا ابوالخا محمد يوسف العثماني الکوفاموی سلمه الله العلي القوی

بسم الله الرحمن الرحيم

سزانه نالتمه معجزه یانی حمد سید عیسی خاتم الملوک الحیات تسبیح کلام احیایا بموات الحی الذی تعالی  
شانه عن نسبة الممات وتقدیرین بانه عن الشکوک والشبهات و دیاجه رساله حرف انی نعمت کل  
که آوازه کلام هدایت نظامش آواز کوش برادنی و اعلی از که وزمین تا شرفک و غفل بیان اعجاز کلام  
باقی س هر زنده و مرده از ساداتک مقیدان سلاسل حیات را بطفیل ارشاد فیض نبات  
سراج نبات از ظلمات غوایت در پیش و ذاتقان تلخ آب بر حیات را بفیض جمعه کنشی مضطبه  
محبش شریعت حمت از دی در حلاوت از جان شیرین پیش صلی الله علیه و علی آله و صحابه و الله  
صلوة تلغهم بهانایه المراد و الله بعد ازین باقیه صد و اصحاب عقل شعور منطبع باد که از زمین  
آوان تمامان یوسف جمل فنادانی بر دو کاکین بازار جهان کثرت جا یافته و صریقان نفوذ جیده  
علم و حکم کوشه از راه اختراع و تافته درست بر سخی که مسکوک مینی مشکوک بر آید و تحلیله کلان  
آراشکی یابی از طبع غش عاری نماید آنچه هر از تلخیص است کمیاب و یا بوحیه الظان بار و هو سراد  
تحقیق مطلب مضمونیت از خاطر فراموشش و هر یک بجهت بیاضین خلاف واقعیه است مدتی  
اگر صحیفه است بظاهر حیت باطن نادرست و اگر کتابت عبارت لطیف مضامینش اوله  
الی اخره خیف فی الجملة کلام این کند نمایان جو فروش لایمن لایقنی من جوع و عرا یل بکار  
افکار اینار و در باب عقل مومن از سزنا یا غیبه مایع الا مصنفات از او صومعه توفیق و توفیق  
قطب لایحه تحت حاکم الی نکات شریعه و سحره خاورد و دقایق لطیفه راجع اسلام سلم  
حاکم باقی سبانی شرح و ملت است تمام الا نام جمع خواص عوام جناب مولانا مولوسه



ریاست علمی سید السدالی که فکرش حشمت زبانی ندیده و عدلیش کوش جهان شنیده فروغ از  
 فیض زلفش سحر آثار و از آرزو آه مرئی آبیاری توجیع طبع اقدسش متفرع شاخ و شکاف بی اندازه  
 معتدل از عقلش مشی منور از انوار و مستوی از استخراجش یکی از هزار بر آن قاطع برین قیل و قال  
 جهت ساطع این مقال این صهیفه کلام و رساله تحقیقات شامه است که در میان حال سماع اهل قیور و ادا  
 و شعور مقبور بحر فموده و قافران زاران اعبرت افروده سبحان الله چه مضامین مستره را  
 کرسی ظهور نشانده و بکدام لطافت کرد شک شب از روی شادمان مدعا افتانده عجب طایچه است  
 له دمان ناحق کوی انکار منکرین بسته و نادر قفای است که کردن کردن فزاری ماصوب مسخر فین  
 راستی و صدا شنیده نه چندان مبسوط است که اثر اثر بیاد است سامعه متعجب خراشد تا اینجا مختصر  
 که وافی و کافی جامعیت مدعا نباشد طرفه متوسطی است که نقایه در غرر مضامین عالی چون هرج  
 و مرج در روی انتظام داده و خلاصه لای متلالی مطالب فیه تا بان مشکوة فیها مصباح در آن  
 بناده بلاغت عبارت لطیفه حاج از حد بیان و صاحب لفاظ متناسب بیرون از طاقت انسان سواد  
 حروفش کمال الحواجر مغانی هاست باعث نور الاضیاء و یاجن کاندیش که سره سلجانی حشمت گفته و نور الانوار  
 سیاه پیش از ده و چراغ طوری باید و سفیدیش از بیاض دیده و میثاید از رنگ و فتنه منور و شسته بر آن  
 و آنچه بیا از حجاب بین سطویش ریزه پنهان مخفیست در غمت بر عرش اعظم نشسته و طالبش از وقت مناسبت  
 سلم و سلم شکسته شمس کیمی منافی از حر و فتنه خیال ظاهر که با شعاع خورشید آریا به باهر الغرض تقریب است با محرم  
 لاجوب و حشمت از خطی نشی بیرون و از بیان محضش بان یون پس با مبد کوی علم و هنر را کجا و با کج استایش آن کلام  
 و کوز با کج از عده تو صیفش آیم که اگر که از کج کنای می یابیش کلام خود منظور دارم و حرفش بی بدین امر موجب  
 سخن و کلام قلم طبع را رسم زحمت آن کج کوی و کج کج طبع و شایسته که صنف او منصف و بیاد کند و کج کج بود  
 و این که فلتعلم الکلام و الحمد لله العلام و السلام علی رسول خیر البریه و آله و علی العظام و صحبه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمداً للقدير السميع العليم الذي نسمع من إنشاء وصلواته على النبي النبوية البشيرة  
 التي نسمع من الإحياء وعلو درجته لا صفياء وصحبه لا نقباء أما بعد فيقول الكندي  
 "أتأتى إلى رب الغنى الخلاق تواباً على حزين عن الذنب الخفي والجلي لما قضيت  
 عن محرير الرسلانة الترجمة بالتحقيق الشاخصات في إثبات سماع الاموات والمقربين  
 بتحصيل الفلاح بسماع الارواح فحان أن أشرح مغلقاتها وأوضح مبهمات  
 مؤرجأ فيه جواهر تحقيقات توضح بها خوار العقول وفائدت دقيقات تتلقاها  
 الفحول بالقبول مصدراً باحتياجات المخالفين وجرحها ملقحاً  
 إلى مسكات التعسفين وقد جربنا ناهياً منهم الانصاف حانداً  
 عن سبيل الاعتساف مستنبطاً بالتدقيقات الرسومات في شرح التحقيقات الشاخصات

عبدالله بن محمد بن عبد الوهاب

عزیز و عزیزان عزیز  
مقامات عالیہ صاحب "سنتینہ"  
شاہ کرم چیمبر ہندوستان  
جدید باغ خیل اردن

سَمِيعٌ سَبِيلُ النَّجَاحِ إِلَى الْحَصِيلِ الْفَلَاحِ قُتُبًا إِلَى الْقُبُومِ الْحَمِيٍّ مَسْتَحْفَظًا عَنْ شُرُورِ الْغَنِيِّ مُتَبَلِّغًا  
 إِلَى الْجَوَادِ الْغَنِيِّ رَاغِبًا عَنْ هَفَوَاتِ النَّبِيِّ هَذَا مَا أَبْتَدِئُ بِالْمَقْصُودِ مُتَوَكِّلًا عَلَى دَاهِبِ الْعَقْلِ وَالْجَوَاحِرِ  
 مَا بَعْدَ ثَنَائِي فَأَوْ مَطْلَقِ مَخْفِي نَمَانِدَه قَادِرِ سَمِی است اسماء حسنی و بروایت بخاری و مسلم و ترمذی  
 و ابن حاتم و ابن جریر و ابو هریره رضی الله تعالی عنه صحیح شده که فرمود رسول خدا علیه الصلوة  
 و التثامن حصاها و صل خبته یعنی هر که حصا کند نامهای و تعالی او را آید بهشت باید دانست که  
 و تفسیر حصا شرح حدیث را اختلاف پیچیده اند مختار بعضی آنست که مراد او حصا احاطه است  
 بمعانی آنها و ایمان آوردن و تعظیم کردن مسامی آنها و بعضی گویند که مراد او و ساختن آنها  
 است اما دلیل طرف النهار بر صفت ذوق و حضور لکن مختار اکثر آنست که مقصود حفظ کردن و یاد  
 داشتن است و دل و حصا بمعنی حفظ بسیار مستعمل شده و اختیار بخاری نیز همین است و مؤید  
 آنچه بعضی و آیات بخاری من حفظها بدل من حصاها و اگر شسته و نیز پوشیده ماند که چون مر  
 شده مخلوق با خلاق الله یعنی متصف شود بصفات خدای تعالی بقدر طاقت پس خط بند از نام  
 پاک او حلت اسماء که قادیست بمعنی توانا بر هر چیز آنست که توانا باشد بر باز داشتن نفس و طبع و  
 ولادت بکذا فی شرح محسن حصین و در ذکر مطلق تصریح است بآنکه قدرت و تعالی که با هر نفس آنست  
 قیود و الآت بل هذه الامشیون الممکنات فهو القادر تحقیقی تمام فی جمیع صفات و تجلیات که اموات  
 ادراک و سماع تحقیق غفرین لائل قطیعه منجمه بود و خواهد شایع و موعود و صلوات کما تجب مانده که  
 صلوات از مومن عاست و از ملائکه استغفار و از حق تعالی رحمت و تعلق رحمت او سبحانه جل شانه  
 که برین اندازه طلب است دعا و می باشد توضیح این بهام آنکه رحمت و تعالی عاصی عفو باشد و مغفرت  
 و جنت حور و قصور و بر صالح با اینهمه نعمت لقا و دیدار باشد و جز آن ممالا عین ات لا اذن  
 و لا خطر علی قلب بشر و عرف با وجود و نیمه فاضله علوم و معارف یقینیه است و بر اینها

متن  
 متن

متن  
 متن

متن  
 متن

غیاث الصالحین الثناء اولیا قدس است ساریم بالینہ متعلق بودن حق است تجلیات ائیم و  
 و سہایتہ کذا فی شرح الفصوص مع روح سید الم سیدین مجمع اجماع کو درست کہ سید را بر  
 و شریف و ضعیف کریم و علیم و رئیس مقدم طلاق میکنند علیہ علی کہ یعنی البیت انحضرت  
 علیہ سلم کہ صدوقہ بر ایشان طالع است و صاحب الصالحین و اسلام سجای و در طالع عبادت  
 مؤمنی کہ انحضرت علیہ تسلیات را در حال ایمان یہ از دنیا با ایمان رفته باشد و نہ اما حقا  
 جمہور المحدثین کہ در احادیث صحیحہ بدان بشارتے و اذہار باب بصیرت و صاحب حقیقت  
 پوشیدہ و نامہ کہ زیارت بالکسر معنی دریافتن مقام متہ کہ یا شخص متہ کہ لفظ فی المنہج  
 تین جمع قبر بالفتح معنی کور و در کو داخل کردن کوینہ قبر الرجل عبدہ و اذہار خلیفہ  
 و قبا بالکسر حکم بکفر کردن کوینہ قبر الرجل عبدہ اذہار حکیمان یقہ قال تبدل مجدہ فاقہ  
 پس کور کنانہ را و اسی حکم فرمود و بکفر کردن انسان یخافواید چند نو کریم سلم می یابا  
**فائل اول** مراد از قبر در بحث غلبہ قبر عالم بر روح است کہ وسط است میان دنیا  
 و آخرت و تعلق دارد بہر دو مقام آثار عالم از خیر و شر و ان عالم نمایان میشوند و اگر در  
 تحت تنخیص کنایہ می مشہور است کہ عبارت است از گوی مودہ را و ان کو کریند ان کہ  
 مستحق نشو و غلبہ قبر در حق کسی کہ در شکم جانور تجلیل و دیاد آب غرق شود و یادش  
 سوخته کرد و اویس فلیس **فائل** دوم بدانکہ صورت حکم فرمودن بد تقاب بکفر کردن  
 مردگان اول چنان واقع شدہ کہ چون بیل بیل اکشت مردن آدمی را و اول ثان وقت  
 یافت قایل هیچ ندانست کہ من درہ را چہ باید کرد اما چار جہہ ہایل اور چادر کلانی چمدن ہر  
 خود میداشت چون بن نقل و تحویل مشقت بسیار شد و بستون آمد چیرن روزی در صحرائے  
 مغموم نشستہ بود کہ ناگاہ را غمی پیدا شد و با را غمی گیر جنگ کردہ او اکشت باز منقا خود

تجلیات

تجلیات

نوحه های خود زمین را کافه جثه تراغ مرده در گوی اندخت و بالای آن خاک بسیار بنهار خود  
 توده کرد و قایل ازین حرکت تراغ بی خبر که مرده را بچسبید باید کرد جثه برادر خود را نیز زمین  
 قبر است نمود باز چون حضرت آدم علیه السلام وفات یافت و شش مکان از آسمان  
 نازل شده و جنود او را در ایشان طریق غسل و تکفین و تهنیت کردن کو بعمل آورد و در آن  
 بار بحدی طریقی معمول شد این تعلیم الهی اولاً قایل بسبب رستعد او بود و سطره تراغ واقع  
 شد و ثانیاً اولاد حضرت آدم علیه السلام او سطره فرشتگان نمایان بکذا فی تفسیر  
**فانهم** سوم تعلیم نمودن او که طریقی است بر زمین و زمین غمته است عظیم چه اگر مرده  
 بر سر جانوران گیر بر روی زمین می کشند متعفن شده بوسی میگرد و ششام جهانیان را  
 میساخت و مردم از آن متنفر میشدند و بدگویی میگردند و فیض باع درنده و پیرین اعضا  
 و راحت سخت کرده میبرد و جانوران نایک مردار خوار او را اطعمه خود میساختند و حقیقت  
 عظیم و لاحق می شد لاجرم برای تکریم او این وضع را از غیب تعلیم فرمودند **فانهم** چهارم  
 در دفن کردن مردگان عداقه روح باین علی وجه الکمال باقی میماند و توجه روح بر زمین  
 مستقیم و پیفیدن بسهولت واقع میشود زیرا که سبب بین مکان بدن که گاه گاه روح از آن  
 متعین است و آثار این عالم از صدقات و فواید و ملاوت و آن مجید چون در آن  
 که مدفن است واقع شود بسهولت نافع میشود پس فن کردن گویا سبب توجیه است  
 است بنابراین است که از او یک مدفن و دیگر صلاحی و منیدان انتفاع و استفاده جاری  
 آنها را افاد و اعانت نیز تصور کرد فی التفسیر العزیزی **فانهم** پنجم قبر و جوار صلاح و غیر  
 ساخته شود که موجب کثرت و مغفرت و باعث صفا و نورانیت است و میت از جوار  
 پاداشی ناپدید نماند ایا فتن زن از آن بکذا فی شرح سفر السعادت و العثور علی دار البهره

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و در قادی لائی فاخرہ مسطورہ لافضل الدفن لمقرۃ اللہ فیہا قبور اصحابین کذا فی القیام  
 العالمیہ قال علیہ السلام او فوا موتا کم مسطورہ صحابین لیت تیاذی بنجارہ السوفا  
 لیت الفاسق او او فرب یحبب الصالح تیاذی الصالح یغذیب الفاسق انتہی و جوایت صحیح  
 ثابت شدہ کہ مردی بعضی جہانجی دراکہ تعال کر رہو بود و خوابی کہ در غدا سخت کر قیام  
 باز بعد یک ہفتہ اور اور رویا معاینہ کرد و در رحمت و سہایش مشاہدہ نمود بطریق استجاب  
 مستفسر کیفیت حال شد و بیان نمود کہ مردی صالح متقی قریب کورامہ فون شہر و  
 مرد صالح مراد و دیگر اموات را کہ نزدیک قبرش دفن بودند شفاعت نمود و از غدا نکال  
 نیند برای فاتحہ خوانی و عورت گرفتن از حال اموات و موت خود یاد کردن چند اما افادہ  
 لمحقق جامی قدس سرہ ہامی شعر جامی آن بہ کہ درین مرحلہ آن پیشینہ کی کہ زموت  
 و کران موت خود اندیشہ کنی و بی رغبت شدن از دنیا و برسی مردہ یاد دعا و استغفار و  
 و آخرت را یاد کردن تجلیہ قلوب تصفیہ صدور و حاصل سخن و نعمت رقت قلب بہت  
 آوردن و در مظاہر حق ترجمہ ہندی مشکوٰۃ شریف مرقوم است اور کہا امام نووی کی کہ  
 زیارت کی کہ ہفتہ میں ایک توفیق و سہلی یاد کرنی موت کی اور آخرت کی ہی پس اسکی  
 کو کافی ہی دیکھنا قبر و کھانیر چانی مرد و مکی دوسری وسطی دعا وغیرہ کی پس ہستون بہ  
 ہر سہل کی ہی اور تیسری برکت حاصل کرنی کی ہی پس وہ زیارت چہی لو کو مکی قبر و  
 ہی اس کی ہی بزرگ میں تصرفات اور برکات میں شمارا و چوتھی وسطی اولیٰ حق  
 دوستی اور قربت کی ہی جیسا کہ حدیث ابی نعیم کی میں آیا ہی کہ جو کوئی زیارت کری  
 ماں پکی یا ایک کی دن جمعہ کی تو ہوتی ہی مانند حج کی اور پانچویں مہرانی اور انت کی ہی  
 ہوتی ہی جیسی کہ آیا ہی حدیث میں جو کوئی کنوی او پر قبر مومن بہائی اپنی کی اور سلام کر

ناسی او سکود اور جواب سلام کا ویتا ہی بلاشبہ شروع یعنی مسنون است  
 صحیح مسلم بروایت جریر بن عبد اللہ رحمہ اللہ عنہ سلم شدہ کہ فرمود رسول مقبول صلی اللہ علیہ وسلم  
 عن یزید القنبر فروروزو یا یعنی نہی کرده بودم شمار از زیارت قبور پس یارت کیندا انہا را  
 پیش ازین از زیارت کردن قبور نہی کرده بودم پس الان آج حکم منسوخ و ایندو کفہ اند کہ  
 قرب عہد جاہلیت بود و خوف آنکہ بگویند و بکنند چہ در جاہلیت میکردند و میکرد اما الان  
 پس قواعد اسلام مقرر و ثابت شدند و اندیشہ مفاسد جاہلیت رائل شد کما فی الشکوۃ  
 للتحقق الدلوی و برویت ابن جازر بن مسعود رحمہ اللہ عنہ با ثبات رسید کہ فرمود پیغمبر صلی  
 اللہ علیہ وسلم لئن کنت نہیتکم عن زیارۃ القبور فروروزو یا فانہا نہی فی الدینا و تکرار الاخرۃ یعنی بودم نہی  
 نہی میکردم شمار از زیارت قبور پس یارت کیندا انہا را کہ زیارت قبور بی غیت میکرد  
 و دنیا یعنی نفرت می بخش از ان کہ چون عاقبت کار این است نہی تعلقی برینا نیست  
 و یاد میدہد آخرت را ازینجا معلوم میشود کہ وقت زیارت قبور بصفت عبرت باید بود  
 ذہل غافل کدانی شرح مشکوۃ و فی البحر الرائق قال فی البدائع لا بأس بنیان القبور والدعا علیہا  
 ان لو منین من غیر طلی القبور لقولہ صلی اللہ علیہ وسلم ان کنت نہیتکم عن زیارۃ القبور لافوروزو  
 و فعل الامۃ من لدن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی یومنا نہی انتہی در حقیقتی باہنا  
 تفصیل مقام است کہ زیارت قبور از اعمال خیر و اوضاع دین است و آن حضرت  
 صلی اللہ علیہ وسلم را بت از ان نہی فرمودہ بودند و در آخر حضرت و از ان او نہی بجای از اول  
 و فعال آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم صحابہ باعین و تبع باعین و بکر علما و صلی یارت قبور ثابت کرد  
 تا آنکہ در سلسلہ جماعیہ قطعہ منسلک شد و اختلاف کردہ اند و اگر حضرت زیارت قبور حق  
 و رقی مردان است یا زبان ہم در حضرت دخل اندر مختار بعضی است کہ نہی سابق در حق

زیارت قبور  
 در اسلام  
 صحیح مسلم  
 بروایت جریر  
 بن عبد اللہ  
 رحمہ اللہ  
 عنہ سلم  
 شدہ کہ  
 فرمود  
 رسول  
 مقبول  
 صلی  
 اللہ  
 علیہ  
 وسلم  
 عن  
 یزید  
 القنبر  
 فروروزو  
 یا  
 یعنی  
 نہی  
 کرده  
 بودم  
 شمار  
 از  
 زیارت  
 قبور  
 پس  
 یارت  
 کیندا  
 انہا  
 را

تفصیل مقام

عاجل باقی است و ایشان را به آن امر بدانی از یاد خود برسانند و زیارت کنند و زیارت کنند  
حضرت سرور کائنات علیه السلام زیارت آن ائمه است و زیارت آن ائمه است و زیارت آن ائمه است و زیارت آن ائمه است  
بظاہر حدیث مذکور که در آن خطاب مذکور است و نیز نمیکند شد و بخندیکه ابوهریره  
عنه روایت کند و نیز نمیکند علی بن ابی طالب علیه السلام عن ائمه اهل بیت یعنی ائمه است که با وجود  
زیارت کنندگان که وقت زیارت بخرج و فروع و نذر و بکاف و بیار می کنند  
الامام النوفی فی شرح صحیح مسلم فی ذمه الاحادیث فی بیان استحباب زیارت ائمه است  
العلما و الدعا بهم الحرم علیهم و نه سجده فی نسخ نهی الرجال عن زیارت ائمه و جمیع علی آنها  
الرجال اما للنساء فی خلاف انتهى و در بالا بهر مرقوم است زیارت قبور مردان جایز است  
نه زیارت و نه التلأل الفاضله علم ان زیارت قبور مذکور فیها الرجال علیه السلام اما  
مستند و عن ابی هریره انه علیه السلام عن زوارات القبور و قال جمیع العلماء من اثبت  
الخصه للنساء فی زیارت فانما ثبت ان سجده و تعظیم و غیره استدلان بالفارق لا بطلب  
الرجال لا يشمل النساء فیلایعزم الخصه و انما لا یلایج النساء زیارت القبور کذا فی شرح البرزخ و  
نصاب الحساب فی الباب الثامن الاولی للمرحله ان لا تزور قبر کسی غیر رسول الله  
علیه السلام و روى انه سئل انما اتبعی عن جواز الخروج للنساء الى المقابر فقال لا تسأل عن  
اجواز و نفسا و فی ذواتها تسأل عن مقدر یا علیهما من العین علم انما کما انزلت خروج کانت  
فی النساء ملائکه و اذ احسبت تمهلات یا طهر من کل ما یبذل فی النساء القبر و سبیلها  
اذا رجعت کانت فی لغتہ فان اذن او دهب بهما علیها فبعضه کسبته من اذاج  
الغیر کفر و بابت من اذاج کما فعله بعض النساء فقله و کثرتة انخرج فلایخرجون من خروج  
قبور بعض المتبرکین کما اعتادت النساء الا لزیارت قبر و الدیال لم یکن منه قبر حصی الی زیارت



رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از باب امامت و الی غیر ذلک و جمیع محرم نهان لم تضر موتیه لما  
 ان عبد الرحمن بن ابی بکر مات خارج مکة علی اثنتی عشر میل منقل الی مکة فبنی حجرة علی  
 ضلی الله عنهما صاحبته فزارت قبره و قالت ان الله لو شهد تک ما زرتک الی شری  
 یعنی ان ترک الزیارة و لکن یثبت فی زیارتها عذر و انه مات عنها القاء ما عنه الموت  
 فزارت لکنون فاما مقامه القاء عن الموت فاذا کان ترک زیارة قبر الاخر اولی فلیثبت  
 الرخصة فی زیارة قبر الاجنبی للنساء حسب فیکره بالاثرا الا ان الاثر اولی ان القامیت  
 الموت للمحرم سنة و روی عن ابی بريرة رضی الله عنه انه علیه اهل حق و سلام خرج  
 المسبح فوقف علی باب البصرة فالتفت فالتفت فالتفت فالتفت فالتفت فالتفت فالتفت فالتفت  
 قالت کنت خرجت الی منزله فلهذا التفت فالتفت فالتفت فالتفت فالتفت فالتفت فالتفت فالتفت  
 افعل بعد منک ما سمعت قال علیه السلام لوزرت قبره ما لم تروی رحمتی فحجت فدل بحديث  
 انه لا یباح للنساء زیارة القبور و الاشیخ یجوز ان یجوز فی شرح البرزخ نتهی فی الغنیة الملیة  
 و یستحب زیارة القبور للرجال و مکروه للنساء انتهى خلاصة عبارتها می منقول  
 است که هرگاه ان ارادة رفتن برای زیارت قبور کند لکنت خار و فرشتگان یعنی دور  
 حجت حق بروی نازل شود و چون بنا بر زیارت قبور از خانه بیرون آید از همه طرف او  
 شیاطین کثیرند و چون در مقبره برسد روح میت در حق و سی نفرین نماید و چون بخانه  
 باز آید نفرین او تمام شود و اگر شعوبه او را برای زیارت قبور و او را کی و دیر  
 یا همراه او بجبت زیارت قبور برود پس شعوبه زن هر دو لغت شرک است و چون  
 سجد بقبری بقبر کند کافر گردد و از شعوبه هر وقت پذیرد و زمان زیارتش بقبره الین است  
 شرط که و حذر سجنا باشد زیارت مرز فاضل النوار حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

خلاصه عبارتها می منقول

بنام نیز مستحب است و زیارت قبر سیکه ثابت محرمه از زن و شسته باشد هم مباح است  
 در صورتیکه هنگام تقاضای موجود باشد چه که با ثبات رسیده که عبد الرحمن بن  
 فضیل مدینه بایرون که معظله فاصله و زنده بل وفات کرد و جناب شان بکله اورده  
 رفتن کردند پس حضرت ام المومنین علی علیه السلام بقصد ضعیفیت آنها که برای ادای حج بخاک عجمه  
 شایسته زیارت قبر شان فرستاد و فرمود که بخدای غفور رحیم اگر بوقت انتقال شما  
 حاضر میبودم کنون یارت قبر شما میگردم و خرسی رح میگوید که ترک زیارت قبور در حق  
 زمان مستحب است که ام المومنین ضعیفیت آنها عذر خود بیان فرمود که وقت موت عبد الرحمن  
 اتفاق ملاقات شد از آن سبب یارت قبر شان عمل آمد تا این یارت بنظر ملاقات او  
 و حالت حقنار معدود و شود پس هرگاه در حق زن ترک زیارت قبر برادر اولی شد حکم  
 در حق و بی یارت قبور جانب استحسان باشد و از قول حضرت ام المومنین ضعیفیت آنها  
 بگوید که کشتن زبان وقت موت ملاقات محارم ممنون است از ابوهریره ضعیفیت آنها  
 است که روزی پیغمبر خدا علیه الصلوٰه و السلام فرمود که اگر کسی پیر و پخته و پخته و پخته  
 که ناکا حضرت سید الفاطمه زهرا رضی الله عنها حاضر شدند پس آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود  
 ای فاطمه که جامی آبی عود نه افند که بجان فلان که وفات کرده زنده بودم آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله فرمود که آیا بر این یارت قبر همان اتفاق افتن شدن بود که ایش کرد که  
 بنظر پناه میجویم از آنکه عمل آدم خیزی که آنجناب بنی از آن فرموده باشد پس موند آن حضرت  
 صلی الله علیه و آله که انفاط که زیارت قبر او میگردی سترخت نمی یافتی و خوشنود و میشد  
 از خوشبو بهشت و این صیث دلالت وضع داد بر آنکه زنان از زیارت قبور و سترختن  
 بنام جانز نیست و در شرح نیت المصلی مسطور است که مردان زیارت قبور مستحب و زنان

مذروه و مختار بعضی است که زمان این زخمت زیارت بقور ثابت است و همین ظاهر ظاهر است  
 محمد رح و آثار شمس الایمه خراسی رح و صاحب کشف البرز و بحر الرائق و صاحب مختار  
 و جامع الرموز و قنادی سراجی آقا و القاضی عیسی بن محمد فی اللام الفاخرة فی التذکر الاخرة زیارة  
 القبور مستحبه للرجال و کذا للنساء علی الاصح و فی مختار القنادی و ابی الباس بن یزید القبریه و یزید قول  
 الی حنیفه و ظاهر مذکور بحکم تحقیق احوال النساء ایضا لانه لم یخص الرجال فی سبب  
 اخلف فی زیارة القبور للنساء قال شمس الایمه الخراسی رح الاصح انه لا یاسن بها کذا فی قناد  
 الغرائب و فی کشف البرز و فی بحث نسخ نسبه بالنسبة الاصح ان الرخصة ثابتة للرجال  
 و النساء جمیعاً و فی السراجیه ابی الباس اهما زیارة القبور لای للمحاض و محجب کذا فی خوارزمی  
 و فی البحر الرائق الاصح ان الرخصة ثابتة للنساء و جواب و ادله اندر شکات مانعین باین  
 طریق که تسلیم نمایدیم که خطاب قول آن حضرت صلی الله علیه و سلم نهیتکم احدث مخص  
 مردان است بلکه بحجت شرفت و کرامت مردان خطاب شد و موقوفیم حکم است بر این  
 بهیچانکه در آیه وضویم و مثال اینها نیز زمان دخل اندو لغت و منع که در حق زنان مرد  
 شده پیش از زخمت بود و قال الترمذی هذا کان قبل ان یرخص النبی صلی الله علیه و سلم فی زیارة  
 القبور فلما خص دخل فی رخصته الرجال و النساء کذا فی مشکو و در کتب فقطور زیارت بقور

الرجحة  
 الرجال  
 و النساء جمیعاً

تفصیل مرام آنکه در صحیح ترمذی بن عباس رضی الله عنهما ثابت شده مرام  
 صلی الله علیه و سلم بقبور بالمدينة فاقبل علیهم بوجه فقال سلام علیکم یا اهل القبور احدث

مقوم مثل آنکه بوقت زیارت سلام علیکم یا اهل القبور یغفر لکم و لکم ثم سلفنا و نحن بالانتر  
 تفصیل مرام آنکه در صحیح ترمذی بن عباس رضی الله عنهما ثابت شده مرام  
 صلی الله علیه و سلم بقبور بالمدينة فاقبل علیهم بوجه فقال سلام علیکم یا اهل القبور احدث  
 بلکه شمس حضرت صلی الله علیه و سلم کبوری می که در مدینه بودند پس مقابل شدند حضرت  
 و مبارک خود پس فرمودند سلام با و بر شما ای صاحبان قبر یا بیا مرد

خدا تعالی ما و شما را شهادت کند که شما را با این شهادت میسر و در صحیح مسلم و سنن ابی یوسف  
تقریبی برود و بهر حال این سخن از عین آیه است پس هر که رسول خدا صلی الله علیه و سلم  
تعلیم فرمودند که وقت رسیدن در تابراین دعا بخوانید السلام علیکم اهل الدیارین  
المؤمنین و المسلمین اما انشاء الله که بعد از حقون نسال الله لنا و لكم العافیة یعنی سلام باد بر  
ای اهل سرزمین مؤمنین و مسلمین ما اگر خواسته خداست بشما هر آینه رسد کان پیوسته  
می طلبیم از خدا ای تعالی بزرگی خود و بزرگی شما عافیت و سلامت از عذاب دنیا و آخرت  
رسانی از هر مکر و ده بد آنکه دیار بالکسر جمع و درست و دوز نام نبائی است که آن عرض  
باشد و و و کرده باشد او را و یوار که از کفر مطرزی و استعمال او و منازل اخیار آید و در قیام  
که منازل اموات اندیز مستعمل میشود و محبت گردانیدن اموات و حکم حیات بقور و حکم عمارت  
ملکه عمارت همانست و سواي آن خواجه شمس الدین محمد فی حوشیه علی الحسن  
برید بالید الیها بر و هو جائز لفته قال الخطابی ان الدیار تقع علی البرج العالم المسلمون الخ  
اما قوله علیه السلام دار قوم منصوب علی الذاریا اهل دار قوم مخدوف انصاف و قیام مضاف  
الیه مقامه قبل منصوب علی الاختصاص یجوز جرد علی البدای من الضمیر المحجور فی علیکم انتهى و  
استعمال انشاء الله بر سبیل تبرک و تمین است و قتال حکم او تعالیست در کرمه لا تقولن شیئ  
افی فاعن الله غدا الان انشاء الله بعضی گویند که تعین مثبت محبت بخوف همین مرتبه است  
بعینها و نزد بعضی بر تحسین کلام است مانند کرمه لیخلن مسجد الحرم انشاء الله انین  
گویند که این تشناظر بایان است زیرا که مخاطب جماعه مؤمنان اند یعنی انشاء الله مسلمان  
می میریم و شما لاحق میشویم نه الا فاده مولانا فخر الدین محب الله فی شرح محصلین حصین نقل  
عن المصنف در زاد المصنف مستطوب است که آن در انشاء الله معنی است و در روایات انسانی

اینجه زیاده کرده اند تم لنا فطر و سخن لکم تیج یعنی نماز ایش کند شکانند و ما شمار تابع تیمم  
 شمایه سیم فطر بختین جمع فطر است بمعنی سابق و وی کسی است که از مردمان قانله  
 پیش رود و تا منزل اسباب از آب و نور بیا کند و مسلم و سنی این ماجه انهم  
 عائشه صدیقه رضی الله عنها روایت کرده اند قاتل کف اقول یا رسول الله تعنی فی  
 زیاتج لقبه قال فوالی اسلام علی اهل الدیار من المؤمنین و المؤمنین حریم الله قدس من المناجیح  
 و انما انت الله لکم للاحقون یعنی پرسید عائشه از آن حضرت که چه گویم و چه گویم می فرمود  
 اداوه میکند عائشه ازین پرسیدن که چه گویم وقت زیارت قبور و این دلالت دارد  
 بر جواز زیارت قبور برای زنان فرمود و حضرت صلی الله علیه و آله که با سلام باد بر اهل  
 سر ایا از مؤمنین و مسلمین رحمت کند خدای تعالی شایه پیش رود مکان را و پس از آن  
 یعنی زردکان مردکان را و اما اگر خوسته خدمت بشمارسند کاینم بکنانی ترجمه شیخ  
 الدملوی و در صحیح مسلم و سنن نسائی از عائشه صدیقه رضی الله عنها مروی شده کان  
 رسول الله صلی الله علیه و آله سلم کما کان یلبثها من رسول الله صلی الله علیه و آله سلم یخرج من آخر الیل  
 البقیع فیقول السلام علیکم دار قوم مؤمنین انما کم ما توعدون غدا تموتلون و انما انت الله لکم  
 لاحقون اللهم اغفر لاهل البقیع الغرقه یعنی گفت عائشه رضی الله عنها که بود آن حضرت صلی الله  
 علیه و آله سلم هرگاه یبو و شب نوبت عائشه از آن حضرت بیرون می آورد آخر شب بسوی  
 که نام مقبره مدینه است پس میفرمود سلام باد بر شما ای اهل سرای مومنان اند شما را  
 چیزی که وعده کرده شده بودید شما از ثواب غایب و اقامت مدتی معین مهلت داده  
 شدید شما و اما اگر خوسته خدمت بشما پیوسته کاینم خداوند ایام زما اهل البقیع غرقه را  
 نامم درختی است که سابق در زمین مقبره مدینه بسیار بود کدانی ترجمه شیخ

مانتیج الاجل قدس سره و موصی است که چون ابن عمر رضی اللہ عنہ و شب و روز بکبر و سجده  
 این امام میل و آزار بکبر و ریزش می باشد نه ثبوت پیوسته که گفت اذ امرت بالقبور  
 تعزیم قتل اسلام علیکم حجاب اقبو و اذ امرت بالقبور لا تعزیم قتل اسلام علی المسلمین  
 چون که از اقبو مای که می ساختی صاحبان قبور را در حالت رز و کی پس بگو سلام  
 بر شما ای صاحبان کور یا و اگر بکبری بگو یا ای که شناسائی نمی و شستی از صاحبان آن  
 کور یا پس بگو سلام یا بر مسلمین تنهید بدانکه از چهار آثار صحیح مرویہ بعید می شود که موقی را  
 سماع و ادراک و شعور حاصل است نیز که سلام خطاب از جمله خیای است که مخاطب نمی شود با  
 ملکی که سمع و فهم داشته باشد و الا لازم آید خطاب بلا عقل و شک نیست که چنین خطاب  
 عبث و مخالف عقل است افاد بن القیم قدس الغنی صلی اللہ علیہ سلم لامته ان سلوا علی اهل القبور  
 و السلام ما مخاطب به من یسمع و یعقل انتهى و فی شرح اصدور الحلال الملة و الدین سیوطی از ما  
 با سلام علی القبور و لوان الارواح لا تدرك لما کان فیہ فائده یعنی مامور بستم بلام کردن  
 بر قبور وقت زیارت و اگر ارواح را علم و فهم نمی بود سلام نمودن بر ایشان بیفایده می شد  
 و درین مقام منکران سماع موت چند خدشه ارمی کنند و بذیل آنها متک میگردند خدشه  
 اول خطاب و مذا با موت که در احادیث سابقه و اخبار سالفه موصی شده مقصود از  
 سماع شنیدن اموات نیست چه کاهی خطاب مذابری توبیخ و تحسیر و عبرت و مبالغه  
 نیز می آید چنانچه در فن بدیع بیان شده که تسمی است از اشخاص محسین معنوی که علمای بدیع  
 از ارباب اهل العارف تسمیه کرده اند و سکاکی اور البوق المعلوم مساق غیره نامیده و  
 و این حدیث و شعار عرب از زبان شتم خطاب مذاکر جاورد شد اقل اللہ تعالی حکایت  
 عن قیل ابن ابراهیم علیه السلام لا اصنام الا ما کلون ما لکم الا نطقون و موصی الخاری عن ابن

مخصی

خدشه

[illegible]

از بعضی اصحاب بی یوسف نقل کرده که چون او را باز می رفت سلام شد علیه السلام می گفت نه  
سلام علیکم وعلیته اش عند الاستفسار بسیار اگر که تسلیم تحیه است و اجابت تحیه بحکم نصر  
و آن فرض و چون ایشان جواب ندیدند امر بالمعروف و حجب کرد و سلام شد علیه السلام  
و عاقبت تائید می کرد که جواب ندیدند بر ایشان چیزی لازم نیاید و بر من امر بالمعروف  
و نه نکر و از آن سبب سلام شد علیه السلام خستیا که دم و اما جواب ندادن اهل قبول ممنوع  
بکند باطل است چه احادیث کثیره و آلات و منکر دارند بر جواب و ادان ایشان فرج ابن  
عبید البر فی الاستدکار و تمهید عن ابن عباس رضی الله عنهما قال قال رسول صلی الله  
صلی الله علیه و آله و سلم لا یقبل قبر ایه المؤمن کان یعرف فی الدنیا فسلم علیه الا عرفه و و علیه السلام صححه  
عبد الحق یعنی هر که بگذرد و قبر برادر مسلمان که می شناخت وی را در دنیا و سلام کند  
بر وی پس وی شناسد او را و جواب سلام میدهد و افصح الطبری فی الاوسط عن ابن  
عمر رضی الله عنهما قال مر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی مصعب بن عمیر بن رجیع من حد  
فوقف علیه علی صحابه فقال شهد انکم حیا رعدت فزور و هم و سلمو علیهم فوالله لفسی  
به الا یسلم علیهم الا رد و علیه الی یوم القیمه بکذا فی شرح احمد و رخصه تسویم در سنن  
ابی داود و صحیح ترمذی مروی شده که شخصی بحجاب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم حاضر  
شد و عرض نمود علیک السلام یا رسول الله پس فرمود آن حضرت مکو علیک السلام  
زیرا که این تحیت اموات است پوشیده نیست که این حدیث اول است بر آنکه میان سلام  
کردن بر حیات و اموات فرقی است مگر چه جایکه توقع جواب باشد چنانکه در زندگان پیش از  
علیکم تسویم جاری نموده اند و جایکه بعد از آنکه در میان این است علیکم السلام تقدیم نموده و عاونه حال  
تقدیر و موت نیست سلام علیکم میان تحیه حیات و موت بر کانی روشن الکله او شعور ندارد و وجوب نمی داند



روایت سابقه که تقدیم لفظ سلام در باب زیارت قبور مروی شد قابل احتجاج نماید  
چنان حدیث صحیح معارض آنهاست تقدیر جواب این حدیث منتهی به حدیث است  
آنکه حدیث مذکور صلاحیت ندارد که معارض شود با حدیث سابقه که تقدیم لفظ  
مروی شد و چه آنها صحیح و اقوی از حدیث قوم و مؤید است آنچه شارح مصابیح و امام  
و خطابی تصریح کرده اند بآنکه میان سلام حیا و موتی فرقی نیست یعنی در هر دو صورت  
تقدیم لفظ سلام باید گفت و توقع جواب هر دو جا متیقن فی شرح المصابیح الاحادیث  
تدل علی ان التسلیم علی الاموات کالتسلیم علی الاحیاء قال الامام النووی شرح صحیح مسلم  
نقلاً عن خطابی ان سلام علی الاموات والاحیاء سواء فی تقدیم سلام علی علیهما  
ما کان بجاهلیة علیه من قولهم س علیک سلام الله قیس بن عاصم و دوم آنکه مختار بن قیس  
است که قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم علیک سلام تحته الموتی سمعول است بر عز  
و عادت و عرجایشان هنگام سلام بر قبور علیکم سلام می گفتند پس بنمیزد علیهم السلام  
واللهما تکلم فرمودند موافق عادت مروجه شان با جمله مقتضی از ان خبر است الزام  
که در زمان جاهلیت بر زبانهای ایشان جاری بود و نیست مقتضی از ان شیخ و تفهیم  
وقت زیارت قبور علیکم سلام باید گفت نه سلام علیکم فی شرح المصابیح و اما قوله صلی  
علیه وسلم فی حدیث آخر علیکم سلام تحته الموتی انما قاله العرفه لان عرفاء العرب  
یقولوا اذا سلموا علی قبر علیکم سلام فتکلم رسول الله صلی الله علیه وسلم علی وفق عادت و تم  
نیز بن قیس گفته که از جمله کلماتی بریده و نیمقام نیست که در محل دعا خیر حسن است که دعا  
بریده عودا مقدم کنند مانند سلام علی ابراهیم سلام نوح سلام علیه السلام با صبر تم و در مقام عای  
ش است که دعای ابراهیم و نوح را مقدم سازند مانند علیک لغتی علیه هم و ابراهیم علیه السلام

در باب زیارت قبور  
در باب زیارت قبور  
در باب زیارت قبور

توبه و عفو

در باب التوبه

بسم الله الرحمن الرحيم وشرح الصدور وقرآنه من فاتحه وآية الكرسي نماید بر آنکه توبه  
 عباد و همای بدنی و مالی و مرکب از بر و دوا مانند ثواب ختم قرآن مجید و تسبیح و تهلیل و نماز  
 در روز حج و اذکار و استغفار و صدقات و خیرات و ثواب زیارت قبور انبیا علیهم السلام  
 و توبه شر را اولیا و صلحا قدست اسرار هم و ثواب تکفین موتی و اوقاف باموات سیر  
 و حتی ایشان نافع می شود و همین است ندیب امام عظم و محمد بن جنبل و جمهور سلف و  
 مشهور امام شافعی و امام مالک آنست که ثواب عبادت مالی باموات میرسد و ثواب  
 بدنی بایشان میرسد و بعضی گویند که امام شافعی و امام مالک ازین قول رجوع کرده  
 اند و فرمودم فرقه متذکره آنست که ثواب اعمال بدنی باشد یا مالی باموات میرسد بلکه  
 و مانیز در حق شان نفع نمیکند و این مذہب مردود و مطرود است بایات قرآنیہ و احادیث  
 نبویہ اخبار صحیحہ و روایات فقیه معتقد کلامیه اما الایات القرآنیہ فمها توله تعالی  
 رب ارحمهم لکار بیانی صغیه یعنی و بگوید ای پروردگار من بخشای بریشان ای پدر  
 ماوریا که پدرش کردند مراد و فرمودگار این آیت شریف شکا است که استغفار و عفو  
 اولاد در حق والدین نفع است پس انکار نمودن از نیکه عمل یکی در حق دیگری مفید  
 باطل محض است مرویست که شخصی از سفیان ثوری رح پرسید که اولاد در حق والدین  
 چه قدر دعا و استغفار بعمل آرند آیا هر روز یک بار بخوانند یا در هر ماه یک بار یا در سال  
 یک مرتبه جواب داد که کفایت میکند دعای اولاد در حق پدر و مادر در هر نماز و آخر تشهد  
 شتمنی را و شان پرسید که صدقات و خیرات ایضا در حق اموات مفید است یا نه فرمود  
 که مفید است و ثواب آنها میرسد لکن استغفار بسیار نافع است زیرا که اگر زیاد از حاجت  
 مفید می شد او سبحانه و تعالی در حق والدین بآن امر مفید نمود و روانه شکار جلالی شود

[illegible]

عن النبي وعتبهم ونبذ من ابائهم من اذجهبه و ذرياتهم انك انت الغني بحكمه و قهرهم سيا  
ومن قول سياست يوتد نقد حتمه و ذك بولفور لعظيم لغني و انجمله ست قول اولي  
الذين يحملون الآية آسمي نكده بر مي دارند عوش و انما كده و اگر دوش اند تبيع مي كنند  
بر تبايش و در كا خويش و ايمان مي آرند با و و آفرش مي خورند براي و منان مي كنند اسي  
پرور و كار ما و اگر قتي هم بخيار ابه بخشايش و دوش پس بيا مرز آمان كه توبه كرده و  
پروى راه تو نموده و نگاه دارشان از عذاب و دوش اسي پرور و كار ما و و آفرش  
ببوست تانهاى هميشه مانند كه و عن كرده بايشان و در آريز بر كه هسته كار باشند  
از پيران ايشان و زمان ايشان و فرزند ايشان بر آينه تو نى غالب با حكمت و  
باز داري از و بديهار امروز درين جهان پس بدست يكه تو بخشنده بر و در آخرت آن  
كاهدشت توان فير و في هست بزرگ چه بر صاحب دل كه امروز در پناه عصمت الهى است  
فردا رسايه رحمت ما نمائى خواهد بود و درين كمته گفته اند شعر امروز كسى كه داري  
به پناه و فردا بمقام و بتش بخشى آه و آن را كه ريش نذا ده پرور كاه و فردا چه  
كر نكند ما و آه پوشين نمايد كه درين آتياست تنفار ملائكه براي ميسون و عا  
منحوظ مانند ايشان از عذاب نزع و دخل گرديدن ايشان و در بهشت نكودرست پس لاخ  
كرديد كه عمل يكي در حق ديكرى نافع ميشود و تا حكم ساس عتقه اهل سنت و جماعه  
عرق ما ظنه المتعزله لمضلة و نيز بايد دانست كه حاملان عوش ملائكه اند و علامه ز  
و تف كشاف بيان نموده كه حكم حق سبحانه و تعالى جميع فرشتگان صبح و شام از روى  
و اكرام بر فرشتگان جان ملائكه عوش سلام ميكنند و در وقت نيشاپوري مسطرت است  
نطق اند العوش من جوهرة خضر و بين القا مئين من تواتر خفان الطير اسرع

پس نمايد

این - م و عدد جمله العرش یوم القیامة تمانیة اما الذین من ربین سبعون صلیت  
 بطوفان به ملکین مبین و من انهم سبعون الف صفت قیام قد وضعوا ایدیهم علی قلوبهم  
 والتابیة من اهلهم انفسو قد وضعوا الايمان علی الشامل منهم صد الا و هو یسبح بازا الیسبح  
 و فی تقدیم الرحمة علی العطف فانه سی ان مطلوب الملائكة فی بن المقام مهون یوم القیامة  
 قالوا رحم من علمت منه التوبة و اتباع الدین قال بل المتحقق هذا لا یستغفر من الملائكة یجری  
 الاعتذار من قیامهم تبیین فیها اما قوله تعالی و فهم غدا یکجیم فیصریح بالمطلوب العذر  
 لان و لاله المغفرة علی الوفاة من الغدا کالضیمة و حین طلبوا لاجلهم سقاط الغدا فمنا  
 و صبحا طلبوا ایصال الثواب الیهم بقوله ربنا و اذ لهم جنات عدن التي وعدتهم  
 و منها قوله تعالی و الملائكة یسبحون بحمد ربهم و یتنفلون لمن فی الارض الا ان الله یغفر  
 یعنی ان جملة است قول اولی و الملائكة یسبحون الایة ای و مشکان شیخ میگوید سیم  
 حمد پروردگار خوش و آمرزش طلب می کنند برای آنکه در زمین انداکا هوشیقق خدا  
 اوست آمرزش که هر بان و رین آیت تصریح است باستغفار ملائكة در حق مؤمنین پس  
 لایح کشت که دعای یکی در حق دیگری مفید میشود و بعضی گویند که قول او تعالی لمن  
 فی الارض شامل است فساق و کفار را نیز چه مقصود مشکان است که حتی سجاز جل شان  
 برودی در حق ایشان غدا نازل نکند شاید که نعمت یا ان نصیبان کرد که فی القیامة  
 و منها قوله تعالی و الذین جاؤا من بعدهم یقولون نباغفربنا و لاخواننا الذین سبقنا بالا  
 و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤوف رحیم یعنی و از جمله است قول او  
 و الذین جاؤا من بعدهم الایة ای و آنکه آمدند پس از مهاجران و انصار مراد یا  
 صحابه انداز و قیامت میگویند ای پروردگار بسیار ما را و مریدان ما را و رین

الایة السابعة

الایة الثامنة

بسم الله الرحمن الرحيم

سبقت کردند بر ایشان و پیدا کردن در دنیا ای مایه کینه نسبت تا آنکه ایمان آید و چون  
 بتی صحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم ای پروردگار ما را باینه تو بخشانید مهربان بی او  
 احسنی گفته اند بر که را کینه یکی از صحابه رضی الله عنهم در دل باشد از اهل این ایتیت  
 واجب انوار آورده که حق سبحانه و مومنان بر سه مرتبه فرو آورده و مهاجر و انصار  
 تابعین که موصوف باشند بسیار کی دل و پاکی طعنت پس هر که بدین صفت بنا  
 از اقسام مومنان خارج بود درین آیت اقصی است بدعا کردن مؤمنین للاحقین  
 می بیند حق تعالی و منها قوله تعالی و مستغفر له یک بال مؤمنین المؤمنات یعنی  
 و ان جمله است قول او تعالی و مستغفر الایه ای آمرش طلب کن برای کنایان خود و در حق  
 مردان مسلمان زنان مسلمان و تنبی معالمتن نزل مذکور است که حضرت صلی الله علیه  
 و سلم با وجود مغفرت مامور شدند باستغفار بکنه اش آنکه امانت درین سنت آن  
 ائمه ائمه و در بیان آورده که مراد از ایت که طلب عصمت کن از خدا تا ترا از شره کفار  
 و درین آیت اگر ایمی است عظیم از خدا تعالی و در این است که پیغمبرشان را باستغفار  
 کنایان ایشان امر کرد و از امام علام روح بشد و منقول است که حق سبحانه و  
 خود را امر کرده باستغفار است و خلاف ام آلی از آن حضرت مقصود نیست پس  
 فرموده باشند و طلب آمرشش کرد و از حق تعالی و او سبحانه کریم است از آنکه حسب  
 خود را فرماید که از من چیه طلب کن و چون بطلبند عطا کند پس معلوم شد که است  
 رادولت آمرش خواهد بود و شعر هر که را چو تو میشو باشد و ما امید از خدا چو باشد  
 چون شفاعت کبری نماید بزام نامیت طغرائو امتان بالکاه کار بهایم بتو دارند  
 امید و بهایم بکنه فی نفس پیغمبر و درین شایسته مذکور است فی الایه مکتبه و هی ان

۱۳۳  
 البیضا علی الله و علی سلمه و علی شانه قال مع الله و بکی توحید و حال مع الله و علی سلمه و علی شانه  
 وان یستلزم حبس الشام حتی لا یقع فیها و حال مع الله و علی سلمه و علی شانه و علی سلمه و علی شانه  
 انتهی و اما الاحادیث فمنها ما روى الطبرانی والدارقطنی عن علی رضی الله عنه  
 وسلم قال من مر علی المقابر و قرأ قل الله اصد عشر مرة ثم ذهب من اجرها  
 من الاجر بعد الاموات یعنی کسیکه بگوید بر کورستان و بخواند سون خطا از زنده باز  
 به بخشد مردان به مردگان داده می شود و سی از مرد بشمار مردمان و سی الطبرانی  
 والدارقطنی ان رجلا سأل النبی صلی الله علیه و سلم فقال کان لی ابوان ابی با حال حیوتها  
 فلیفت بربما بعد موتها فقال له علیه الصلوة و السلام ان من البر ان تصلی لهما مع صلواتک  
 ان تصوم لهما مع صومک یعنی مردی بجناب سالت مآب صلی الله علیه و سلم عرض داد که  
 در حالت زندگی با والدین خود حسان و کوفی میکردم و اکنون که او شان انتقال کرده اند  
 طریق حسان ایشان بجا آورم پس بوی فرمودند حضرت صلی الله علیه و سلم که بالفعل حسان  
 باو شان نیست که ثواب نماز نفل و روزه نفل با ایشان برسانی و منها ما روى ابو حفص  
 العیسری عن انس رضی الله عنه انه سأل رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال یا رسول الله  
 انما تصدق عن موتانا و نخرج عنهم و ندعو لهم فهل یصل ذلک لهم قال نعم ان یصل الیهم  
 یفرحون به کما یفرح احدکم بالطلاق اذا اطلق الیه یعنی پرسید انس رضی الله عنه از پیغمبر  
 خدا صلی الله علیه و سلم که ما صدقه میدیم از طرف مردگان خود ما چه میکنیم از جانب ایشان  
 و دعا مغفرت میکنیم در حق ایشان پس ای ثواب این اعمال بسوی این اموات میرسد  
 فرمود حضرت صلی الله علیه و سلم که آری میرسد و خوش میشود باین ایصال چنانکه خود  
 میشود یکی از شما و تیکه بدید داده میشود بوسی خون غنمت و منها ما روى ابو داود و غیره

روی  
 حسان

روی  
 حسان

بنی سارحی الله عنه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اقرءوا على متوكم سورة خلیس  
 بخوانید بر موده های خود سوره خلیس و منها ما روی عن ابن عباس رضی الله عنه انه قال قال  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم من دخل المقابر فقرأ سوتن یس خفف عنهم یومئذ وکان  
 له بعد من فیها حسنات یعنی فرمود پیغمبر صلی الله علیه وسلم هر که داخل شود در گورستان  
 پس بخواند سوتن یس تخفیف کرده شود و از مردگان دان روز و باشد او را کمونی  
 بشمار و مای آن مقبره و منها ما روی الشیخان فی صحیحهما از صلی الله علیه وسلم ضحک یسین  
 احدیما عن نفسه الآخر عن امه ای جعل ثوابه لامة و هذا تعلیم منه صلی الله علیه وسلم ان  
 یفعل عمل غیره و الا قد اوب علیه صلوة و سلام یوالا استمساک بالعهدة و الا لقی یعنی فرمود  
 آن حضرت صلی الله علیه وسلم هر که از آن از طرف ذات مبارک خود و در  
 از جانب او است و این سوره را هر که در هر روز بخواند و این توبانی تعلیم  
 از حضرت صلی الله علیه وسلم است که هر که در هر روز بخواند و این توبانی تعلیم  
 رسول خدا صلی الله علیه وسلم است که هر که در هر روز بخواند و این توبانی تعلیم  
 انکار می نماید و منها ما روی عن ابن عباس رضی الله عنهما ان سعد بن عبادة ثوبت  
 انه یؤذ غایتی رسول الله صلی الله علیه وسلم فقال یا رسول الله ان امی تت و  
 انا غایت فنهل یفعلها ان لصدت عنها قال نعم قال فانی اشهدک ان جانی صدقة عنها  
 یعنی فات کرده ما و سعد بن عبادة و بود سعد بن عبادة آن وقت غایت یعنی  
 آن حضرت صلی الله علیه وسلم در عز و به توک حاضر بود پس آمد سعد بن عبادة  
 نزد آن حضرت پس گفت سعدی رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدرستی که مرداد من جانی  
 من شاید بودم یعنی اگر حاضر می بودم شاید که چسبید و صیت میکردم و ما دم بر

بنی سارحی  
 الله عنه

بنی سارحی  
 الله عنه

بنی سارحی  
 الله عنه



بنده پس ایام نفع کند اورا الرصدقه و هم از جانب وی فرمود حضرت علی صد علیه علم از  
 نفع کند اورا الرصدقه کردن تو گفت سعد بن عبادہ پس تحقیق من کو اہمیکرم ترا ای رسول خدا  
 صلی اللہ علیہ وسلم تحقیق کہ مانع من صدقہ است از جانب من و من انما اخرج احمد و ابی ہریرہ  
 عن سعد بن عبادہ رضی اللہ عنہ انہ قال یا رسول اللہ انی اخرجت من بیتي ثوباً من ثيابي  
 قال الماء مخبراً و قال بنو لام سعد یعنی رویت کردم  
 و ترمذی از سعد بن عبادہ رضی اللہ عنہ کہ وی عرض کرد ای رسول خدا ما در من وقت  
 یافت پس کدامی صدقہ افضل است فرمود حضرت کہ آب پس کنید سعد چاہ را و گفت  
 سعد کہ این چاہ صدقہ است برای مادر سعد بعد از آنکہ در حدیث سابق مذکور شد کہ سعد  
 صدقہ کرد و درین حدیث تصدیق کردن چاہ مذکور است پس و ہشتم آنکہ اول مانع را  
 تصدیق کردند و بار دیگر چاہ را و ہنما ما اخرج ابن ماجہ و ترمذی و ابی ہریرہ رضی اللہ عنہ  
 انہ قال قال اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ان مما یطی المومن من امره ان یخرج ثوباً من ثیابہ  
 صاعاً تاکرک او مصحفاً و رثۃ او سبیلاً بناہ او بیتاً یا ماہراً اجواہ او صدقۃ فاجزها  
 من مالہ لحقہ بعد موتہ یعنی فرمود حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بدستیکہ از ان چیز کہ طہی کرده  
 شود و مسلمانان از نیکبہائی بعد از وفات وی علمی است کہ پراکنده کرد اورا و بیاموزانند  
 مردمان از حکام دین و شرایع یا فرزند نیک کہ کدشت اورا پس خود یا قرآن مجید کہ وارث  
 کرد ایدہ از کسی یا مسجدیکہ ساخت آن را برائی نماز گزاردن مردمان یا خانہ بنا کرد برای  
 مسافرن یا جوی کہ جاری ساخت آن را آب یا صدقہ کہ پیرن کردن از مال خود و میرسد  
 ثواب این شایہ مذکورہ پس از مرگ وی و ہنما ما اخرج ابوالغیم و ابی ہریرہ عن انس رضی اللہ عنہ  
 انہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سبع یجری للعبد اجور بعد موتہ و ہون فی قبرہ من علم

احمد بن محمد بن حنفیہ

احمد بن محمد بن حنفیہ

احمد بن محمد بن حنفیہ

علما و اجداد و نبی و مرقد و مصلی و مسجد و اوتارک و دله است غفر له بعد موتی  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم بخت چنانکه جاری ماند و آنها در حق بنی پس از مدتی وی  
 حال آنکه او در قبر است کسیکه بیا موزاند علم ایا روان سازد جوی را آب برای نفع مرد  
 یا بکند و چاه را آید و درختها میسوزد برای نفع مردمان یا سازد مسجدی را برای نماز یا  
 وارش کرد و اندکسی نوزد یا بکشد پسر را که طلب معرفت کند بر می پس از مرگ وی و  
 ما اخرج الطبرانی عن ابی سید خدری رضی الله عنه انه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله سلم یتبع  
 الرجل یوم القیمه من حسنات امثال حیال قول الله تعالی یتنفاذ که کما یغنی لاجل  
 مردار و زیارت از نیکیها مانند کون با پس کوید آن مرد از کجاست این علما مر پس گفته  
 که بستانند کردن پست و منها ما اخرج الطبرانی فی شعب الایمان عن ابن عباس رضی الله  
 عنهما قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله سلم ما المیت فی قبره الا شبه الغریق یتغوث یتغوث  
 یتغوث من اب او ام و دله صدق فاما تحقیق کانت احب بن الدنیا و ما فیها و ان الله لید  
 علی بل القبور من دعا لیل الارض امثال حیال و ان هدیه الاحیاء الی الاموات الاستغفار لهم  
 یعنی فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله سلم نیست مرده در گور مگر مانند غرق فریاد خواندن نطاف  
 میکند و عار که ملحق شود او را از جانب پدر یا مادر یا پسر یا یاری صادق پس وقتی که حق  
 شود او را و عا باشد مراد دست تر بسوی دوز دنیا آنچه در دنیا است تحقیق که حق  
 و مل سکند بر ساکنان قبر را از دعا یل زمین مانند کون با عظمت و بزرگی و بدستیکه تحفه  
 زندگان بسوی مردگان استغفار است برای ایشان منها ما اخرج الطبرانی فی الاربعین  
 ابن رضی الله عنه سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله سلم یقول ما من بل میت دیوت منهم میت  
 عنه بعد موتة الا ابدیهاله جبریل علی طبق من نور ثم لقیف علی شقی القبر فیقول یا صاحب القبر

الحیث لا یحیی

الشیخ

الحیث لا یحیی

ایمیش بن بریه ایها لیک الیک فاقبلها فیدخل علیهم ففرح بها و یستبشر بنجرین و غیره از این روایت  
 البهم شئی یعنی نیست هیچ کس از کسان خانه که بمیرد از ایشان کسی مرده پس در آن خانه  
 بعد از مدتی که مرگیده بر آن آن را جبرئیل نزد مرده در حالیکه نشاء و در آن وقت  
 نور پستربایت جبرئیل بر کنار و گوی پس کوید برت و غیره از این روایت  
 است که فرستاده است آن بسوی تو کسان تو پس در آن وقت که در آن وقت  
 پس خوشوقت کرد مرده بدان بریه و بشارت گیر و عکیم بن محمد میگوید که ای آنکه بریه نشاء  
 شده است بسوی ایشان خبری و منها ما اخرج ابو القاسم سعد بن علی الرضائی فی فوائده الی  
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من نزل المقابر فقرأ فاتحة الكتاب و قل هو الله  
 احد و الکلم الکاثر ثم قال فی جعلت ثوباً من ثوبه من المؤمنین و  
 المؤمنات کأنوا شفعا الی الله تعالی یعنی فرمود  
 پیغمبر بخواند سوره حمد و قل الله و سوره الکلم الکاثر و بریه و سوره بدرستیکه لمن که از این روایت  
 آنچه خوانم از کلام مراد این کورستان که مسلمان اند باشند داخل کورستان شوند  
 را شفاعت کنند کان بسوی حق تعالی و منها ما اخرج الطبرانی فی الاوسط عن ابی هریره  
 عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم من حج عن مریض فخلذی حج بنحوه مثل جرعه یعنی  
 که یکج حج کند از جانب مرده پس آنکس که حج کرده است از جانبی ماند مرده ای است و  
 اما الاخبار منها ما روی جعفر بن محمد عن حدیثنا العباس بن یعقوب بن صالح الانباری  
 ابی یقول اسی بعض الصالحین اباه فی النوم فقال لی یابنی لم تقطع برتیک عنا قال بلی  
 تعرف الاموات بریه الاحیاء قال یابنی لا الاحیاء لعلک الاموات یعنی بعض صالحان  
 خواب میدیدند پدر خود را که وفات کرده بود پس گفت آن پدر مرده را که ای پسرم من

پیغمبر

پیغمبر

پیغمبر

موقوف کردی و دست دادن میداد ز ما گفت پس ای پدر من یامی شناسند مردگان بدین نیک  
 را گفت پدری که ای پسر که من اگر نمی بودند زندگان البته هلاک می شدند مردگان و منها  
 یا خراج من الی الدنیا عن سفیان قال الاموات اخرج من الاحیاء الی الطعام والشراب فی  
 گفت سفیان ثوری که مرده باز یاده محتاج اند به نسبت زنده ها بسو طعام و شراب و منها  
 ما قال القطبی نه قد کان الشیخ غزالدین بن عبد السلام یفتی بانه لا یصل الی المیت ثواب  
 ما یقر فلما توفی راه بعض صحابه فقال له انک کنت تقول انه لا یصل الی المیت ثواب  
 و یهدی الیه فکیف الامر قال انک قلت اقول ذلک فی الدار الدنیا و الان فقد رجعت  
 لما ریت من کرم الله فی ذلک و انه یصل الله ذلک یعنی گفت و طریقی تحقیق بود شیخ  
 غزالدین که فتوی میداد باینکه نمی رسد بسوی مرده ثواب پنجه خوانن شود بر امرده و فر  
 شود ثواب آن را بسوی مرده پس هرگاه که او وفات یافت دیدند او را بعضی یاران  
 و خواب پس گفت ان یار از شیخ غزالدین که تو بودی که میگفتی که نمی رسد بسوی مرده  
 ثواب پنجه خوانن شود و بدین فرستاده شود بسوی می پس چه طور است این کار گفت شیخ  
 میرا خود را بگویم من که می گفتم آن را و خانه دینا و این وقت پس رجوع کردم بسبب آن  
 دیدم از کرم حق تعالی بن باب بدستیکه شان نیست که میرسد ثواب بسوی مرده و منها  
 ما اخرج القاسمی ابوبکر بن عبد الباقی الانصاری شیخه عن سید محمد بن علی قال حماد المکی  
 لیلا الی مقابر که فوضعت رسی علی قبر فتمت فزیت اهل المقابر حلقه حلقه فقلت فمیت  
 اقیمة فالاولا و لکن جل من اخوانا قر قل هو الله احد و جل ثوابها لنا فنحن نقسم منذرته  
 گفت حماد مکی که بیرون شدم یک شب بسوی کورستان اینها دم سر خود را بر کوری  
 پس خواب کردم و دیدم اهل قبور را حلقه حلقه پس گفتم که بر باشد قیامت که چنین حلقه ها

کتاب التوبه  
 باب الثانی فی التوبه

کتاب التوبه  
 باب الثانی فی التوبه

اهل کورستان گفتند که قیامت برپا شده است و لکن سبب حلقه حلقه شدن میان است که  
مردی از برادران میان خونده سوره اخلاص را بخشید ثواب آن ابراری میان پستان  
تقسیم آن میکنند از مدت یک سال و اما حال از آن فارغ نگشتیم و منها ماردی حجة الاسلام  
الفرانی فی حیاة العلوم و بعد الحق فی العاقبة عن احمد بن حنبل رح قال اذا دخلتم المقابر فقولوا  
الفتاحه کتاب المعوذتين و قل هو الله احد و اجعلوا ذلک لاهل المقابر فانه یصل الیهیم نفسی  
گفت امام احمد بن حنبل رح که چون داخل شوید کورستان پس بخوانید سوره فاتحه و معوذتین  
قل هو الله و بگو و ایند ثواب این برای اهل کورستان پس بدستیکه میرسد این ثواب بسوی  
و اما الروایات الفقهیه فمنها ما فی فیهة العقبی الانسان لان یجعل ثواب عمله لغيره عند بل الاستی  
و جماعة عن یصلی و الصوم و الحج و الصدقة و التلاوة و غیره ما من جمیع انواع البر یصل الی  
و منفعة قالت المقرئ لیس شئی من ذلک یعنی مختار نزد است و جماعت است که انسان را  
جانست که بخش ثواب عمل خود برای غیر از نماز و روزه و حج و صدقه و تلاوت قرآن  
اینها از جمیع انواع نیکی میرسد ثواب اینها بسوی مردود و نفع میکند آن و مقرر گفته اند که  
ثواب هیچ کس از اینها نیست غیره و منها ما فی الزیلعی لاصل فی هذا الباب ان الانسان لا  
یجعل ثواب عمله لغيره عند بل است و جماعة و صله و کان او صوما و حجا و صدقة او قارة  
القرآن الا ذکره الی غیر ذلک من جمیع انواع البر یصل ذلک الی المیت و منفعة و قلت  
المقرر لیس ذلک لا یصل الیه و لا ینفعه جهلش بعینه مانند ما سبق معلوم باید کرد  
و منها فی البحر الرائق من صام او صلی او تصدق و جعل ثوابه لغيره من الاموات و الاحیاء  
جاز و یصل ثوابها الیهیم عند بل است و جماعة که در فی البدایع و بهذا یعلم انه لا یفرق بین  
ان یكون یجوز له ان یتوا و اجبا و الظاهر انه لا فرق بین ان ینوی بعند الفعل لغيره و یفعله

بخشید

از اهل کورستان

و ثواب

و ثواب

بنفسه بمقتضای جعل ثوابه بغيره و الاطلاق كلامهم و ظاهر كلامهم انه لا فرق بين الفرض و  
 على فرضه جعل ثوابه بغيره في ذلک و لكن لا يعود الفرض في ذلک لان عدم الثواب لا ينافي  
 عدم سقوطه عن ذلک و انما يخص مرام انک کسکه روزه دشت یا نماز گزار و یا صدقه داد و بخشید  
 آن برای غیر خود از مردگان و زندگان روست و میرسد ثواب آنها بسوی ایشان  
 اهل سنت و جماعت چنین است و در بعضی جوین تقریر معلوم شده که تحقیق فرق کرده شود  
 در میان آنکه مرد و باشد آن کسی که ثواب چیزهای مذکور را بخشیده است یا زنده باشد  
 یا مرد باشد که فرق نیست و میان آنکه این چیزها ابتدا برای غیر کرده و یا اولاً برای خودش  
 یا بعد از آنکه مرد و باشد یا شریعتاً رسماً و ثواب آنها برای غیر خود بجهت طلاق کلام ایشان  
 در حدیث عدم سقوط نیست و یکی از آن برده و ظاهر اطلاقات فقها فرق ندارد در میان  
 و نقل سحرچی بن بکر از نماز فريضه و مقرر سازد ثواب آن برای غیر خود پس آن صحیح است  
 لکن من عاين کرده و در واسب یعنی بن فريضه از واسب قطب باشد زیرا که چون واسب  
 ثواب بن فريضه بعد بخشید حاصل نشد بلکه ثواب آن بموئوب له رسید پس بن لازم نیامد  
 که این نماز از واسب ساقط نباشد زیرا که عدم ثواب تلزم نیست عدم سقوط از واسب  
 کما لا يخفى و منها ما فی فضیلت رجل عقیق عبده عن ابيه المیت قال اولاد الاجر لابی من غیره  
 یتقرن من اجر الابن و کذا الصدقات والدعوات للوالدین و جمیع المومنین و المومنات  
 یکون الاجر لهما کلهم من غیره بن فیض اجره یعنی مردی آزاد کرد بن خود را از جانب  
 خود که مرده است پس ترکه غلام برای آن مرد است که او را آزاد نموده و ثواب برای پدر  
 حاصل است بدون آنکه از ثواب آن مرد چیزی کم شود و چنین است حال صدقه داد و عایاکه  
 که برای پدر و مادر برای همه مردان مسلمان و زنان مسلمان بنماید و آید چه صواب نیهای برای

و انما یستحق الثواب  
 من فعله و انما یستحق  
 الثواب من فعله

سوال در جواب

ایشان میرسد و از ثواب عامل هیچ کم نمی شود و منها ما فی الآلی الفاضلة نقلاً عن نو القناد  
 ثواب طاعت برده و زین بخشیدن رویت انتهى باقی ماند درین مقام سوالی جواب طلب  
 تقریرش آنکه معتقد به قبضه موهوب له شرط است و به بدون قبض تمام نمی شود و در صورت  
 بهی که درین ثواب صدقات و کمالات و آن و غیر آن باموت شرط مذکور مفقود پس حکم بصحت  
 بهی به ایصال ثواب چگونه مستقیم خواهد شد تقریر جواب آنکه قبضه موهوب له در صورت بهی به  
 حسی البتة شرط است اما در بهی حکمی پس شرط نیست تفصیلش آنکه بهی به دو نوع است یکی  
 اموال و دیگر بهی طاعات و قبض موهوب له را که از کمالات بهی به از جمله شرط آن که قبضه  
 میشود در بهی به اول شرط است نه در دیگر بلکه درین صورت در عرف شرع بنا بر فضائل  
 اشیاء صرف ایجاب واجب بطنه بقول کلامی و وافی است و بعضی بنی منوط تقریر جواب کرده اند  
 که قبضه موهوب له در بهی حقیقی شرط است و در بهی حکمی شرط نیست و اینجا تحقیق بهی حکمی است  
 بهی حقیقی نقد آن قبض لا یتصح حصل المقصود و اگر قبض و اما العقائد الکلامیه منها  
 شرح العقائد النسفیة و فی دعاء الایثار للاموات و صدقهم ای صدقه الاحیاء  
 غنیم ای عن الاموات نفع لهم ای اللاموات خلافاً للمعزلة الذمیه و بکذا فی جمیع الكتب الکلامیه  
 باجملة الکتب سنن و فقه و عقائد باثبات رسیده که ثواب عمل غیر بدیگری میرسد زنده  
 باشد یا مرده و قاره قرآن باشد یا سواي آن فرض باشد یا نقل و امام نووی و جلال الدین  
 سیوطی اجماع مزهیب اربعه بلکه جمیع مسنن و جماعت بر وصول ثواب همه عباد و تبارک  
 و مرده نقل منعه و آنچه که خلاف امام شافعی رح در مسنده و حصول ثواب قراة قرآن نقل می  
 پس آن نقل اول است که ما فی بعض الرسائل و در شرح صدور مرقوم است و اما القراة علی  
 بقبر فخر بمشبهه عیبتها صحابنا و غیرهم و قال الرغزانی سالت الشافعی عن القراة عند القبر فقال

بنفسه ثم بعد ذلك جعل ثوابه لغيره الاطلاق كلامهم وظاهر كلامهم انه لا فرق بين الفرض والنفل فادوا  
 على فرضه جعل ثوابها لغيره فانه يصح ولكن لا يعود الفرض في ذمته لان عدم الثواب لا يثبت  
 عدم سقوطه عن ذمته انتهى لم يخمس مرام انك كسبه روزه دشت يانماز كزار ويا صديق وادو بخشيد  
 آن براي غير خود از مردگان و زندگان روست و ميرسد ثواب آنها بسوی ایشان  
 اهل سنت و جماعت بخند است و در دافع تهمين تقرير معلوم شده كه تحقيق فرق كرده شود  
 در ميان آنكه مرده باشد آن كس كه ثواب خير مای مذکور را بخشيد هست يا ندها شد  
 ظاهر آنست كه فرق نيت و ميان آنكه اين خير را ابتداءً برای غير کرده يا اولاً برای خودش  
 مقرر ساخته و در وقت مقرر سازد ثواب آنها برای غير خود بجهت طلاق كلام ایشان درین  
 مسند و عدم سقوط نیت و یکی از آن برود و ظاهر اطلاقات فقها فرقی ندارد در ميان  
 و نفل سیرچین بکار در نماز فرضیه و مقرر سازد ثواب آن برای غير خود پس آن صحیح است  
 لکن فیض عاقل کرده و روزه واجب یعنی این فرضیه از ذمه هر سبب قطب باشد زیرا که چون واجب  
 ثواب این فرضیه بعد بخشيد حاصل نشد بلکه ثواب آن به موجب له رسید پس این لازم نیاید  
 که این نماز از ذمه هر سبب ساقط نباشد زیرا که عدم ثواب تلمزم نیست عدم سقوط را از ذمه  
 كما لا يخفى و منها ما فی المضمرات رجل عقیق عین عن ابیه میت فالولاء و الاجر للاب من غیر  
 ینقص من اجر الابن و کذا الصدقات والدعوات للوالدین و جمیع المومنین و المومنات  
 یکون الاجر لهما و کلهم من غیران ینقص اجره یعنی مردی آزاد کرد بنین خود را از جانب  
 خود که مرده است پس اگر که غلام برای آن مرد است که او را آزاد نموده و ثواب برای پدر او  
 حاصل است بدون آنکه از ثواب آن مرد چیزی کم شود و تخمین است حال صدقه یا دعا یا که  
 که برای پدر و مادر برای همه مردان مسلمان و زنان مسلمان نمود آید چه صواب یا نه برای

و اگر چه  
 در بعضی  
 موارد  
 ثواب  
 برای  
 غیر  
 خود  
 مقرر  
 شده  
 است



سوال جواب  
در این باب

این نشان میرسد و از ثواب عامل هیچ کم نمی شود و منها ما فی الآتی الفاضلة نقلاً عن نوای القناد  
ثواب طاعت برده و زین بخشیدن رویت انتهى باقی ماند درین مقام سوالی جواب طلب  
تقریرش آنکه معتقد به قبضه موهوب له شرط است و به بدون قبض تمام نمی شود و در صورت  
نبه کردن ثواب صدقات و ملاقات قرآن و غیر آن باموت شرط مذکور مفقود پس حکم صحیح  
به به ایصال ثواب چگونه مستقیم خواهد شد تقریر جواب آنکه قبضه موهوب له در صورت نبه  
حشی البته شرط است اما در بعضی حکمی پس شرط نیست تفصیلش آنکه به به دو نوع است یکی  
اموال و دیگر به طاعات و قبض موهوب له را که از ممتات به به از جمله شرط آن که یقیناً  
مینویسند در به اول شرط است نه در دیگر بلکه درین صورت در عرف شرع بنا بر فضائل  
الهی صرف ایجاب و به به بطنه قبول کلانی و وافی است و بعضی بن منط تقریر جواب کرده اند  
که قبضه موهوب له در به تحقیقی شرط است و در به حکمی شرط نیست و اینجا متحقق به حکمی است  
بجبهه تحقیقی فقدان القبض لا یتحقق حاصل المقصود و در ک و اضا و اما العقائد الکلامیه منها  
شرح العقائد النسفیة و سنن دعا و الا حیار للاموات و صدقهم ای صدقه الاحیاء  
عنهم ای عن الاموات نفع لهم ای للاموات خلافاً للمعتزلة انتهى و به مذانی جمیع الکتب بحکایه  
باجماله کتاب سنت و فقه و عقاید باثبات رسیده که ثواب عمل غیر دیگری میرسد زنده  
باشد یا مرده قراة قرآن باشد یا سواي آن فرض باشد یا نقل و امام نووی و جلال الدین  
سیوطی اجماع مذکور بر اربعه بلکه جمیع مسنن و جماعت بر وصول ثواب همه عباد و تبارک  
و مرده نقل منعه و آنچه که خلاف امام شافعی رح و مسلم و حصول ثواب قراة قرآن نقل می  
پس آن نقل اول است که مذانی بعضی الرسائل و در شرح صدور مرقوم است و اما القراة علی  
القرن مخرم بمشروعها صحابنا و غیرهم و قال الرغزانی سالت الشافعی عن القراة عند التفرقة

لایساق و قال الموعود فی شرح المذهب استجب لراؤ القرائن فی ما یفسیه من القرآن <sup>علیه</sup> و هو هم  
 الشافعی و لفتی علیه الاصحاب و فی موضع آخر ان جمیع القرائن کان فی فضل و کان الامام احمد بن حنبل  
 تکفیر لک اولاً حیث لم یبلغ فیہ اثر ثم رجع حین بلغنا ینتهی یعنی خواندن قرآن نزدیک  
 اینست که اندام حجاب شافعی رح و سوا می ایشان باین که مشوع است و گفته است  
 غفرانی که پسیدم از امام شافعی از خواندن قرآن نزدیک قبرش گفت هیچ باکی نیست  
 بآن و امام نووی در شرح مذهب گفته که مستحبت مرزبانت کنند و قبر را که بخواند قرا  
 ر است که او را آسان شود و دعا مغفرت کند و در حق مرده ها تصریح کرده است برین  
 شافعی اتفاق کرده اند برین حجاب وی و امام نووی در مقام دیگر گفته که اگر ختم کنند  
 قرآن بهتر باشد و بود امام احمد بن حنبل رح که از خواندن قرآن نزدیک قبر کار می نمود  
 او را حدیثی درین باب نرسیده بود و باز رجوع کرد از آن وقتیکه رسید و احادیث هرگاه  
 از ذکر و لامل حق فارغ شدیم کنون بعضی تسکات متعلق به جرح و قدح آن بیان میکنیم  
 باید دانست که متعلق تسک کرده اند باینکه کریمه الازهر و از رة و زراخری و ان لیس لیس  
 الامامی ان سبیه سوفیری یعنی آنکه بر نخواهد داشت هیچ مردانده بارگناه و دیگر بر  
 نیست مگر او را که آنچه عمل کرد و بدستیکه سعی آدمی زود باشد که دین شود ازین است  
 است که کسی بکناه و دیگری ما خود نمی شود و کسی به ثواب و دیگری مشاب نکر و پس عمل  
 در حق دیگری مانند عا و صدقات و ملات قرآن و جوآن مفید نیست فثبت <sup>مطلوب</sup>  
 قطعاً و جواب ازین استدلال بخند و جوه است اول آنکه مختارین عباس ضی شد غنما  
 که آیه مذکور منسوخ است بقول اولیاء الدین آمنوا و تبعوهم و زیترهم بامیان بحقنا بهم و زیترهم  
 ما التنا بهم من علمهم من شئی یعنی آنکه ایمان آوردند و بر پی ایشان رفت اولاد ایشان در

شرح المذهب  
 و فی موضع آخر ان جمیع القرائن کان فی فضل و کان الامام احمد بن حنبل

جواب

ایمان به ساینم ایشان اولاد ایشان را یعنی در دخول بهشت یا در وصول بدرجات  
ایشان یعنی اگر درجات آبا بلند باشد درجه اولاد نیز بلند گردانند تا چشم پدران بر ایشان  
روشن گردد و نقصان نیکو نام ایشان را یعنی پدران را از خوار عمل ایشان چیزی یعنی  
بدرجه پدران رسانیم بی آنکه نقصان به ثواب ایشان رسد بلکه بفضل کرم خود او را در آن  
درجات ابرار داریم پس ازین آیت روشن است که سبب صلاحیت ایمان پدران بر  
تعظیم و تکریم ایشان اولاد اینان در بهشت داخل شوند و درجات بلند فائز گردند اگر چه  
اولاد از روی اعمال لیاقت آن در بهشت نباشند باجماع اعمال آبا در حق اینان منافعی خواهد  
گردید فاهندیم اساس مطلب المعتره و لاجستقامت پس اهل سنت و الجماعة فی الزیلعی  
اما قوله تعالی وان لم یس للانسان الا ما سعی فقد قال ابن عباس انها منسوخة بقوله  
والذین آمنوا واتبعتهم ذریعتهم الاّیه و فی شرح الصدور و جواب عن الاّیه باوجهها انها منسوخة  
بقوله تعالی الذین آمنوا واتبعتهم الاّیه و دخل الابناء النجته بصلاح الآباء و وسمی بکونه مختار  
عکس است که قول او تعالی وان لم یس للانسان الاّیه خاص است بقوم حضرت ابراهیم  
و حضرت اسمعیل علیهما الصلوٰة و السلام زیرا که این کلام بطریق حکایت منقول است از صحیفه  
ایشان و دلالت میکند برین آیه کریمه ام لم ینبأ بانی صحف موسی و ابراهیم الذی و فی  
و اما این است مرحومه پس ثابت است برای ایشان ثواب اعمالیکه سعی کرده باشد  
بنفس خود و نیز ثواب عملهای که سعی کرده شود برای این است بعد از مرگ ایشان فی الزیلعی  
و قیل بخیاضه بقوم موسی و ابراهیم لانه وقع حکایه عافی صحیفهما علیهما السلام بقوله تعالی  
ام لم ینبأ بانی صحف موسی و ابراهیم الذی و فی شرح الصدور الثانی انها ما تصیه بقوم  
ابراهیم و موسی علیهما الصلوٰة و السلام فاما بنی الامه فلها ما صنعت و ما سعی لها قاله عکرمه

این جناب فریاد است باین که شان نزول کرمیه مذکور دلالت دارد بر آنکه خاوند که  
 برای روان آیت مرقومه نازل کردین در وقت مرحومه آن حضرت علیه الصلوة والسلام  
 بوقوع عاده و اما پسند آن صحیفه حضرت ابراهیم و حضرت موسی نیز هاست سلام  
 برای تکلیت و سبکات و ششین بود دست چپشان باین حضرت اعتقاد می داشتند و تقیید  
 شان بول آنکه ولید بن مغیره که از اغرة و شش بود پستی گذشته اتباع دین  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم اختیار نمود و آیات قرآنی می خواند و می شنید و کفار که حق  
 و می وستان طلعت و اگر روند که دین آبا و اجداد ترک نموده و تبه ضلالت افتادی  
 و تبه همین است که دین جدید را گذشته باز دین قدیم را اختیار نمایی پس ولید جواب داد  
 که من از شما جدا نیستم باز کفار را و این گفته که این مانع بود از عداوت و کینه با بعضی  
 کونهای خود و خواهم بر دست قصه لید از دین حق برگشت و قدری ملل مشرب با ایشان بهم  
 این بجا نه بل شان برای بطل عقیده ای شاد و مولا از وزارت و زاری الایه با جمله خوا عکرمه طاهر  
 مخالف صحیح ایشان بود که مذکور شد و در جواب اسعوم آنکه مختار بیع بن پس که مراد از انسان  
 در آیه مذکور کافر است و مسلمانی است آنچه سعی کند بذات خود آنچه سعی کرده  
 برای پی پس از مر که وی فی الزیعی و قبل ارید بالانسان الکافر و اما المؤمن فلیع  
 اخوه و فی شرح بعد و در الثالث ان المراد بالانسان ههنا الکافر و اما المؤمن فلیع  
 ماسعی ما سعی که قاله البریع بن الانسلی تهی و درین جواب تکلفی است ظاهر زیرا که مراد  
 و از ره که در آیه اولی واقع است عام است کافر باشد یا مؤمن پس در آیت دوم  
 کردن انسان بکافر یا می کند از آن آیت اولی که لا یخفی جواب چهارم آنکه جنین  
 فضل معنی آیه کرمیه چنان فاده فرموده که نیست انسان از راه عدل مگر چه سعی

خود و اما از راه فضل و عنایت پس جا فرست که زیاده اند حق تعالی برای او هر چه خواهد  
 تا آنکه ثواب اعمال دیگران هم با او عطا فرماید چرا که فضل او تعالی را احدی پامال نیست  
 فی الریعی و قبل العین من طریق العدل لمن طریق الفضل فی شرح الصدور الرابع  
 لیس للسان الاماسمی من طریق العدل فاما من باب الفضل فجا تران یزیده الله ماشاء  
 قاله حسین بن فضل رحم الله لام در لفظ لسان معنی علی است کما فی قوله تعالی  
 انما تم فلها اسی فعلها و لقوله تعالی ایهم للغة اسی علیهم پس معنی است چنان گشت  
 برسان چیزی از کناه مگر آنکه سعی کنند نفس خود یعنی بجهت کناه دیگران ما خود بخوابد  
 بکذا فی الریعی شرح الصدور لیب پوشیده نماند که این توجیه مستلزم تکرار است چه بقدر  
 بودن لام معنی علی مضمون آیه مذکور با مضمون آیه الاثر و از ره وزیراخری متجسس  
 میشود مگر آنکه آیه لاحقه تأکید آیه سابقه گردانند لکن ظاهر است که تاسیس میباشد از تأکید  
 مادامیکه تاسیس ممکن باشد بر تأکید حمل نشاید کرد ششم آنکه مختار این تمام رح گشت  
 چون اضمحلال کثیره دلالت میکند بر آنکه ثواب عمل یکی بر دیگری میرسد و مثل چنین اضمحلال  
 زیاده بر ظاهر است و آیه درست میشود پس در اینجا مستثنی دیگر مخدوف است و بقدر  
 الایه کذا لیس للسان الاماسمی ما و سبب لایعنی نیست مرسان مگر آنچه عمل کرد و آنچه  
 بخشیده شود برائی سی ششم آنکه لفظ ماسمی منصوب المحل است به نزع خافض یعنی با جاره  
 سبیه مراد از ماسمی ایمان است و ظاهر است که در آیه هم لیس و خبرش مع متعلق گشت  
 منه است مخدوف است فقدر الایه کذا لیس نه تغییر فقه سبب من الاسباب  
 للانسان الاماسمی اسی سبب سبیه و هو الایمان لایعنی نیست نیکی که نفع کند مرسان در حق  
 هیچ سببی از اسباب مگر سبب ایمان سی چه ظاهر است که بدون ایمان کدام نیکی خواهد

بجای

بجای

بجای

عمل این کس باشد یا از عمل دیگر منفذ خواهد شد آقا و المولی الاعظم حسن بن محمد بن این  
 بانظام النیسافوری رح فی تفسیره قال المحققون ان معنی غیره لما لم یفیع الا بهننا علی  
 نفسه بوان کیون موصفا لکما کان معنی غیره کانه معنی نفس انتهى فی الجواز ان یسئل  
 الاسعیه لکن بمعنی قد کیون مباشره سببا بکثیره الاخوان و تحسیل الا بیان حتی حدیث  
 یفیع شفاعته فی اربعین انتهى و ایام برای زیارت قبور مقرر نموده اند مانند خشنه  
 جمعه شعبه و دو شعبه فی عین العلم و قد تعیین ایا یوم تخمیس یعنی و مقرر شده است برای  
 زیارت قبور روز خشنه و جمعه و روز جمعه که زیارت قبور در آن روز بهتر است از روز  
 دیگر خصوصا در اول روز جمعه و همین است متعارف در حرمین شریفین و اوضاعی و اما  
 آمده است که داده میشود برای میت علم و او را که بیشتر از آنچه داده میشود در روز  
 دیگر تا آنکه می شناسد زیارت کننده را بیشتر از روزهای دیگر و آنچه مشهور شده است  
 و یا زما در عامه مردمان از منع زیارت روز جمعه و اثری در آن نقل میکنند علی صحیح  
 بکذا فی ترجمه مشکوٰۃ للمحقق الطوسی و شرح عین العلم مذکور است نفی روایه این حدیث  
 عن ابی بکر رضی اللہ عنہ من زار قبر والدیه او احد یام یوم جمعه فمعه عذره یس عذرته  
 کسیکه زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی را ازین هر دو روز جمعه پس بخواند  
 یس آمرزین شود و مگر کسی را و فی مشکوٰۃ المصابیح عن محمد بن النعمان یرفع یس عذرته  
 البنی صلی اللہ علیہ وسلم قال من زار قبر ابویه او احد یام فی کل بقعه فله و کتب بکافیه  
 است از محمد بن نعمان که از ثقات تابعین است در حالیکه میسراند حدیث را تا پیغمبر صلی  
 علیہ وسلم کسیکه زیارت کند قبر پدر و مادر خود را یا قبر یکی را ازین هر دو روز جمعه آمرزیده  
 شود و آنکس را نوشته شود در دیوان اعمال نیکی کنند و به پدر و مادر و فی شرح

از جلو کما تدریجاً و در جمعه روح مومنان بقبور خویش نزدیک میشود نزدیک شدنی مجموع  
 و تعلق و اتصال روحانی نظیر و تشابه اتصالیکه بدن دارد و از آنرا آن که نزدیک  
 می آیند می شناسد این شناختنی زیاده بر شناخت سایر ایام انتهی و در شرح صد  
 مسطور است که مدعی از اولاد عظام حجازی میگردد که در خواب دیدم عظام را بعد از آن  
 مردن وی پس گفتم آیا نه مرده بود وی گفت آری مردم گفتم پس کجاستی گفت سوزن زنده  
 من در شب ام از باغهای بهشت من و یاران من در شب جمعه و روز جمعه علی بن محمد  
 نزدیک ابی بکر بن عبده بن مزیلی پس ملاقات میکنیم باز سرداران شما گفتم بهای شما  
 میکنند یا روح شما پس گفت عظام چه بعید است فهم تو بدنها بسیرده شدند و روح با  
 ملاقات میکنند گفتم پس آیا خبر او پیشه از زیارت کردن ما گفت عظام که از زیارت  
 می شویم در آخر روز جمعه و در تمام روز جمعه و در شب تامل و آفتاب در پیش روایت  
 فقیه بوسه دادن قبر و الدین نیز آمده است بکافی الترحم و سبب و در شب که فضیلت  
 و از جهت قرب او جمعه و الاثنین و روز و شب که فضیلت او با انواع کثیره است  
 و در خزانة الروایات مسطور است که زیارت بقور روز جمعه بعد نماز جمعه بهتر است و در روز  
 ماطلوع آفتاب روز پنجشنبه و اول روز و بعضی گفته اند که در آخر روز نهمی و آخر این  
 ابی الدین ابی هاشمی فی الشیخ عن محمد بن وسیع قال لم یغنی عن الموتی العلمون بزوارهم یوم الجمعة  
 و یوما قبله و یوما بعده و در فتاوی المآلی فاخرة نقلا عن الاحتساب مذکور است که حسن  
 است زیارت بقور و شب برات و عیدین و عاشورا و عشاء و نسی جمعه فی کمال العبادات  
 البقور فی کل الاسبوع مستحب فضل ایامها اربعه یوم الاثنین و اربعین و جمعه و است  
 یعنی زیارت بقور در هر هفته مستحب است و در باب زیارت چهار روز و شب و شب

وجمعه شبیه فی الالائی المأخوذة بسبب الریاق فی کل سبع و مانی رساله عمر بن الخطاب علیه السلام  
 علی المؤمنین فی کل سبع فالما و منه حق الثابت لا الوجوب تهی یعنی تسبیح زیارت قبور  
 در هر هفته و آنچه در رساله عمر بن الخطاب علیه السلام مرقوم است که وجوب زیارت قبور اهل بیت است  
 مراد از وجوب حق ثابت است نه وجوب معنی متعارف که مقابل استحباب است و  
 در مقام باید داشت که از آداب زیارت قبور است که تشکیک نب قبله و در بجانب  
 کند و مقابل روی میت بایستد و سلام و بد بطریق که تفصیلش سابقاً ذکر شد و بعد  
 سلام تکبیر کویده آتش غلب قبر از کبرش فرمید و هفت بار سون خلاص بخواند  
 و خواندن سون پس و سون ملک و آخر سون حشمت است و بعضی روایات آن که  
 یازده بار سون خلاص سوره بخواند بعد از آن بنشیند و مشهور است که سوره خلاص  
 بخواند که بمنزله ختم قرآن مجید می شود فی شرح عین العلم و یقر القرآن ما یفسر فی صحیح  
 مسلم عن ابی امامه الباهلی رح آفر و القرآن فانیاتی یوم القیمه شفیعاً لاصحابه ثم یسبح و یدعو  
 بالرحمة و المغفرة لنفسه و للمؤمنین الا ذکر کلها نافعه که فی ملک الدار عن حاتم  
 من مر بالمقالم یعبره لم یع لم یع لهم فقد خان غشه ظاهراً و در قرآنه پس فی مشکا  
 ای فی الاحادیث المشهوره و الاخلاص سبعاً ای سبع مرث و المشهوره یقر ثلاث  
 لا بمنزله ختم القرآن بجمع الآیات فی روایه لعیلى عن رجاء الغنوی من قر قل هو الله  
 ثلاث مرث کما نقر القرآن جمع تهی و خواندن سون فاتحه و عوذین و آیه الکرسی و  
 اذان زلت و الهکم الشکائر برای مغفرت اهل قبور نیز ماثور است و فی المأخذ قرآنه القرآن  
 عند القبور فرجوان یونسه یعنی خواندن قرآن نزدیک قبور امیدواریم که مؤمن شود  
 میت را و در تمامای سراجی مرقوم است که خواندن قرآن شریف نزدیک قبر مکروه است





بسی قبه و صحیح مسلم برایت ابو مرثد غنوی رضی الله عنه ثابت شده که فرموده **مَنْ مَرَّ بِمَسْجِدٍ**  
عليه وسلم لا تجلسه على قنبر ولا اتصالا اليها يعني نه نشینید بر کور یا که منافی است و اگر ارام  
مومن است و نماز کردارید بجانب آن و در صحیح بخاری و ابوداؤد و ترمذی و ابن ماجه و نسائی و  
عنه ثابت شده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم لعن الله اليهود و النصارى  
اتخذوا قبور انبياءهم مساجد یعنی لعنت کند خدای تعالی یهود و نصاری را که مساجد  
گورهای پیغمبران خود را مسجد مبادا آنکه قبور را مسجد ساختن بدو طریق متعذر میشود  
یکی آنکه چون جانب قبور نمایند و آن را مقصود از عبادت اند چنانکه است بر تبارک  
میرفتند و دوم آنکه مقصود و منظور عبادت او تعالی باشد و لکن عقلا و در آنکه نوعی  
ایشان نماز و عبادت حق موجب قرب و رضای حق تعالی است و حق و سبب  
نزد او تعالی از جهت اشتغال و سبب بر عبادت و مبالغه در تعظیم بنای او و این هر دو طایفه  
نامرئی و مامور است پس از آن شرک حلی که فرست تا مانی نیز بر اوست از جهت آنکه در  
نیز از شرک است اگر چه شرک کفری است و بدو طریق لعن توجه است باجماع نمازگزاران  
بجانب قدس نبی یا مدعی صالح بقصد تبرک و تعظیم است بیکدیگر را و این مطلق است  
اما اگر در قرب کور ایشان سجده یا نکند یا نماز کند یا زود بی توجه بجانب آن تأیید  
مجاورت آن موضع که در فن جب و مظهر ایشان است و با و از جهت از روی حیات  
ایشان رعب و کمالی و قبولی است نه پس درین صورت هیچ محدودی لازم نمی آید  
باکی نیست بکافی ترجمه اش که **الشيخ الحق ابو موسى نقل عن الشيخ بن حجر المكي و غيره**  
ابو داؤد و ترمذی و ارمی از ابو سعید ثابت شنید که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم **لا**  
**كلها مسجد الا بقبره و كحما تعني زمين همه حکم مسجد دارد که نماز در وی جائز است بی حوائط**

عقلا  
و سبب  
نوعی

مکرمه و ارجح است آنکه غالب آنجا خذارت و ختم طریقت است باینچه جدامی شود و از مردمان آنجا  
 و اگر مکان پاک و نظیف باشد هیچ باکی نیست که اگر ایستی نه و بعضی بر آنکه نماز و مقبره  
 است مطلقاً از جهت ظاهری این حدیث اما نماز بجانب قبر حرام است بالاتفاق و اما حمام از جهت  
 آنکه محل کشف عورت و مادی شیاطین است و فی المنیة و نشرها بیکره آن یکون قبل از  
 الی المخرج ای الخلاء و الی حمام و الی القبر و فی خلاصه هذا المکین بین المصلی و بین الموضع  
 حامل کا حائض و آن کان حائض لایکونه تهی فی شرح المناسک ملا علی قاری آن کان  
 بین المصلی بین القبر حجاب من جدار فلا یکره لصلی تهی یعنی نماز بجانب بیت خلأ و حمام  
 و قبر در انصورت مکروه است که میان مصلی و این مواضع چیزی از دیوار و مانند آن  
 حامل واجب نباشد و اگر دیواری حامل باشد پس نماز و آن مواضع مکروه نیست و  
 فی جامع الرموز لایکونه فی جهة القبر الا اذا کان بین یدیه بحيث لو صلی صلیت انما شیعین و تقع  
 علیه تهی یعنی نماز بجانب قبر در آن صورت مکرون است که در حالت گزاردن نماز بطور  
 خشوع نگاه مصلی بر قبر واقع شود و اگر قبر موضع نگاه مصلی نباشد پس نماز بجانب قبر مکروه  
 نیست که فی این شرح البخاری لما کانت الیه و و انصاری سجود بقبور الانبیاء تعظیماً  
 شأنهم و یجوز لها قبله یموجون فی الصلوة نحو ما و تجدوها و اما الغنم النبوی صلی الله علیه و سلم و منع  
 عن کث فی مشکاة المصابیح عن ابی هریره رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 لان مجلس حکم علی حجرة فتحرق ثیابه فتخلص الی جله خیر من ان یجلس علی قبر واه سلم یعنی  
 فرمود و غیر خدا صلی الله علیه و سلم هر آنکه بنشیند یکی از شمار خاکسوزان پس بسوزاند  
 خاک را مهای او را پس برسد آن خاک و اثر سوختن می تابد و است آن بهتر است او را از  
 نشستن می بر قبر و در شرح سفر سعاده مذکور است که نهی فرمود و غیر خدا صلی الله

علیه السلام نماز کردن در کورستان و در برابر کور و بنی فرمود از خوار بستن کور بکمر می  
 کنند یا بران تکیه نمایند یا بالائی آن نشینند و درین باب تشدید واقع شد و در حدیث  
 مسلم و ترمذی و غیره آمده که نه نشینید بر قبور و نه گزارید نماز بسوی آن و از عمر بن حنظل  
 مروی است که گفت دیدم راغب بن عمر صلی الله علیه و سلم در حالیکه تکیه بنین ام بر قبر می  
 فرمود که ای داده صاحب این قبر اقال شیخ الاجل فی شرح الشکوک اهل المدائن رحمه  
 الله یعنی بالاتکاء علی قبره بل یکره لقننه ایا نه استخفافا و در لالی فافره مذکور است که مذکور  
 است نه اوان سر بر قبر برای خوب مرویست که ابو ندابه بر قبری خطب کرد پس صاحب  
 قبر او خوب دید که می گوید که ای داده ای مرا مشب قال الطیبی حکم نریان لقبور را در آن  
 اهلها و الاستقبال و جلوس التادب حکم کان فی حاله تحقیق انتهی و از انجمله است که ازین  
 و شایستن بر قبر یا نزدیک قبر که حرام است جناب نماید الغرض بر فعلیکه موجب امانت  
 باشد حرام است بجا آوردن آن بقبور مومنین عموما و بقبور کالین خصوصا و از انجمله است که  
 زیارت قبور اولیاء الله رفع درجات قرب در حق مرور و طلب برکت برای ذات خود  
 از خداست لکن بخواب و از انجمله است نهادن سبزه و گلها سی مانع و خوشبو یا بر قبر چه تا وقتیکه  
 این خیر یا تر هستند تسبیح خدای کنند و تسبیح رحمت و است بجهت تسبیح حال میشود و آنست  
 شده که بگذشت پیغمبر صلی الله علیه و سلم جانب و قبر پس فرمود که این هر دو بسبب کناه  
 کبیره در غلب قبر قرار اند که از آن هر دو احتیاط منی کرد و در تنجا و دیگری سخن حسنی می  
 پس گرفت آنحضرت صلی الله علیه و سلم شاخ از درخت فرمود و دینمه کرد آن و نشانیدن  
 بر هر یک قبر پس فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم که شاید تخفیف کند خدا تعالی عذاب  
 مرد و قبر تا وقتیکه خشک نشود این هر دو شاخ فی الله سائل الله علی شکون و التوسل

علیه السلام قبرین فقال انهما ليعذبان في كبر اما احدهما وكان لا يستبى من البول في رؤيته  
 المسلم لا يستنزه من البول واما الاخر فكان يمشي بالنيمة ثم انده جريح رطبه فشقها نصفين  
 ثم غرز في كل قبر واحد قالوا يا رسول الله لم صنعت فقال لعل ان يخفف عنهما ما لم  
 ينبتا انتهى وحق دلموی رح افاده فرموده که مشک کند باین حدیث در این سخن  
 وکل وریحان بر قبور و بعضی از محققان تصریح کرده اند که از حدیث مذکور بدلالة نص  
 لا یحی شود که انداختن شیای تر و تازه بر قبور موجب تخفیف عذاب هل قبور می شود چه  
 معلق فرمودن آن حضرت صلی الله علیه و سلم عدم تخفیف عذاب بر یوست شاخها اشان است  
 باینکه ضد یوست یعنی رطوبت علت است مر تخفیف عذاب و موجب یوست چنانچه  
 در علم اصول فقه برین شنیهی فی شرح الصمد و قال خطابی هذا عند اهل العلم معمول علی  
 الاشياء ما دمت علی اهل خضرتها و خلقها و طراوتها فانها تسبح حتی یحب طوبتها و تجل  
 خضرتها و تقطع عن صلبها و قال غیر خطابی فاذا اخف عنه بالتبسیح کیف بقرة المؤمن  
 قال هذا الحديث اصل غرس الاشجار عند القبور و در رساله قراچ قوم است که بکنند  
 گیاه تان از قبر مکن است فی البئر الرائق ناقلا عن خلاصة دیگره قطع السطح و خشیش من المقبرة  
 الا اذا کان یابا و لا یسبح قطع خشیش الرطب انتهى و فی العالمیکیر وضع الورود و الرمان  
 القبور حسن علم و شعور میت بنظر و جواب سلام اود و نیست که قتن میت از زائر اکتب فقه  
 و احادیث متحقق و ثابت بالجملة خبر دار شدن اموات از زیارت زائران و جواب سلام اود  
 شناختن ایشان از اول دلیل است بر آنکه اموات را شعور و سمع حاصل است قال ابن قیم  
 الاحادیث و الاثر امد علی ان الزائر متی جاء علم به المذکور و سمع كلامه و نس به و رد علیه السلام  
 و بناء عام فی حق المشهده و غیر هم یعنی احادیث و آثار دلالت میکنند بر آنکه هرگاه کسی بر زائر

اول دلیل است بر آنکه اموات را شعور و سمع حاصل است

قبا بایزیت اور ایشانند کلام اومی شنود و نیست میکند بوسی و جواب سلام اومی و چنین  
 تخصیصی بشهیدان ندارد بلکه شامل است غیر ایشان را نیز و قال سبکی و اما الامور اکات  
 نالعلم و اسماع فلا شک ان ذلك ثابت لهم سائر الموتی یعنی شبهه نیست در آنکه علم و سماع  
 ثابت است مرشیدان را و همه اموات را و جلال الدین سیوطی رح در شرح الصدور باب  
 مستقل برای اثبات آن معتقد کرده و حیث قال باب زیارت القبور و علم الموتی بزرگوارم  
 و رویهم لهم اخرج ابن ابی الدینا و البیهقی فی الشعب عن ابی هريرة رضي الله عنه قال اذا  
 جاء الجبل بغير قبر فسلم عليه و عليه السلام و عرفه و اذا لم يقبل لا يعرفه فسلم عليه و عليه السلام  
 يعرفه یعنی این باب ثابت است در بیان زیارت قبرها و نیستن مرقان زیارت کنندگان  
 و دیدن ایشان را از آن راه و است موقوف بر ابی الدینا و البیهقی و شعب الایمان از ابو یوسف  
 رضي الله عنه که گفت چون بگذرد مردی بقبری که می شناخت او را و زندگی پس سلام  
 دهد بروی جواب سلام او میدهد صاحب قبر می شناسد او را و چون بگذرد بقبری  
 نمی شناخت او را و زندگی پس سلام دهد بروی جواب سلام میدهد و او را نمی شناسد  
 و اخرج ابن عبد البر فی الاستذکار و التمهید عن ابن عباس رضي الله عنهما قال قال رسول  
 صلی الله علیه و سلم ما من احد یمر بقبر اخیه المؤمن کان يعرفه فی الدنیا فسلم علیه الا عرفه  
 علیه السلام صحیح عبد المحسن فی اللالی اضاخرة فی تذکرة الاخرة التي صنفها الشيخ الاجل مولانا  
 غوث الدین شیخ الاکل ابی الدمالی الغفانی نقل عن شریفة و فی شرح الصدور اخرج ابن ابی  
 الدینا فی کتاب القبور و اصحابونی فی المائین عن ابی هريرة رضي الله عنه عن النبي صلی الله  
 علیه و سلم ما من عبد یمر بقبر رجل یعرفه فی الدنیا فسلم علیه الا عرفه و علیه السلام کذا فی غیر  
 الروایات و فی حیل العلوم للامام حجة الاسلام الغزالی قدس سره الاثر فی و فی شرح الصدور

ابن بن ابی الدینانی کتاب اقبور عن ام المؤمنین عائشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله  
صلی الله علیه وسلم ما من رجل يزور قبر اخیه وکلیس عنقه الاستانق وروی علیه حتی یتیم  
نیست مردی که زیارت میکند قبر برادر خود را و می نشیند نزد قبر او مگر آرام میگیرد  
بوی و جوب سلام او میدهد تا آنکه پتاده شود از روی عین العلم الموتی یلمون روز قیامت  
یعنی مردی و دانش زیارت کندگان خود را در آن روزهای روزی شبینه و جمعه و شنبه  
دو شنبه یعنی درین روزها بنیست دیگر روز مردگان اعلم اند بحال زائران رو میدهند  
و حضرت مولانا افضل المفسرین خاتم المحققین مولانا شاه عبدالغیر قدس سره الغیر در جواب  
بعضی استغفار یا یتیم فرمود که انسان بعد از موت شعور و ادراک باقی می ماند برین معنی  
شرع شریف و قواعد فلسفی جماع داد اند اما شریع شریف و اما قواعد فلسفی پس بقای است  
بعد از مفارقت و بقای شعور و ادراک و لذات روحی مجمع علیه فلسفه است اما باینکه  
ولهذا اوراد فلسفه نشوده اند و ظاهر است که بدن و اما در تحلیل است در روح شعور  
ادراک در ترقی سوال اگر شعور و ادراک میماند بقدر حیات میماند یا زیاده و کم می شود  
ادراک شعور اهل قیام در بعضی امور زیاده می شود و در بعضی کم تفصیلش آنجا در آنچه تعلق با موت  
ما و ادراک آنرا زیاده است و در آنچه تعلق با موت نیست زیاده ادراک آنها کم و بیش نیست که انکسالات اولی  
اسور غیبیه زیاده است و در امور دنیویه کم باین جهت تفاوت واقع میشود و الا  
ادراک و شعور یکسان است بلکه اگر ازل کرده شود در دنیا نیز بسبب توجه و عدم توجه زیاده  
و کمی در شعور و ادراک بوقوع می آید چنانچه اتفاق علیه و کلام در بار بسیار کم می فرستد  
طعام و کیفیات نعمات و مزایا و امیرزاده با خوب ادراک میکنند و علما و فضلا در ادراک  
آن خیر با بسیار قاصر اند این همه بسبب قلت توجه انکسالات است و کثرت آن کدافی الا

الغریزة و طویلیا الشیخ عن ذکره فی المتن حذر عن الاضہاب و مالایسجبار و حضرت مولانا  
 حسن علی صاحب دہلوی قدس سرہ و بعضی مکاتیب قیم فرمودہ اند کہ ہر دو باطنی مردمی  
 از انہما کہ بر قبر رفته و عا و کلام بگویند می شنوند و جہل درین باب نیست کہ اموات را  
 شعور و ادراک باقی است و ہمین است کہ سب اہل سنت و جماعت بذات تحقیق خلاف اللہ تعالیٰ  
 و دلائل و براین آن عقل و نقل و کتب کلامیہ و احادیث معتبرہ ثابت اما عقلا پس  
 اہل مل و خل نفس را بعد صدف بقائے است ابدی بخشتی کہ نمایند نیست بنا علیہ  
 نفس تعلقی خاص بنابرین بعد مفارقت از دوی و تغیر کیفیت او باقی می ماند کہ بدان علم و  
 شعور بر اثران قبر و احوال ایشان دارد و در احوال و کلیات و در حیات ایشان اسباب  
 سب علوم و حصول ملکات ادراک و تصور بود و بخت رفع جلیب بدن زیاد و از ان  
 و جوہر قومی کہ در حالت حیات بتوسط اینہا سایر محسوسات حاصل میشدند الان نیز  
 بلا فرق بلکہ بطور قوت و غلبہ موجود اندچہ شمع یعنی اجزای لطیفہ بدن کہ مرکب و حاصل  
 و تابودنش باقی و نفس اخف و صمیمتی معنوی و تعلقی خاص بعد مفارقت بوسی متعلق  
 همان جوہر قومی واقع شدن اجملا در اکات عقلیہ و حیثہ بعد مفارقت و بقای اجزای  
 لطیفہ بدن بدستور قدیم مشاہد و محسوس ستند بلکہ زیادہ تر یافتہ می شوند و این  
 حضرت شیخ اجل مسند الوقت شاہ ولی اللہ محدث الدہلوی قدس سرہ بطریق ائین  
 قطاب سطعات اشارہ فرمودند چون نفوس بشریہ بموت طبیعی میرند از روح طبیعی  
 قدریکہ مطیہ آنها تواند بود با خود نامی گیرند و در عالم برزخ می باشند باقیہ از علوم حلا  
 و ملکات و آنها مانند سوار می باشند کہ سب اورا از دوی گرفته باشند یا مانند  
 کاتبی کہ دستہ اورا برین اندازند و ہمین شیخ مولانا فی است ہیئتہ و وصفہ الا انکست

بعد صدف بقائے است



دپای اور نیخته است غیر آنکه در قوی علییه خود استحسانات و استجانات ملا علی مانند خواب می بیند و وقتاً  
لطیفه و عنقه نجیح تحیل میکند الانا و اگر که بعض قوی مثالیه بر ایشان منسج نمایند روح الشهداء  
فی اجواف طیر خضر انتهی و تفصیل آن قدر می از کتب مستکلمن بسیاری از کتب صوفیه بایز  
و اما نقل پس کتب تفاسیر احادیث بر آن تفسیر دارند و شرح لصد و اضعیف شیخ  
خلال الدین سیوطی پیش علما دستور این مطلب است و قرآن شریف در ضمن تصویر حال  
اتیرج قوی بر این مطلب دارد و القصه احادیث بسیار و آثار ربی شما را ضحایه تابعین و علما  
عظام و ادیبای کرام درین باب بقدر شهرت بلکه تواتر رسیده اند پس غلب  
قبر و تمجید قبر تواتر ثابت است درین مقام تحقیقات چند نوکر ز قلم می کنیم تحقیق اول در  
لفظ عذاب چند احتمال است یکی آنکه مشتق باشد از عذب بمعنی روع و منع زیرا که عذاب منع  
میکند و باز میدار شخص از مخالفت امر و نهی و دوم آنکه مشتق باشد از عذب بمعنی خس و  
خاشاک که در آب قد چنانکه افتاد و جنس و خاشاک آب را کدر و تیره گرداند عذاب نیز عیش را  
منغص و کدر سازد سوم آنکه مشتق باشد از عذب بمعنی آب شیرین و سیکه دشمن و بدخوا  
شخصی باشد عذاب را در حق او شیرین ظاهر کند پس این علاقه عذاب نام گرداند بلکه  
ترجمه مشکوه تحقیق دوم سابقاً معلوم شده که مراد بقبر عالم برزخ است که در نقطه است میان  
دینا و آخرت و تعلق دارد به هر دو مقام نه آن گوی که مرده را در آن دفن کنند چه بسا مر  
در آب غرق شوند و در تش سوخته گردند و در شکم جانوران تحیل و فدا الا جزوی که آن را  
اجزای صلی خوانند و از اول عمر تا آخر آن باقی ماند و پروردگار تعالی و تقدس بقدرت کماله  
نمود و او را نکاه دارد و وسیع چیز از علم و قدرت وی بیرون نرود و تحقیق سوم کردی از  
تدعان بل بوالعنی فرقه جمیه اکثر متاخرین و بعضی روفض اسکا کرده اند عذاب

تحقیق  
تجلیات  
تجلیات  
تجلیات  
تجلیات  
تجلیات  
تجلیات  
تجلیات  
تجلیات  
تجلیات

میگویند که میت در قبر تا وقت بعثت مانند جماد است و مغموم ابو الهذیل علف و بشرب  
مغموم است که میت را بحال در قبر سوال و عذاب نمی شود و لکن میان هر دو نقطه مغرب و  
سبحان خواب شد و بن جبر طبری و صالحی معتزلی و بعضی از کرامیه میگویند که مردگان  
در قبر بدون زنج شدن مغرب می شوند و بعضی از متکلیفین عزم کردند که اموات در قبر  
مغرب متالم میشوند لکن فی الحال در قبر حسا عذاب و الام نمی کنند بلکه وقت حشر آن  
خواهند نمود چنانکه در حالت غشی و سکر با وجود رسیدن عده قطع و ضرب در وی  
مغنی محسوس نمیشود و این فرقه نیز در حقیقت با منکران عذاب در یک عالم هستند و بعضی  
از متاخرین معتزله تصریح کرده اند باین که معتزله منکر عذاب قبر نیستند و وجه استنباط نکات  
ایشان آنست که چون نمر ابن عمر و که منکر عذاب قبر است و اکثر سفاهات و بی باب با و شی یک  
شد و مخالفت و محال است با معتزله میباشند پس نسبت نکات طرف معتزله شیوع یافت و سلف  
صالح پیش از ظهور رتبه عان قبل از شیوع نکات ایشان همه با اتفاق می داشتند بر نبوت  
قبر و تفهیم وی و معتقد بحقیقت آن بودند و بعد از ظهورشان و رواج یافتن طرق مختلف  
اکثری اهل حق بحقیقت آن ایمان دارند بکذا فی شرح المقاصد و شرح المواقف و شرح  
العضدیه و الفیفة و شرح المصابیح و ترجمه اشکوٰت تحقیق چهارم منکران عذاب قبر و عزم  
خودستدلال آورده اند لائل عقلیه سمیعہ اما العقلیة فبما نری المیت و المقبول و المصلو  
ببقی من غیر تحرک و کلم و لا اثر نلذ و تالم الی ان یدبب اجزاء و لا نشاهد فیہ حیاء و لا  
سماء و لقول بهما مع عدم لما یشاہق منفسطه ظاہره و لیس با بعد من ذلک القول  
سیر المیت و کلامیه و تغذیب خسته المصلوب احراقها و نحن نرئها بحالها و بلغ منه من  
اسباع و الطیور و نفرقت اجزاء فی بطونها و حوصلها و بلغ منه من احرق حی تفتت

شیعہ چهارم

و العقلیه

بفره و منتشرت فی الرياح العاصفة شمالاً وجنوباً وقولاً و دبوراً فانما نعلم عدم احياء و سألنا  
 ضرورة و ربما يدفن فی صندوق او محضيق لا يتصور جلوسه كذا فی شرح الموقف شرح المفيد  
**تفصيل استدلال آنکه می بینیم که مردی مقتول یا کسیکه بر دار کشیده شود یا**  
 یک مدت بدون جنبش و بلا کلام و بغیر اثر فرج و اندوه مابعدی که اعضای او نیزه ریزه  
 میشوند و مشابه نمی کنیم در آن اشرعیات مغلطات سوال و ظاهر است که تجویز کردن زندگی  
 و سوال بلامشابه باطل محض است بلکه ازین تجویز لازم می آید که قاتل شوند بزندگی سخت  
 و هم کلامی او و مبعوث شدن چوب دار و بسوختن وی و حال آنکه مای می بینیم که این چیزها بطور  
 خود باقی میماند هیچ تغییری در آنها راه نمی یابد و عجب است تجویز کردن سوال و عذاب  
 در حق کسی که لقمه جانوران در من و پر من شدند و در شکمهای ایشان تجلیل فرستند  
 نیز در حق کسانی که در شش بسوزند و خاکستر آنها در باد مای تند پراکن شدن و نیز گاهی  
 مرد را در صندوق تنگ و قبر تنگ که کنجایش شستن میت در آن نباشد دفن کنند  
 پس در صورت شستن مرد به جهت سوالی تصور نیست و **جواب** عن بن تمیم  
 الفاسدة علی ما احتار القاضی و غیره انه لا بعد فی الاحیاء و المسئلة مع عدم مشاهد  
 فی صورة بقای میت او المقتول او المصلوبة بلا تحکیر و کلام کافی صاحب کتبه فانه  
 حی مع انما الانشا حیوة و کما فی روتة النبی صلی الله علیه وسلم جبریل علیه السلام و بنوین  
 اظهر اصحابه مع ستره عنهم و اما الصوق الثانية و الثالثة فالتمسک بهما بنی علی بشرط  
 البتة فی الحق و بنوهم عندنا فلا بعد فی ان یعاد الحق الی جمیع الابراء المتفرقة او بعضها  
 ان کان خلاف العادة فان خوارق العادة غیر متعنة فی مقدور الله تعالی و اما الصوق  
 الرابعة فاجوب عنها ظاهر فانه لیس ببعید ان یوسع القاد و المحتال الحد و الصندق و یحیی

فی شرح  
 المفید

جبریل

يكن يجلوس فيه كما ورد في غير موضع للمؤمن في الصبر سبعون ذراعا في سبعين ثم ينور الله  
تعالى قادر على ان يجعل اجزاء الارض على لميت كما جاز الهوات قال الشيخ في الشفاء اذا كان  
الساكن قوته شرقية شبيهة بالمبادى اطاعها الغصن الذي في العالم واقفل عنها ووجد  
في الناصر ما يتصور فيها ثم قال فبين النفس ترى المريض ويتبعها ان يهدم الطبائع وان  
تستحيل لبن الغصن فتصير غير النار نارا او غير الارض ارضا انتهى واذا كانت النفس كذلك  
فما ظنك برب الارباب وليس بعيد ان لا يشاهد الناظر ما يجري على لميت لان كثير من  
الاشياء التي لم يخلق الله تعالى رويتها فبما لم يربها ان الروية عندنا محض خلق الله تعالى  
الا ترى ان النائم يرى امر الفرج به وقد يفرغ عنه ومع ذلك فنحن لا نعلم ما يجري عليه  
هو باعينا والقول بان تجوز مثال ذلك يفضى الى السفسطة انما يصح فيما لم يقيم عليه الدليل  
لم يخبر به الصادق كذا في المواقف وشرح المقاصد قال المحقق الدواني في شرح القضا  
العضدية ولا يلزم ان يرى اثر الحيوة في لميت حتى ان الماكول في بطون كحيات يحيى و  
ينعم ويفدب للينغي ان ينكر لان من خفي النار في الشجر الاخضر قادر على خفاء الغائب ليعلم  
انتهى وفي شرح القضا النفسية من مل في عجائب ملكه وملكوته وعجائب قدرته وجموده  
لم يتبع مثال ذلك فضلا عن الاستحالة انتهى توضيح جواب انك از قدرت كامل  
قادر مطلق صلا بعيد نيت كه مرده مقتول و مصلوب نه شدند و از شان سوال در  
شود اگر چه با چشم سر نمي بينم همچنانكه سكه بيمارى سكه دار و زن است با وجوديكه حيات  
او شاين نمي كنيم و همچنانكه جبرئيل عليه السلام نزد رسول خدا صلى الله عليه وسلم مى آمد  
و مى نشست و سخنها مى كرد و پيام حق تعالى و اقدس ميرسانيد و صحابه رضاي الله عنهم  
در مجلس شريف حاضري بودند و نميديدند و براى حيات و سوال تقارب بدن شرط نيت

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد و آله الطيبين  
الطاهرين  
السلامة

در این کتاب  
مباحثات  
و مناقشات  
و مباحثات  
و مناقشات  
و مباحثات  
و مناقشات

آب و زهر و خوردن جانور را در این کتاب مذکور است و در این کتاب لازم است  
استماع و نیست در آنکه همه عناصری که در این کتاب مذکور است از اینها زنج کرده  
شوند و تنعم و تغذیه بآن متعلق گردد و جواب از صورت چهارم نیز ظاهر است زیرا که  
از قدرت قادر مطلق چه عجب است که زمین و صندوق را فراخ گرداند بمقدار نشستن مرد  
در آن بلکه زیاده از آن باشد که خواهد چنانچه مروی شن که طول قبر مومن بمقدار کز  
عرضش نیز بمقدار گز میشود و نکته اش آنکه چون درین عالم بود و باش نبی آدم و جبرئیل  
که همه مصالح ایشان را کافی و دانی باشد بالای زمین بود پس زیر زمین نیز کجایش  
و سعت عطا فرموده که یادر عالم بزرخ باذن حاکم علی الاطلاق اجرائی از ضیعه قبر حکم  
اجرائی هوا و در لطافت و وسعت گرفته اند تا مومن صالح را رنج تنگی قبر و ندید بلکه  
بعیش و عشرت در فراخی بسر کند و مثل همچنین عجائب و غرائب فلا سفیه بمقتضی شدن  
چنانچه شیخ ابوعلی بن سینا در کتاب شفا تصریح نموده که چون نفس ناطقه اقوت و شرافت بود  
مشابهت بعقول عشره که مبادی عالیله اند بهر سده همه عناصر طبع و مفاد او  
و کیفیت و صورت نوعیه هر عنصر را که خواهد کیفیت و صورت نوعیه هر عنصر دیگر تبدیل کند  
پس هوای آتش متقلب سازد و آتش از زمین و بکذا الغرض کون و فاعناض بر حکم او  
و از اعانت نفس کل در میان اصحت دست میدهند بجهان و جدایی نصات است  
هرگاه در نفس خاں تصرفات قویه دست دهند پس از قدرت قدیر خیر نوسیع قبر و جبار  
اموات و حصول سمع و ادراک بموتی چه مستبعد بلکه اگر چشم انصاف بکشاید بر آن قطعه  
معاینه کنند که ناخن خیرهای شکر می بینند و از کجا تا کجا سیاحت میکند و گاهی  
خوابت سان میشود و گاهی شادان میگردد و کسی با وجود بیدار هرگز از معامله مانعی او

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

خبري ندرو باجملة پروردگار تعالی نور ایمان عطا فرماید و اتباع شریعت و طاعت  
مجتهدین و عقیق و باب سمع موتی نصیب شد و از خیرگی عقل و تیرگی فلسفه نکاهدار و بین  
ثم آئین و اما الدلائل السمعیة الشرعیة علی شکب المنکرون و الغیب القبریات کثیرة و نحن نقنع  
بذكر ثلث آیه منها مع الاجابة عننا فالایة الاولیة ان فیها الموت الاولی و وجوبها  
ظاهر فانه لو کان فی القبر حیة و لا محالة یعقبها الموت لعدم خلاف فی الایام یوم شه  
لکان لهم قبل و دخول نجبة موتان لا موتة واحدة فقط و الجواب انک وصف الابل  
انجبة و الضمیر فی فیها للنجبة اسی لا یدعوق الی نجبة فی نجبة الموت فلا یقطع غنمهم کما یقطع غنم  
اهل الدنیا بالموت فلا دلالة فی الایة علی اتناء موتة اخرى بعد سلة و قبل دخول  
انجبة کذا فی شرح الموت فان قبل یا معنی هذا الاستثناء ان من لم یعلم ان الموت فی نجبة  
فلنا یمنع قطع اسی لکن ذاق الموتة الاولی او متصل علی قصد المباشرة فی عدم لقطع غنم انجبة الموت  
بمنزلة التعلیق بالمحال اسی لو کنت فیها موتة کانت الموتة الاولی التي مضت و مضت لکن ذاق  
محال فلا یتصور موتهم فیها و هذا مما احتجنا الی الخشنة فی الکشاف و انما یرس المسکین فی  
التفسیر الکبیر و همین لطیفین فی الاستثناء احد هما ان نجبة حقیقتها ایتهاج النفس بمعرفه  
وطاعته و محبة و اذا کان الامر كذلك فالانسان الذی فاز بهن السعادة فهو فی الدنیا  
فی نجبة و فی الآخرة یرس فی نجبة و اذا کان كذلك فقد وقعت الموتة الاولی حین کون الانسان  
فی نجبة حقیقته فذكر الاستثناء کالتنبیه علی ان نجبة حقیقته یرس حصوله من حاله لا الدار  
هی مدار الاکل و الشرب لهذا قال النبی صلی الله علیه و سلم اولیاء الله لا یموتون و لکن یقلون  
من ارالی و اولیئها انه من جرشینا و یوف علیه صح ان یتقال انه ذاق و اذ اصح ان یرس  
ذلك العلم بالذوق صح ان یرس تذکره الیقین بالذوق فمعنی قوله تعالی الا الموتة الاولی الا الذکر

محصل سببیه مذکر الموت الاولی الزمیه روح هر کس که در میان غلاب قبر متسک کرده اند بقول  
 او تعالی لایزال است <sup>یعنی</sup> الموت الاولی که در سون و خان مذکور است یعنی نه  
 انجام مرگ را که مرگ نخستین است و تقریر استدلال آنکه ازین آیت چشیدن یک موت که عبارت  
 از موت دنیاست ثابت شدن پس اگر در قبر نیز حیاتی حاصل میشد لازم می آمد چشیدن  
 دو موت یکی موت دنیا و دیگری موت در قبر زیرا که بعد از حصول حیات در قبر چاره  
 نیست از چشیدن موت هم در قبر چه چاره اموات در حشر بلا شبهه ثابت است و این  
 ایجاب دهن تحقق موت در قبر ثابت نمی شود پس نن شدن در قبر برای تنعم و تغذیه  
 میکند چشیدن یک موت را که منطوق صریح آیه است و اهل سنت و جماعت کثرتهم <sup>تتفقون</sup>  
 جواب ده اند باین طریق که آیه گزینیه مانع است در صفت بهشتیان و ضمیر در قول سبحان  
 و تعالی فیها جامع است بسوی جنت نه بسوی دنیا یعنی چشند بهشتیان در جنت موت  
 چه نعمتهای آنجا پذیر نیستند مانند نعمتهای دنیا که بعد مرگ منقطع میشوند الغرض آیه مذکور آنست  
 نمیکند در آنکه بعد سوال در قبر پوشیدن از داخل شدن در بهشت موت لاحق میشود حتی تنعم  
 باقی ماند سوالی جواب طلب تفسیرش آنکه هرگاه در بهشت اثری از موت متحقق نشد و اهل  
 اگر موت آنجا ثابت می شد موت اولی که عبارت از موت دنیاست معلوم متحقق نمیشد پس  
 ذکر قول او تعالی الا الموت الاولی کدام نکته مرعی شده جواب داده اند ازین سوال بچند  
 اول آنکه این استثناء منقطع است بمعنی لکن و حاصل معنی آنکه چشند در جنت مرگ را لکن چشیدن  
 بود و مرگ نخستین و دوم آنکه تسلیم کردیم که استثناء متصل است لکن مقصود از آن مبالغه  
 است بر اثبات دوام نعمتهای جنت به ثبوت موت اول از قبیل معلق کردن چیزی بحال  
 یعنی بالغرض اگر برای بهشتیان در جنت موت متحقق میشد برآینه می چشیدند انجام موت

و اما

و اما

اول که عبارت از موت دنیوی است لکن چشیدار این موت یقین محال است پس هرگز حق  
 بهشتیان موت متحقق نخواهد شد و رئیس انگین تفسیر کبیر برای توضیح استثناء و وجهیه که  
 عمداً اهل طریقت است افاده فرموده یکی آنکه مراد از جنت جنت حقیقی است که عبارت است  
 از خوش شدن نفس بمعرفت و محبت و طاعت حق سبحانه و تعالی و حصول این جنت حقیقی  
 موقوف بر آخرت نیست بلکه کسیکه باین سعادت عظمی و مرتبه کبری فوری و فلاحی حاصل  
 ساخته باشد ویرا در دنیا نیز جنت حقیقی متصور و برین تقدیر هنگام بودن انسان در دنیا  
 و مشرف شدن او بجهت حقیقی و الله موت اولی بالیقین خواهد چشید پس در این استثناء  
 است بر آنکه جنت حقیقی عبارت است از عرش و معرفت پروردگار جلالت سماء و نه از دنیا  
 آن محل اکل و شرب است و مقام لذت دائم و اینها جاریست و بعد دوم آنکه سیکه همت  
 و وقفیت و تجربه در کلامی خیر داشته باشد او را میگویند که آن کس در آن خیر ندانی و او  
 را در اذوق وی حاصل است با جمله تعبیر علم و تجربه بذوق و در محال عرب کثیر الوقوع است  
 و تخمین یا کردن علم را نیز تعبیر بذوق می کنند و در آیه کریمه همین معنی مراد است پس حاصل تجربه  
 آنکه نه چشند و بهشت مرک را که چشند و گشتیدن یعنی یا نکنند و مرک دنیا را و الا لایة القاء  
 قوله تعالی کیف تکفرون بالله و کنتم امواتا فاحیا کم ثم یمیتکم ثم یمیتکم ثم الیه ترجعون و بهشت است  
 لوکان فی القبر حیاة لکان الایحیاء ثلثه فی الدنیا و فی القبر و فی عرش و جواب ان ثبات الایحیاء  
 و الایحیاء بقوله تعالی ثم یمیتکم ثم یمیتکم محمول علی ما یقع بعد حیات الدنیا فی القبر ثم فی عرش  
 لا دلالة لفعل علی المرة لکن بما یقال ان فی لفظه ثم الثانية بعض استبعاد عن ملک ثم انما  
 المراد من الایحیاء فی قوله تعالی ثم یمیتکم هو الایحیاء فی الآخرة و لم تعرض لما فی القبر خفا  
 امره فلا یصلح ذکره فی معرض الدلالة علی ثبوت الاولیة و وجوب الایمان و تعجب من الکفر

از چشیدن بهشت

و تعجب



اندک در شرح المقاصد و اما در تفسیر حدیثی که فرموده است که من بین الایة علی بطلان  
 القبر لانه تعالی بین انما یکسره مره فی الدنیا یکسره مره فی الآخرة و لم ینکر حق القبر  
 انه لا یلزم من عدم الذکر فی نزه الایة ان لا یلزم ان الحق حاصله فی القبر و مع غفاله عن الایة  
 تعالی ذکر حق القبر فی بن الایة لان المراد من قوله تعالی ثم یحکمکم لیس هو بحیث الدنیا الایة  
 یصح قوله تعالی ثم الیه ترجعون اذ کلمته ثم تقتضی التراخی و الرجوع الی الله سبحانه و تعالی  
 بحیث الدنیا بدون التراخی فلو جعلنا الایة من هذا الوجه دلیلا علی بحیث فی القبر کان قریبا  
 انتهى توضیح مراد آنکه منکران عذاب قبر زعم کرده اند که قول او تعالی کیف تکفرون بالله  
 و کنتم امواتا فاحیاءکم ثم یمیتکم ثم یحکمکم ثم الیه ترجعون لالت می کنند بر نفی عذاب قبر یعنی چگونه  
 کافر شوید بخدا حال آنکه بودید حیات پس زنده گردانید شمارا بعد از آن بمیرانید شمارا باز زنده  
 گردانید شمارا باز بسوی وی گردانید شوید و تفسیر استدلال آنکه درین آیه و موت و دوزخ  
 مذکور شده و موت اول عبارت است از بودن انسان لطفه که آن وقت جانی ندارد  
 و مراد از موت دوم موت عرفی است که کسی از آن گزیری نیست و حیات اول عبارت  
 از زندگی دنیا و حیات دوم از زندگی ابدی پس در آیه کریمه زندگی قبر که مناط تعذیب  
 و تنعیم سوال و جواب بر آن است مذکور نشده و الا سه حیات مذکور شد حیات دنیا حیات  
 قبر حیات حشر اهل سنت و جماعت کثریم الله تعالی بدو وجه ازین استدلال جواب  
 اندا اول آنکه تسلیم داریم که حیات قبر در آیه کریمه مذکور نشده و بیاننش بدو طریق است  
 طریق اول آنکه احیاء که در قول او تعالی ثم یحکمکم مذکور شده شامل است احیاء که در قبر است  
 که در حشر باشند زیرا که صیغه فعل بر خصوصیت مره دلالت میکند تا از آن بجز احیاء خارجی  
 دیگر را و نباشد طریق دوم آنکه مراد از قول او تعالی ثم یحکمکم حیات قبر است نه حیات قبر  
 مستحقان از آنکه در آنجا شمارا گردانید

که دومی است و قول سبحانه بل ثمانه ثم الیه ترجعون این تفسیریه و واضح است زیرا که اولی است  
 تراخی است صراحتاً متعیناً و میشود که رجوع بسو و خالو و بل بعد طول مدت خواهد شد  
 و ظاهراً است که وجود مدت طویله صورت نمی بند و مگر بعد حیات که در قبر متحقق باشد چه  
 حیات خودی بلکه تراخی رجوع بسوی حق تعالی شأنه بظهور خواهد پیوست پس تقدیر اول  
 حیات دومی از قول او تعالی ثم یکم لازم می آید که لفظ ثم که در کرمه ثم الیه ترجعون مذکور است  
 زائد و مستدرک شود و هم آنکه مسلم داشتیم که در آن آیت حیات قبر مذکور نشد  
 لکن عدم ذکر آن مستلزم نفی آن نیست بجهت عدم تلازم میان عدم خبری عدم خبری چه جائز است  
 که خبری در کلام مذکور نشود و در واقع موجود باشد و الاثمه الثالته فالوارثا ثمانه اثنتین  
 چنین اثنتین فاعترفاً بنوبنا فعل الی خروج من سبیل تفسیر تمسک ان الایمانه الاولی  
 محموله علی خلقهم فی اطوار لفظه و الایمانه الثانیة علی الایمانه انطوائاً لاجیائین جمولان  
 علی حیات الدنیا و احوال الحشر فلیکن فی القبر احوالاً ایضاً لکان الاجیاء ثلثه فی الدنیا  
 و فی القبر و فی الحشر دون الاثنین المذكورین فی ذلک الایة و تجواب انه لیس المراد من الایمانه  
 و الاجیائین الایمانه الدنیویة ثم الاجیاء فی القبر ثم الایمانه فی الحشر بعد سئل منکم و لکن تم  
 الاجیاء فی الحشر فاعترفاً بمتن فیض بین صحاب التفسیر قالوا و الغرض بذكر الاجیائین  
 انهم عرفوا فيها قدرته لله تعالی علی ابعث و لهذا قالوا فاعترفاً بنوبنا فی الذنوب التي  
 حصلت بسبب نکار الحشر و انما لم يذكر الاجیاء فی الدنیا لانهم لم يكونوا متعینین بذنوبهم  
 بذلک الاجیاء و ذهب بعضهم الی ان المراد بالایمانه الثانیة ما ذکره و بالاجیائین الاجیاء فی الدنیا  
 و الاجیاء فی القبر لان مقصودهم ذکر الامور الماضیه اما حیث الثالته عنی حقیقاً الحشر فتم  
 فلا حاجة الی ذکرها و علی ذلک تفسیرین ثبت الاجیاء فی القبر و من قبل بالاجیاء فیقال

الایمانه الثانیة

حجابه

بمسئله و الغالبه ايضا فقد ثبت ان العمل خيرا و اما التفسير الذي ذكرتموه فهو قول شاذ لا يعتمد  
 عليه انما المتعمد هو قول الاكثر كذا في شرح الموفى و شرح المقاصد قال فخر المله والدين  
 الرازي في تفسير الكبير و جواب عن استدلال المعزلة من جهين الاول ان مقصود الكفار  
 اوقات البلاء و المحنة و هي اربع الموتة الاولى و تحقيق في القبر و الموتة الثانية فيه و تحقيق  
 في القيمة فهذه الاربعة اوقات البلاء و المحنة و اما تحقيق في الدنيا فليست من اوقات البلاء  
 و المحنة بل هي وقت غيرهم و تنعمهم فلذلك السبب لم يذكر و اما الثاني لعل الكفار ذكره و السجود  
 و هي تحقيق في الدنيا و ايجت في القيمة و اما تحقيق في القبر فاعلموا ذكره بالقصور مدتها انتهى  
 مقام الله منك ان غلب قبر بقول او تعالى قالوا ربنا ائتنا اثنتين مصيبتا اثنتين فاعرفنا  
 فهل الى خروج من سبيل استدلال كرامة انذمتي كافران در دوزخ بگويند كه اسي پروردگار  
 ما مرده ساختی ما را و بار و زنج كردايندي ما را و بار پس اقرار كرديم به كنايان خود پس  
 بسوی پروان آمدن از دوزخ راهی هست يعني حيلة است كه بجهت آن از دوزخ برترسيم و بهشت  
 برسیم مراد ایشان قبول ايمان و توبه است و طريق استدلال كه در آيه كريمه و موت و  
 و حیات مذکور شدن و موت اول عبارت است از بودن انسان نطفه و علقه و مضغه  
 و موت دوم عبارت است از موت ظاهري كه در دنيا بهر يك لاحق ميشود و مراد از حیات  
 اول حیات دنياست و از حیات دوم حیاتی كه در شه خواهد شد و اگر در قبر حیات می  
 ذكر آن نیز بوقوع می آید و باعتبار آن سه حیات می شد و انیس اهل حق جواب  
 اندازین استدلال بچند وجه اول آنكه غرض كفار شمار کردن مصائب است كه چهار مرتبه  
 اند اول موت دنیا و دوم حیات در قبر سوم موت و دم در قبر چهارم حیات در حشر و چون  
 ایشان را عیش و عشرت میباید و لهذا در بیان مصائب حیات نیار اذكرت ساختند و چون

در جواب  
 این سوال  
 که در  
 حیات  
 اول  
 حیات  
 دنیا  
 است

و چون  
 در جواب  
 این سوال  
 که در  
 حیات  
 اول  
 حیات  
 دنیا  
 است

منصور کفار یا کردن امور گذشته است پس با مردم و موت دنیا موت قبر را و زنده  
 دنیا و زنده کی قبر را و چون این یاد کرد و در دست ما بسند و زنده کی شد و خود مشایخ چون  
 که پس این را ذکر نمود و وجه سوم آنکه اگر کسی که در دنیا زنده است و در دنیا و زنده  
 حشر را ذکر نمود و زنده کی قبر را یاد نکرد و زنده شد آنکه چون زمانه زنده کی قبر نهایت قلیل بود  
 لهذا آن را ذکر نکرد و در سابقا لاح شرح که از نفی ذکر نفی قومی لازم نمی آید تحقیق  
 پنجم آنکه اهل سنت و جماعت کثر هم الله تعالی عذاب قبر و نعم قربایات کثیره و احادیث  
 ثابت نموده اند اما آیات منها قوله تعالی الباری یعزونی علیها عند و اعشیا و یوم تقوم  
 الساعة و خلوا آل فرعون أشد العذاب لا یخفی علی البیاب السعیدان من الآیه صریحیه فی  
 تعذیب آل فرعون بعد الموت قبل البعث کیف و اراده التعذیب بعد البعث استدعی  
 قوله تعالی و یوم تقوم الساعة و یوم یوم و ذلک انما هو عذاب القبر اتفاقا فثبت القول  
 که ان فی شرح الطوالع و قد یقر مسبوطا به عطف فی من الآیه عذاب القیمه علی العذاب الذی هو  
 عوض النار صبا حاصرا فاعلم انه غیره و لا شبهه کونه قبل الانشای من القبر کما یدل علیه  
 نظم الآیه مرآه و ما هو کذلک لیس غیر عذاب القبر اتفاقا لان الآیه و ردت فی حق الموتی فثبت  
 التعذیب ثبت الاحیاء و لم یکن فی کل من قال بعذاب القبر قال بها کذا فی شرح  
 الموقف و شرح المعاصد و قال المحقق الاعظم حسن بن محمد بن حسین مشتهر بالنظام فی تفسیر  
 النیسافوری و الامام القمقام فخر المله الدین الرازی فی التفسیر الکبیر المولی المدقن احمد الممد  
 بحیون فی التفسیر الاحمدیه فی بیان الآیات الشریعیه قوله تعالی یعزونی علیها انما  
 بها یتقال عرض الامام الساری علی سبیل اذ اقبلهم به و قرأ ابو جعفر زنا فع و یقرب  
 علی و خلف و الکافی فی حصص عن محمد بن اذخل و الباقون اذخلوا من الدخول و علی

و جبر

تحقیق

و جبر

القرعة الاولى خطاب للربانية وتصاب آله وتشد على انهما مفعول بهما وعلى القرعة الاخرى خطاب  
لآل فرعون تصاب آل على النار وتشد على انه مفعول بهشم حتى تنفذ الآية اهل الجنة  
على اثبات عذاب القبر لانها تقتضي عرض النار على آل فرعون عذوا وعشيا وليس المراد  
منه يوم القيمة بقية قوله تعالى ويوم تقوم الساعة جعل عطفها على عذوا وعشيا كما  
فهم من كلام البضا ومي ونجالي اوطافا لقوله تعالى ادخلوا آل فرعون كذا بهور الى المفسرين وذلك  
لان معناه على الاول يعرفون على النار عذوا وعشيا ويوم تقوم الساعة فيعطى عليها  
بقتضى المغارة بينهما ومعناه على الثاني ان عرضهم على النار عذوا وعشيا امت الدنيا  
يوم تقوم الساعة فيعطى او ضلوا اياها الملكة آل فرعون او ادخلوا انتم يا آل فرعون اشد العذاب  
من عذاب الدنيا وهو عذاب جهنم وايضا ليس المراد منه الدنيا لان عرض النار عليهم عذوا وعشيا  
ما كان حاصلا في الدنيا فثبت ان هذا العرض لما حصل بعد الموت قبل القيامة وذلك بل  
اثبات عذاب النار في حق هو لا في القبر ولا شك ان آل فرعون انما كانوا مغنيين لكنهم  
كفار الاخصيص اشواصهم فاذا ثبت في حقهم ثبت في حق غيرهم لانه لا فاعل بالفصل فان  
لم لا يجوز ان يكون المراد من عرض النار عليهم عذوا وعشيا عرض الضالاج عليهم في الدنيا لان  
اهل الدين اذا ذكروا بهم الغيب والتريب وتوهمهم بغيب الله تعالى فقد عرضوا عليهم  
ثم نقول في الآية ما بينهما من حمل على عذاب القبر بيان من جهنم الاول ان ذلك انما  
يجب ان يكون دائما غير منقطع وقوله تعالى يعرفون عليها عذوا وعشيا يقتضي ان يحصل  
العذاب الا في هذين الوقتين والثاني ان العذوة بعثية انما تحصلان في الدنيا اما في  
خلال وجودها فثبت بهذين الوجهين انه لا يمكن حمل بنى الآية على عذاب القبر فاجوب انه في  
الدنيا عرضت عليهم كلما تذكرهم ام النار ولم يعرض عليهم نفس النار على ذلك القول

یصیر معنی الآیه بکذا الکلمات المذکرة الامر النهار کما نیت تعرض علیهم هذا یعنی الی ترک انظار  
والعدول عن تحقیق الی المجاز واما قوله الآیه لنزل علی حصول هذا العذاب فی بدین الوتین  
لیجوز قلنا لم یجوز ان یمتقی فی القبر باصیال العذاب الیهم فی بدین الوتین ثم بعد قیام القیام  
یلقون فی النار فیدوم العذاب ایضا لا یمتنع ان یکون ذکر العذوة وبعثته کناية عن الدوام  
لقوله تعالی وایم نرقم فیها بکرة وشیئا اما قوله انه لیس فی القبر عذوة وبعثته قلنا یجوز  
یعنی عند حصول بدین الوتین لابل الدینا یعرض علیهم العذاب وبعثه اعلم انتهى ویرى ان  
بن الآیه المعطوفة ولیل علی حق لثبوت عذاب القبر فان کون العذاب شد علیهم یوم القيمة  
یدل علی وقوع العذاب الخیر الاشد قبل یوم القيمة ولس فی الا فی القبر وفيه نظر و یجوز ان  
یکون الاشدیه بالنسبة الی عذاب کفار اخری لقیمته وعلی تقییر و لا یتها علی ذلك الوقوع  
علی وقوعه فی القبر و یجوز ان یکون هذا العذاب فی الدینا کالغرق انتهى **تفصیل مرام**  
انکه از جمله آیههای که دلالت می کنند بر عذاب قبر قول پروردگار تعالی است النار یعذب  
علیها غدا و اوعشیاً و یوم تقوم الساعة و دخلوا ل فرعون اشد العذاب یعنی در گرفت فرعون  
آتش و فرخ حاضر کرده می شوند ایشان بران آتش بامداد و شب کما کاه و روزیکه قائم  
قیامت کو تیم که در آید ای فرشتگان خوشان فرعون را در سخت ترین عذاب که عذاب  
است یا اینکه فرشتگان ایشان بگویند که در آید ای خوشان فرعون در سخت ترین عذاب  
بدانکه عرض در بعضی حاضر کردن و پیش آوردن است لکن در اینجا بمعنی سوختن متعل  
شدن یعنی سوخته می شوند فرعون با تشنه چنانکه عرض در قول عرب عرض الامام الی  
علی علیه السلام کشتن متعل که یعنی کشتن حاکم قیدیان را بشمشیر و در قول او تعالی و دخلوا  
از ابو جعفر و نافع و یعقوب حمزه و علی و خلف و کاسی و حفص لعنته حمزه و کاسی و خلف

الکلام و اما لایه و فی القبر و النار

تفصیل مرام

و سواى ایشان بضم همزه و ضم نا خوانند پس موافق قرئت اول خطاب او و سواى ابرار  
 و شترگان است و لفظ ال اشد منصوبست بنا بر آنکه مفعول به او و خلوا واقع شدن و موافق قرئت  
 دوم خطاب براى آل فرعون است و لفظ ال منصوبست بجهت بودن او و سواى مضیان  
 و صرف یا مقدر است و لفظ اشد منصوبست بنا بر بودن او مفعول به براى او و خلوا و فقر  
 است دلالت آنکه در آیه کریمه النار یعرضون علیها غدوا و عشیما یعنی سوخته مى شود و فقر  
 با تشبیه با دوزخ شبانگاه سه احتمال است اول سوختن فرعونیان با تشبیه در قیامت دوم  
 سوختن او شان در دنیا سوم سوختن ایشان در عالم برزخ و تفسیر از آن بقبر مى کنند  
 احتمال اول ظاهر البطلان است بقریه قول حق سبحانه و تعالی و یوم تقوم الساعة  
 ال فرعون اشد العذاب زیرا که اگر این قول را عطف کنند بر قول او یوما غدوا و عشیما  
 پس معنی آیت چنان خواهد شد که سوخته مى شوند فرعونیان با تشبیه در وقت با دوزخ شبانگاه  
 و روز قیامت یعنی برای سوختن شان دو وقت است یکی با دوزخ شبانگاه و دوم روز  
 قیامت و شبیه نیست در آنکه میان معطوف و معطوف علیه مغایرت می باید و از غدو  
 و عشی روز قیامت اراده کردن مغایرت را برهم میکنند و اگر آن قول را طرف او خلوا قرار  
 دهند مضمون آیت چنان خواهد شد که آنی و شترگان در آید روز قیامت فرعونیان را  
 و سخت ترین عذاب که عذاب دوزخ است و ازین صافات لایح میشو و که سوخته شدن ایشان با تشبیه در  
 عذاب و عشی پیش از آمدن قیامت است یعنی تا قیام دنیا با تشبیه میوزند و روز قیامت  
 اندرون دوزخ ذل خواهند شد الغرض بهر تقدیر از غدوا و عشیما قیامت مراد میشود و  
 احتمال دوم نیز باطل است چرا که فرعونان در دنیا با تشبیه دوزخ معذب نشدند پس احتمال  
 سوم متعین گردید و مؤید است بچهارین مسعود ضی الله عنه مروی شدن که ارواح فرعونیان

در درون فرغان سیاه است و صبح و شام آتش را بر ایشان عرض می کنند تا قیامت کبر  
 تعذیب فرعونیان در بزرخ بسبب کفر ثابت شد تعذیب همه کفار در بزرخ بطریق اولی  
 ثابت خواهد شد زیرا که کسی تفرقه نکرده است در میان کافران باین طریق که بعضی کفار  
 قبر مغذی می شوند و بعضی مغذی نمیشوند بلکه منکران در حق همه کافران تعذیب قرار نگذاشته  
 می کنند و منتان به نسبت همه ثابت می نمایند باقی ماند درین مقام و بخت جواب  
 طلب تقریر بحث اول آنکه مراد از پیش کردن آتش بر فرعون و سوختن ایشان نوعی  
 و عشیائست که مومنان در دنیا او شان را ضایع میگردانند و آتش دوزخ تنجیه می نمود  
 پس در آیت مذکوره کلمات ترمیم و تحریف را پیش کردن آتش و سوختن بوسیله ترمیم  
 و جواب ازین بحث ظاهر است چرا که در آیت شریف پیش کردن آتش بر فرعونیان مذکور است  
 نه پیش کردن کلماتیکه شعر برترسانیدن آتش دوزخ باشند پس بلا ضرورت معنی  
 حقیقی را ترک نمودن و مجاز را اختیار کردن روش نیست کما تقریر فی محله تقریر بحث دوم آنکه  
 غلبه آتش دوزخ همه وقت می شود و اورا انقطاعی متصور نیست و خصوصیت بوقتی  
 ندارد و لفظ غذا و عشیاء اول است بر آنکه فرعونیان در غیر این بهر دو وقت مغذی میشوند  
 اگر مراد تعذیب شان در قبر می بود بقید خصوصیت نمی شد و اهل حق جواب داده اند این  
 بحث بدو وجه اول آنکه جائز است که غلبه بزرخی مخصوص بهر دو وقت مذکور باشد  
 غلبه آخر و البته علی الدوام میباشد خصوصیت بوقتی معین ندارد و وجه دوم آنکه  
 مراد از غذا و عشیاء اوقات مخصوصه نیست بلکه کلیه اوقات است همچنانکه در کریمه  
 و لهم از قهرم فیها بکره و عشیاء مراد و اوست نه وقت خاص و باید دانست که بعضی علما  
 زعم کرده اند که قول او تعالی و یوم تقوم الساعة الایه دلیلی است علی صحیح برای ثبات آن

باب چهارم در بیان  
 عشیاء و عشیاء  
 و عشیاء و عشیاء



قهر بر آنکه گرفتار شدن فرعونیان روز قیامت در عذاب شد دلالت میکند بر آنکه پیش از قیامت  
 بعذاب غیر اشد مغذب شده اند و ظاهر است که تحقق این عذاب نیست مگر در قبر و این عذاب  
 مجروح است بر دو طریق اول آنکه محتمل است که شدت عذاب بر روز قیامت در حق عوینا  
 به نسبت عذاب دیگر کفار باشد نه به نسبت عذاب قبر دوم آنکه تسلیم کردیم که قبل از  
 قیامت در عذاب غیر اشد گرفتار شدند لکن منع می کنیم تحقق این عذاب در عالم برزخ چه  
 غرق شدن او شان در دریا اول دلیل است بر تحقق عذاب غیر اشد در دنیا و منها و  
 تعالی مما خطیبتهم اغرقوا فادخلوا ناراً فی التفسیر النبی افری کلمه من للتعلیل کقولک خطیبتک  
 من اجل کذا واصله التکید و سبب تقدیم اجار بیان آنکه لم یکن اغرقهم بالبطون فادخلوا ناراً  
 النار الا من اجل خطایا هم و همی کفرهم المضموم مع انداز رسول الله فی من الف سنه  
 الا حسین علما و قد استدلل بقایه التقیب لاسیما و قد دخل علی ما ضعیف علی ما  
 اخر علی اثبات عذاب القبر انتهى و فی شرح الطوالع الفاء فی بن الاية للتعیب فیکون حال  
 النار عقیب الاغراق فیکون هذا الادخال قبل الادخال الذی یکون فی القیمة لان الادخال  
 لیس عقیب الاغراق و ادخال النار قبل القیمة انما هو عذاب القبر انتهى یعنی از جمله آیهایی که دلالت  
 میکنند بر عذاب قبر قول او تعالی است در حق قوم نوح علی نبینا وعلیه السلام مما خطیبتهم  
 اغرقوا فادخلوا ناراً یعنی بسبب گناهان خود غرق کرده شدند بطوفان پس آورده شد  
 در آیه ای در عالم برزخ بد آنکه کلمه من برای تعلیل است چنانکه در قول صنگ من اجل کذا  
 اسی آمدیم نزد بوجیه چنین کاری و کلمه ما برای افاده معنی کثرت زیاده شدن چنانکه  
 در کثیرات و طیلان ما و تقدیم جابر و مجرور مفید حصر است یعنی سبب غرق در دریا و داخل شدن  
 در آتش سواکی گناهان ایشان نبود و قومی ترین گناهان شان کفر بود که سبب آن

در عالم برزخ

در عالم برزخ

در عالم برزخ

در عالم برزخ

در عالم برزخ

ازوتبای مختلفه نامت دراز به پیغمبر وقت خود رسانیدند و غرق شدند و آب باران از آسمان  
 و آب جوش زنند از زمین و این غرق کردن ایشان را نه برای دفع شرشان بود و نه  
 زین فقط تا برهان غرق الکفاحی شد بلکه برای چشاندن عقوبت بزرگ بود زیرا که بعد از  
 غرق بلافاصله داخل کرده شدند و در تشییع ایشان تشییع و وزخ موعود که دخول در آن  
 بسیار فاصله دارد و درین آیت که بقاء تعقیب فعل ماضی را بر فعل ماضی دیگر عطف فرموده  
 اند و دلیل صریح است بر اثبات غدا قبر چنانچه از صحاح کما منقول است که قوم حضرت نوح  
 از جایی غرق می شدند و از جایی می سوختند و نیز ازین آیت معلوم می شود که هر که  
 از گناه کاران بهر طریق که می میرد مثل غرق دریا یا سوختن در آتش یا خوردن در غنچه  
 گرفتار غدا قبر می شود و آنچه مرده مقبور را می رسد و او را نیز می رسد زیرا که مغذبت است  
 و بقای بدن برای تغذیه شرط نیست بکذا فی التفسیر الغریزی و منها قوله تعالی ثبت الله  
 الذین آمنوا بالقول الثابت فی حیوة الدنیا و فی الآخرة و یضل الله العالمین یفعل الله  
 ما یشاء اعلم انه سبحانه لما شبه حال الفریقین بما شبه بین مآل حالهما فقال ثبت الله  
 آمنوا بالقول الثابت ای الذی ثبت بالحجة والبرهان عندهم و ممکن فی قلوبهم حیث لم یکن  
 فیه مجال فلا جرم اذا اقتضوا فی دینهم لم یزکو الزکریا و یحیی و جبرئیل علیهم السلام کاصحاب الاخرة  
 و الذین نشروا بالمناسیه و مشطت کحومهم بامثال احدید و هذا الثبوت فی حیوة الدنیا و اما  
 تثبتهم فی الآخرة فانهم اذا استلوا فی القبور لم یتلثموا و اذا وقفوا من یدی السجبار لم یمیتوا  
 نعم ابن عباس رضی الله عنهما من داوم علی الشهادة فی حیوة الدنیا ثبتته الله علیها فی قبره  
 و یلقنه ایما و سبب القلی فیه ان المواظبة علی الفعل توجب سوح الملكة بحیث لا یزول قبل  
 الاحوال و تقلب الاطوار و کلما كانت مواظبة العبد علی ذکر کلمة التوحید و التامل فی خصالها

من  
 مغذبت  
 من  
 من

من  
 من  
 من

و البر

المستقطع

أكل ما أتم كان نسخ من المعرفة في قلبه تحمله بعد الموت اقوى اكل ما أفسر الآخرة مهنا بالقبر لان  
 بالموت عن اكل الدنيا ويدخل في احكام الآخرة فمعنى الآية يثبت الله الذين آمنوا بالله وبما يجب الايمان به  
 يؤيهم على ما آمنوا به في الدارين او يثبتهم الله فيها بسبب القول الثابت وهو لا يصح اكله  
 الطيبة وقيل معنى الآية يثبتهم الله على الثواب والكرامة بسبب القول الثابت الذي كان يصدر  
 عنهم حال كونهم في حجة الدنيا وسيصدر عنهم حال ما يكونون في الآخرة ويرد عليه ان الآخرة  
 ليست دار عمل وان جعل قوله تعالى في حجة الدنيا وكذا قوله ثنائه وفي الآخرة متعلقا بقوله  
 يثبت الله المؤمنين الله على الثواب في الدارين بسبب القول الثابت في الدنيا عليه ان الدنيا  
 دار ثواب ويمكن ان ينافس في هذا الايراد بقوله تعالى من عمل صالحا من ذكرا وانثى ومومن  
 فلنحييهم حية طيبة قد بذر وقوله سبحانه وفضل الله الظالمين أي الذين وضعوا الباطل موضع  
 الحق وشكرك بدل التوحيد في الدارين فلما جرم اذا استلموا في قبورهم قالوا لا ندرى  
 هو لآء اصحاب الكلمة بخشيته وقوله سبحانه وفضل الله ما يشاء من يثبت المؤمنين وضلال  
 الظالمين ولا اعترض عليه لاحد فعله البتة من منح الاطاف منها كما تقتضيه الحكمة  
 اللازمة واما معناه على التفسير الآخر فهو ان الظالمين يضلهم الله عن كرامته  
 اي حتى يضلوا عن الله والظالمين الذين ذكر بقوله وقيل معنى الآية كرامته  
 وينعهم عن الفوز بثوابه هكذا في التفسير الكبير والبيان فوزي والمدارك  
 قال الامام البغوي في معالم التنزيل قوله تعالى في حيوة الدنيا يعني قبل الموت في الآخرة  
 يعني في القبر في اقوال اكثر اهل التفسير وقيل في حيوة الدنيا في القبر عند السؤال في الآخرة  
 يعني عند البعث والاول هو الاصح انتهى وفي التفسيرات الاحمدية ذكر بعض اهل الكلام  
 وحديث ان من الآية في عذاب القبر ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ثبت الله الذين آمنوا  
 بالقول الثابت نزلت في عذاب القبر اذ قيل له من بك وما بينك ومن عبيك يقول بي

الذين آمنوا  
 بالآخرة متعلقا  
 بالآخرة متعلقا  
 بالآخرة متعلقا

ويشئ الاسلام من محمد عليه السلام في لفظ الحديث وانما هـ ان غداً بالقبر بالمعنى المشهور لا  
مجرد قوله تعالى ثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت الا باقتضام قوله تعالى وفضل الله  
الظالمين انما ثبت منه التثمين وتفسير النبي صلى الله عليه وسلم بقوله اذا قيل له يدل على سوال  
القبر دون غداً فليكن ان غداً بالقبر منها بمعنى عام تناول جميع الاحوال التي في القبر كما  
راسى البعض ان هن الاية جامعة لسؤال القبر وغداً وتضمنه لان التثبت والتفصيل المذكورين  
في الاية لا يكونان الا بعد السؤال ولهذا وقمة النبي عليه السلام بقوله اذا قيل له فعلم انه يوثق  
السؤال او لا على كل واحد من الموتى بانه من ربك وما دينك ومن بيبك ثم الميثان  
مومناً ثبت الله بالقول الثابت اى باقرار الربوبية والاسلام والنبوة وان كان ظالمًا فصل  
الله تعالى ان لا يوفقه بالحجاب الصادق وفعل الله ما يشاء على المؤمنين والظالمين جميعاً  
من الثواب والعقاب كليهما فيفهم منه حقيقة السؤال على كل واحد ثم فوز المؤمنين بعن مفصلة  
الظالمين عقوبة تذكر اى اولى الباب او قبلوا بعين الانصاف وقال الامام الزايد  
قوله تعالى ثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت مخصوص في حق مامون خاتمة الاية فلا  
تثبت حين خاتمة الكل وقوله في يحق الدنيا يعني في القبر وفي الآخرة اى الصراط وفي  
الدنيا عند الموت وفي الآخرة عند السؤال في القبر وان الظالم هو الكافرون تركب الكفر  
كما هو راسى المترد وقيل ان يحق الدنيا هو يحق قبل الموت وفي الآخرة هو القبر والقول  
الثابت عند الكل هو كلمة التوحيد وقال بعض المحققين في حاشيته على شرح العقائد النسفية  
معنى قوله عليه صلوات الله عليه ثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت نزلت في غداً القبر  
ان هن الاية نزلت في شان غداً القبر بمعنى ان الله يحيى المؤمنين بتثبيتهم بالقول الثابت  
ان غداً القبر وقوله اذا قيل طرف لتثبت من حيث المعنى تثبت المؤمنين اذا قيل وقوله عليه

السلام فبقول تفصيل له فيكون القول الثابت هو قوله ربلي بئس آه انتهى وفي شرح لمصباح  
 المسلمة خامسة في معنى الآية الثبوت والاثبات اللزوم والقيام على حال لا يتغير ولا يزل  
 عنها الثبوت جعل الله لشخص ثباتا بقوله تعالى ثبت الله الذين آمنوا حتى يجعل للمؤمنين ثبوتين  
 قائمتين على القول الثابت وهو كلمة الشهادتين في بحيق الدنيا يعني عند الموت ومعانيه ملك  
 الموت وفي الآخرة يعني في القبر عند سوال الملكين قيل في القيمة وقال بعض العلماء <sup>لثبوت</sup>  
 يكون في ثلثة احوال عند معانيه ملك الموت وعند سوال القبر وعند المحاسبة في القيمة  
 اما الاول فعلى ثلثة اوجه احدها العصمة من الكفر والثاني تشييع المملوكة بالرحمة والثالث الحجة  
 مقصود من محبة واما الثاني فعلى ثلثة اوجه احدها تعلقين بصواب الحبيب والثاني زوال الخوف والرهبة  
 والثالث ازالة مكانه في محبة واما الثالث فعلى ثلثة اوجه احدها تعلقين بحجة عما يسئل في الدنيا  
 تسهيل حساب والثالث تجاوز الزلل والذنوب وقيل الثبوت على اربعة اوجه الرابع  
 عند الصراط انتهى توضيح مقام انك ازجمله آيات والله برغاب قبر قول او تعالى ثبت <sup>الله</sup>  
 الذين آمنوا بالقول الثابت في بحيق الدنيا والآخرة ويضل الله الظالمين فيضل الله  
 يعني ثابت ميكرواند و مستوار ميسار و خدا مسلمانان را سخن است و درست و محكم است  
 قاطع و برهان ساطع تراویشان ثابت و محقق شن و در دلها توشان بر تبه تمکن  
 رنج گشته تشکیکات مشکلیکن و ان خلی نماده و مراد از قول ثابت کلمه طیبه لا اله الا الله محمد رسول الله  
 است که خدا بران ثابت میدارد و مومنان در زندگانی دنیا تا در وقت ابتلا و افتنان صبور  
 و رزند و از جاده استقیمه توجید نه لغزند چون زکریا و یحیی و جبرئیل علیهم السلام چون  
 صاحبان خندق و کاینکه استخوانها و کوشتهای ایشان بمشارها و شانههای نیمی پاره  
 پان شن و بعضی گویند که ثبات و مومنان در زندگانی دنیا یعنی وقت مرگ تا ختم حیات

در شرح  
 مسلمة

بگوید باشد و ثابت در ایشان را در آخرت یعنی در قبر که اول منزل است از منازل اخروی  
 تا جواب منکر و نیکیر بطریق صواب رود بدو نیز بعضی مراد از حقیق دنیا قبرست بجهت قرب  
 او بدینا و از آخرت وقت بعث که مرد و ما از قبور بیرون آیند و بعضی گویند که مراد از آخرت  
 موقف سوال است و از ابن عباس رضی الله عنهما مروی است که هر که مداومت کند بر کلمه  
 شهادت در زندگانی و نیابت دارد او را خدا تعالی بر آن کلمه در قبر و پیامور دارد و آن کلمه  
 و امام فخر الدین از سی دلیل عقلی برای تثبیت مذکور افاده فرموده تقریرش آنکه هر که بر کار  
 مواظبت و مداومت نماید آن کار ثابت و راسخ میگردد و در کدامی وقت زایل نشود  
 پس هرگاه بنده مومن بر کلمه توحید مواظبت خواهد نمود و از کیفیات نفسانیة نسخه که ملکه عباد  
 از آن است خواهد شد یقیناً آن کلمه همه وقت خصوصاً در وقت مرگ و سوال منکر و نیکیر در  
 مرتکز و راسخ خواهد ماند و از دل و زبان مومن جاری خواهد شد و بنده مومن بقول حق  
 گوید خواهد گشت و گمراهی سازد و همت همکاران را که حق را گذارسته در تباه باطل حیران شده  
 و انعمت توحید محروم ماندند و نجاست شرک بیاورد پس ایشان بکلمه توحید راه نیابند  
 نه در دنیا و نه در قبر و نه وقت مرگ و نه وقت بعث و نه در موقف سوال میکنند آنچه میخواهند  
 یعنی مومنان بر کلمه حق ثابت می دارد و ظالمان اگر چه می سازد و حکیم علی الاطلاق است  
 حکمت ازلی او هر چه قضای میکند بنیان ظاهر می شود و بعضی مفسران آیه کریمه چنان می گویند  
 اند که غیبت میکنند خدا را از ثواب و کرامت بسبب کلمه توحید که در دنیا و آخرت بر آن  
 مواظبت و فراوانت نموده اند و محروم میدارند ظالمان را از نعمت ثواب و کرامت در دنیا  
 تقصیر خدشه است ظاهر چه لازم می آید که در آخرت نیز بمومنان تکلیف اعمال باشد و  
 کماتریمی بعضی باین نحو انفسیر کرده اند که عطا میکند حق سبحانه و تعالی مسلمانان را

ثواب و کرامت در دنیا و آخرت بسبب کلمه توحید و برین تفسیر لازم می آید که دنیا نیز دار ثواب  
 باشد و این باطل است و مجروح میکند این رایه کریمه من عمل صالحا منکر او نشی و  
 مومن فلنحییته حقیق طیبته یعنی هر که عمل نیک کرد و مومن باشد یازن و او مسلمان است  
 زنده کنش نبرد کانی پاک یعنی در دنیا نعمت و هم چه این آیت دلالت صریح دارد بر  
 ثواب در دنیا نیز قتال و باید دانست که فخر مسلمین و محبتین نیست که آیه مذکور دلالت  
 میکند بر غلبه قبر زیر که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که ثبت الله الذین آمنوا بالقول  
 الثابت نازل شدن است در غلبه قبر چون گفته می شود میت را کیست پروردگار تو و  
 دین تو کیست پیغمبر تو پس میگوید وی که پروردگار من خداست و دین من اسلام است  
 و پیغمبر من محمد است و در اینجا بحثی است جواب طلب تقریرش آنکه آیه ثبت الله الذین آمنوا  
 بالقول الثابت دلالت نمیکند بر غلبه قبر بلکه دلالت بر تنعم قبر لکن اگر منضم شود بآیه  
 مذکوره قول او تعالی و یفضل الله الظالمین البته غلبه قبر ثابت خواهد شد و در حدیث  
 مذکور آن قول مروی نشدن و تقریر جواب آنکه مراد از غلبه قبر در حدیث مذکور معنی عام  
 است که شامل است همه احوال قبر از سوال و غلبه و تنعم پس آیه که مشتمل است بر  
 جمیع حالات قبر تفصیل این احوال آنکه اولامیت را از امور مذکور سوال می شود  
 میت مومن است او را نعمت تثبیت عنایت می شود و اگر کافر است وی را تضلیل نصیب  
 پس کریمه ثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت دلالت بر تنعم قبر میکند و کریمه و یفضل الله الظالمین  
 دلالت بر غلبه قبر و در شرح مصابیح مرقوم است که مومن را در سه وقت تثبیت عطا  
 میشود **اول** وقت مشاهده ملک الموت علیه السلام و درین وقت سه طریق تثبیت است  
 ۱ محفوظ ماندن از کفر و ضلالت ۲ قریه دادن ملائکه بر حمت ۳ دیدن مکان بهشت

جواب است

جواب است

وقت تثبیت عطا می شود  
اول وقت مشاهده ملک الموت



دوم وقت سوال در قبر و درین وقت نیز تثبیت بسته صورت حامل می شود آملقین جواب  
 با صواب ۲ زائل شدن ترس ۳ دیدن مکان در جنت سوم وقت محاسبه در دنیا  
 و درین وقت نیز تثبیت بسته طویر غایت میگرد و آملقین حجت پراز بدایت ۲ سنان  
 حساب ۳ و در گذشتن از کنا مان بعضی گویند که تثبیت در چهار وقت نصیب می شود  
 وقت مذکور شدند و وقت چهارم نشت که هنگام گذشتن بر صراط که ماریکی بیفتا  
 آنجا خواهد شد در روشنی با سایش تمام مر و بر ظهور انجامد فاحفظ و منها قوله تعالی  
 ولا تقولون قتیل فی سبیل الله اموات بل حیا و لکن لا تشعرون قال البغوی فی معالم  
 التنزیل بن الاية نزلت فی قتلی بدر و كانوا اربعة عشر شهيداً من المهاجرین و ثمانية  
 الانصار قال الحسن الشهداء حیا عند بهم تعرض از اقامهم علی ارواحهم فیضیل الهمم الروح  
 الفرح كما تعرض النار علی ارواح فرعون عند عشيته فیضیل الهمم الوجع انتهى قال القسیر  
 لکن فیت فی الله شبا هم تقدیرت بائسار و احهم و من کان فناه و الله کان بقا هم  
 بهم فی ظلال الانس مسطهم حیا مرة ویتفرقهم حیا لاهری و قال جعفر الصادق علیه السلام  
 الشهداء اقلوا فی ذات الله و استوجبوا الثواب عند الله هم حیا و مرقون شهداء فرحون  
 و الذین قتلوا الهوا هم صاروا بالهوی قتلی و قلوبهم حیا و قد سکت حرکاتهم قلوب  
 بدی ملکیهم فهم خدام فطوبی لهم هم اولی الله و حیا و فی التفسیر النیسافوری  
 ثم من یحقق الی ان الشهداء حیا فی الحال لکن یحترق روحانیة و ان ارواحهم ترکع و تسجد  
 العرش الی یوم القيمة و ذلك لان الانس لیس عباد عن بن النبیة بل هو امر مفاد  
 للبدن ثم ذلك الشی النعارة لهذا البدن لمحسوس سواد کان جسماً مخصوصاً ساریاً و جوهراً  
 مجرداً لا یبعدان فیضیل بعد موت البدن حیا او امانة لله فیعیده حیا و یهدی ثبته غداً

در وقت  
 محاسبه  
 در دنیا

بنده

در وقت  
 محاسبه  
 در دنیا



القبر وثوابه ومن تامل في الامور الواردة عليه وجد احوال النفس مضادة لاحوال البدن ووجد  
احدهما مقتضيه لضعف الآخر فالبدن الضعيف وقت النوم وتقوى النفس على مشايخ الغيبا  
واذا اعرضت النفس عن الطعام الشرب قبلت على مطالعة العالم العلوي اذ تسروا  
بها بما وطلعت فيها بجلايا القدرية واكثر ارباب الشريعة على نهيم حيا - في مجال يحق حسنة  
ثم منهم من قال انه تعالى رفع حسابهم الى السموات او الى قنديل تحت العرش ويوصل انواع  
السعادت والكرامات اليها ومنهم من قال بتركها في الارض ويجهها ويوصل هذه السعادت اليها  
ومن الناس من طعن في هذا القول وقال ان تجوز كون البدن الملقى الرب حيا تنفعنا  
عاقلا نوع من بسفطة الحق في نهيم مستند عند خلاف ما يقوله بل التنازع من ان النفس بعد  
بدنها تقبل على بدن آخر وتعرض عن البدن الاول بالكلية وخلاف ما يقوله الفلاسفة  
من ان النفس تنقطع علاقتها عن البدن مطلقا وتماثل في السالم هي بما اكتسبت من المعارف الحقة  
والاخلاق الفاضلة او العقائد الباطلة والملكات النورية والذبي قوله ان النفس تبقى لها  
علاقة مع بدن بالالتصريح واكتساب الاعمال ولكن بالتلذذ والتالم لتحقيق فيه ان النفس  
هذا جعلت متفرقة في البدن لاجل اكتساب الاعمال والملكات وان تفقر الى تحريك  
وعمال الجوارح والآلات وبعد الموت تجعل متفرقة فيه من اجزاء وحساب فكيف ينبغي ان  
يقاس احدنا على الاخرى فلعله يكفي بعد الموت ان يكون لها علاقة بالتلذذ والتالم والآلة  
فقط الى ان تقوم القيمة الكبرى وهذا القدر لا ينافي كون البدن مشاهدا في القبر من غير تحرك  
ولا احساس ونطق انتهى وقال ابو حنبلان في تفسيره خالف الناس في نهيم يحق فقال  
معنا ما بقا - ارواحهم وذن حسابهم لاننا شاهدنا وفناها وذهب آخرون الى ان  
الشهيد الحيا - الاجساد والارواح ولا يقع في ذلك عدم شعورنا بنعيم نراهم على صدق الامور

فان قيل  
فان قيل  
وقت النوم

فان قيل  
فان قيل  
وقت النوم

فان قيل  
فان قيل  
وقت النوم

و هم حیا کما قال الله تعالی و ربی بحال نجسها جات و هی تمرر سحاب کما تری النائم علی  
 بینه و هو یرسی فی منامه فنعیم او یتالم عنه قلت و لذلک قال الله تعالی بل حیا و لکن لا تشعرون  
 عنه یقول ذلک خطا باللمنین علی انهم لا تدرون ان حق بالمشاهده و بحس و بهند  
 الشهداء عن غیرهم و لو کان المراد حق الروح فقط لم یحصل لهم تمیز عن غیرهم لما رکه سائر  
 السموات لهم فی ذلک اذ المؤمنون یعلمون حق کل الارواح فلم یکن لقوله تعالی و لکن لا تشعرون  
 لغنی انتهى و فی انوار التنزیل یؤتیة علی ان حیوئهم لیسیت باحد و لامن جنس بحسب انجوت  
 و انما هی امر لا یدرک بالعقل بل بالوحی و فیها دلالة علی ان الارواح جوارح قائمه بفسادها  
 مغایله بحس من البدن تبقى بعد الموت و راکه و علیه جمهور الصحابة و التابعین و لفظ الایات  
 و اسنن علی هذا تخصیص الشهداء لاختصاصهم بالقرب من الله تعالی و مزید البهجة و الکرامة  
 و قال الحق سبحانه انه تعالی لما ثبت حق الشهداء و لا شک ان حیوئهم لیسیت بهذا احد  
 و سحلا فلا بد ان یکون حیوئهم بوجه اخر غیر من روحانیا و لذلک استدرک بقوله و لکن لا تشعرون  
 لان شعورهم لیس الا بالحق بحسب ادیتة تکلیف الحق لیسیت بهذا احد انتهى یعنی و ارجله  
 بنعم قرآن کریم است و لا تقولوا لمن لقیل فی سبیل الله اموات بل حیا و لکن لا تشعرون  
 امی و کموتید مرسمی که کشته شود در راه خدا که ایشان مردگانند بلکه ایشان زندگانند  
 در حضرت ملوک ان شما آگاه نمشوید یعنی نمی دانید کیفیت آنجیات ازیر که ادرک ان مقتضی  
 نیست مرویست که صحابه رضی الله عنهم بعد از جنگ بدر ذکر شهداء میکردند و بعضی بزرگتر  
 می گفتند که بچاره فلان در روز بدر جان شیرین برادر و نعمت حیات و لذت نفوس  
 محروم شد حتی سبانه فرمود که ایشان را مرده بخوانید که فی التفسیر یعنی و در تعابیر  
 مقبره مرقوم است که آیه کریمه در حق شهداء بدر نازل شد و ایشان چهارده کس بودند

بخش از بهنجارین و بهشت از رضا رضوان لله علیه السلام جمعین و مختار خفاک نیست که آینه مذکوره  
 در حق شهیدان بهر معونه نزول یافته و به ثبوت رسیده که پیش کرده می شود و ز قهار بر ارج  
 شهیدان پس میرسد ایشان ارجت و فرحت همچنانکه پیش کرده می شود و تشش و وزج بر  
 فرعونیان صبح و شام پس میرسد او شان را در دو خون و از تشیری مروی است که این  
 شهیدان در راه خدا فاش شدند و ارواح شان نزد خدا می تعالی باقی اند و هر که فانی شود و  
 خدا همیشه بانی ماند نزدیک خدا و شان در سایه انبیت و محبت آرام آسایش می کنند و در  
 دریا می صفاست بسم الله الرحمن الرحیم مستغرق میشوند و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است  
 که شهیدان در راه خدا یعنی در جهاد شهید شدند و حتی ثواب گردیدند پس او شان نین اند شادان  
 و فرحان و روزی داده می شوند از مبع نامی جنت و کسانیکه مجانب نفسان گردند و لیا  
 شان نین اند و فعال و حرکات ایشان منقطع پیش سلطان حقیقی حاضر و خوش است  
 حال شان او شان اولیا لله اند و بروایت ابوهریره رضی الله عنه بابت شج که فرمود  
 خدا صلی الله علیه و سلم که روز قیامت شهیدان بر روی یاقوت نورانی که بر توده مشک نهاده شوند  
 بنشینند پس حتی سجانه و تعالی از او شان ارشاد فرماید که آیا و عه انعام و اکرام و فا  
 نکردم جواب دهند که خداوند او عن و فا کردی مگر یک آرزو باقی است که باز ما را در دنیا باز  
 تا بار دوم در راه تو شهید شویم و فرمود حضرت الله علیه و سلم که هر آینه دعوت میدارم  
 که شهید شوم باز زنم کرد این شوم باز شهید شوم باز زنم کرد این شوم باز شهید شوم باز  
 زنم کرد این شوم سه بار این کلمه را فرمود و از ابن عمر رضی الله عنهما منقول است که هر که برین  
 بگذرد و بر ایشان سلام فرستد سلام فرستند ایشان بروی تار و ز قیامت بر کلب  
 پوشیده ماند که درین تصریح است بر شنیدن اموات کلام حیا را و جواب سلام دادن ایشان

این حدیث  
 در کتاب  
 صحیح  
 است

و در شنیدن و سلام از قبر سید الشهداء و شهدای دیگر که در احد اند از سلف آثار و اخبار بسیار  
 آید است و فی التفسیر الغریزی یعنی و کموتید و رقی کسی که گشته شود در راه خدا و از جمله  
 باشد و چهار که ایشان مرده اند زیرا که چون آدمی می میرد روح او از بدن او جدا می شود  
 پس متبعی عدم حس حرکت و عدم ادراک و شعور جسد را بجای روح رو می دهد و روح را  
 اصلاً تغیر نمی شود چنانچه حامل قوی بود حالا هم هست و شعوری و او را که دشت حالا هم دارد  
 بلکه صاف تر و روشن تر زیرا که تدبیر بدن و توجه با امور سفلیانی او از صفای ادراک مانع  
 می شد و چون از بدن جدا شد آن مانع مرتفع گشت پس ارواح را مطلقاً خواه روح  
 شهید باشد یا روح عامه منین یا روح کافر و فاسق باین معنی مرده نتوان گفت مرد  
 صفت بدن است که شعور و ادراک و حرکات و تصرفات بسبب تعلق روح با وی از وی  
 ظاهر می شوند حال آنکه می شوند آری روح را بدو معنی موت لاحق می شود اول آنکه بعد از  
 مفارقت بدن از ترقی باز می ماند و تا قسمیکه باین متعلق بود میدان ترقی بر روح او فرا  
 بود و دوم آنکه بعضی تمتعات و لذات مثل اکل و شرب و سیر و دور که بواسطه بدن آنها  
 خوگشتن بود از دست او میروند و بندگان او را نیز در شرع حکم موت میفرمایند اما در این امور  
 فقط مثلاً میگویند که عمل نیک و بد او ختم شد و خاتمه کار او برین عمل شد و بر سعادت یا شقا  
 مرد و من بعد او را در کافیات تصور نمایند و نیز میگویند که مال او میراث و اثمان گشت که  
 حالا او را کاری ببال اینجا نماند و زن او فارغ از نکاح گشت اگر بعد از قضای آن با دیگری  
 کند جائز نیست زیرا که علاقه که باین زن دشت و بآن متمتع بود موقوف برین جسد بود و چون  
 جسد از وی جدا شد مانند آنکه چون سوار سپ خود را فروخت دیگر او را حاجت نیست و زوجه  
 و کام نماند و سود اگر چون دکانه داری موقوف کرد دیگر فرونی مال او را ممکن نیست بماندن

روح را اصلاً تغیر نمی شود

اند و خسته خودش با اوست لکن موت ارواح باین دو معنی هم در غیر شهیدان راه است  
اما شهیدان را خدا را در حقیقت دو معنی هم نیست بلکه ایشان زنده اند زیرا که دائماً در  
و تضاعف ابر و ثواب اند و عمل ایشان که بران مرده اند و دران جان داده حکم عمل  
دامی ایشان گرفته که گویا هنوز گروه میروند در حدیث صحیحین از دست که کل این دو معنی  
بختم علی علمه اذ مات الا المجاهد فی سبیل الله فانمی له عمله الی یوم القیمه یعنی هر آدمی که  
میرد بر عمل او هجدهم می نهند مگر یک که در جهاد راه خدا مرده باشد که عمل او جاری  
تا روز قیامت گویا جهاد میکند و پوچنین تمتعات و لذات جسدانیه نیز از ایشان موقوف  
نشد بلکه ایشان را بجز و مفارقت ارواح از ابدان در ابدان دیگر متعلق ساخته اند تا با  
آن ابدان تمتعات و لذات جسدانیه بردارند امام مالک در موطا و امام احمد و ترمذی  
و نسائی بن جبر روایت کعب بن مالک آورده اند که آنحضرت علیه السلام فرمودند که ارواح  
شهیدان در شکم جانوران بنبر رنگ مثل طوطیان و سبزه گامی اند از نوایشان را  
بر و انکی میدهند که از هر میوه و هر درخت بهشت شکم میخورند و بیایند و از نهرهای بهشت  
هر چه خواهند از شراب آب و شیر و شهد بنوشند و شیان ایشان قفیلهاست  
که متعلق است بعرش دران است رحمت میکنند و اصل این حدیث متواتر است و در صحیحین نیز موجود  
است ارواح از تمتعات این جهان و تکلیفات دنیادور افتاده اند اما تمتعات جسدانیه  
بی تکلیفات دارند و صلا روی غم و الم غمی بیند پس در حقیقت حیات ایشان تمام است  
دنیوی است و لکن شما شعور ندارید که ایشان هنوز در ترقی اعمال و در تمتعات و لذات  
بدنی با شما شریک اند بلکه از شما زیاده تر و افزون تر باین جهت که آن ابدان ایشان  
از نظر شما غائب و در عالمی دیگر و راسی عالم شما زرق ایشان و سیر و وارشان

مقرر است مانند کسی که در ولایت میخورد و سیسکوفه و کلار می نماید اهل هند و ستان  
چون اورانه بینند مرد و نکارند و نیز باین جهت ابدان گذشته آنها را بدست خود  
کو می کشند و بی روح میدانند و باز اثر حیات ارواح آنها درین ابدان هیچ  
نمی شود اگر چه بطریق غرق عادت از تلف و بوسیدگی محفوظ مانند مثل کسی که خانه  
شخصه اویران و خالی دین حکم بموت او کنند انتهى و فی بعض الرسائل الغریزیه ارواح  
بعد موت فنا نیست بلکه قطع از بدن است لکن ارواح عامه ایمن و متدرج بقایا  
روح است و شهداء و اولاد و زائد باین بقا عنایت می شود که حامل ارتباط به بدن  
دنیوی نیز همان و امر بود اول ترقی در آخرت بحديث صحيح که نمی له عمله الی يوم القيمة و  
رزق بتوسط بدن دیگر اخروی که ارواح شهداء فی اجواف یطخضون تعلقی فی ثمار الجنة تا  
الی قنابل المعلقة تحت العرش و در فض و در آدسون بقبره و در سون آل عمران شاست  
صیح باین و دو وجه است و انبیاء عرض احوال مت و توجه باصلاح اموارشان یاده تر  
تجلیات است باقی مجرد شعور بعض احوال و ملذذ و مالم لازم بقا و روح است که لطیفه  
در اک هم انست و حیات با نفعی مشترک است در موشین کفار زیرا که ارواح همه باقی است  
و شعور و ادراک که ذاتی او است منسلخ نشده انتهى و اما الاحادیث المثبتة لتغییب القبر و  
تغییم فکثیره و نحن نذكر منها الاحادیث الثلثة الصحیحة بحديث الاول روى البخارى و مسلم عن  
رضی الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان العبد اذا وضع فی قبره و تولى عنه  
صحابه انه لیسمع قرع نعالهم اماه ملکان فيقعدها فيقولان ما كنت تقول فی هذا الرجل يعني  
محمد صلى الله عليه وسلم قال ما المؤمن فيقول شهداءه عبد الله و رسوله فيقال له انظر ان مقعدك  
من النار قد ابدلك الله به مقعدا من الجنة فيراهما جميعا و اما المنافق و الكافر فيقال له ما

ارواح  
بعد موت

بعض  
شعور  
بعض  
احوال  
ملذذ  
و مالم  
لازم  
بقا

احادیث  
الاول  
ثلاث  
صحيحه

تقول فی هذا الرجل فيقول لا ادرى كنت اقول مايقول الناس فيقال لا دريت ولايت  
ويغرب بطارق من حديد ضربته فيضج صيحة تسمعها من عليه غير ثقلين يعني فرمود بنابر حدیث  
عليه السلام که چون نهاده شود بنوع در کور و بگردند از وی یاران وی بدستیکه نمی تحقیق  
می شنود و کوفتن فعال ایشان یعنی آواز پایی ایشان که بر زمین می روند بسیار آواز و در ششم  
می نشاندند و پس میگویند آن دو فرشته چه می گفتی تو در حق این مرد یعنی آنحضرت صلی  
عليه وسلم و این شارت یا از جهت شهرت امر و جمهور را دوست در اذان یا مایا این طرف  
که در قبر مثالی از حضرت وی حاضر می ساخته باشند تلبث اربع جمال جهان آفرین و عتقه  
استمال که در کار افتاده شده شود و ظلمت فراق بنور انوار کاشای او روشن کرد  
پایل مومن پس میگوید که او ای میهم که وی بنوع خاص از او مرستاد بر حق پس گفته می شود و مومن که  
نگاه کن بجانشین است خود که آتش و دوزخ که برای تو آماده ساخته بود و تحقیق آن کرد و حسرت بر سر او  
نشت تو که در دوزخ بود بجانشین است از بهشت پس می پذیرد آن مومن و کار که در بهشت  
و بهشت حکمت این است که فرج و سرور نیز بود که بجای آن بلایه دوزخ و دیگر نعمت باطنی  
و کافران حال عکس این بدو و اما منافق و کافر پیش می دهر یک که یکفیتی تو در حق این می بینی  
و کافر در دنیا بودم که میگفتم در شان انجی میگفتم مردم و دنیا فتم حقیقت حال پس میگویم او از منافقین  
و نحو آن تو غر آن زده میشود هر یک حق و کافر بطریق عالمی میگویم پس میگویم یا کافرانی که می شنوید  
نزدیک است آید میان پیران ایشان نمی شنوند تا عده بسیار و کلفت حال ماند و این نصیب شد در و عیال  
مکروه و موجب اقطاع سلسله معیشت نکرد و کدانی ترجمه شکن و ناف و ملا علی القاری فی مرقاة المفاتیح  
شرح مشکوٰۃ المصابیح قبل لسمع صوت نعالهم لوکان جانا فاجبه قبل ان یاتیه الملك فقیه  
میت لاجس نشی و موضع ضعیف از ثبت بالا حدیث ان المیت یعلم من کیفه و من یصلی

علیه من بحمد ومن یدفنه قال ابن الملک فیہ دلالت علی حقیقت لمیت فی القبر لان الاجساد بدون  
 احیاء متمنع عاده انتهی و فی شرح المنہاج قال بعضهم ان الاموات یوزیهم صوت النعال قال  
 العلماء ذلک لعل علی ان لمیت یسمع فی القبر ما یقال من کلام و یقر من القرآن انتہی توضیح  
 مقام آنکہ منکران سمع اموات در قول آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم للسمع تسرع فاعلموا تاویل کنید  
 کہ خلاف ظاهر بعید از صواب است اختیار نمودن بیانش آنکہ اگر میت زنی می بود او را  
 کوفتن بغلامی شنید چه بدن میت پیش از آنکہ بیا یزد او فرشته پیش باند او را  
 و حساسی دارد پوشیده مانند کہ این تاویل ضعیف است چرا کہ الفاظ حدیث از ان باب  
 دارد چه تقدیر نمودن لو کان جیاب دون قرینہ صارفہ از وجه صحت بعید است بلکہ در  
 کنایان تاویل را آنچه از احادیث صحیحہ بہ ثبوت پیوستہ کہ میت می شناسد کسی کہ کفن  
 میدہد شاند او را و نماز جنازہ او می کرارد و کسیکہ بر میدارد جنازہ او را و دفن می کند و را  
 و گفت ابن ملک کہ درین حدیث دلالت صریح است بر آنکہ میت در قبر زنی است زیرا کہ  
 او را کہ بغیر زندگی محال است بحسب عادت و بعضی گویند کہ ایز امید ہ اموات را و از باب  
 نعال و تخم را اکثر علما است کہ این حدیث دلالت میکند بر آنکہ میت می شنود کلام را  
 و قوت قرآن را و بعضی قشیرین از ان حدیث جواب داده اند باین طریق کہ شنیدن  
 میت آواز نعال را مخصوص است بوقت نہادن میت در قبر از برای مقدمہ ال پس  
 سمع اموات در ہمہ اوقات ثابت نشد مع ان المطلوب سمع المیت مطلقاً مع غرا الخط  
 عن خصوصیتہ وقت دون وقت و متحققان یف کرو اند این جواب را باین کہ تخصیص کوفن خلاف ظاهر است  
 بر آن تم جملہ حدیث دلالت میکند بر آنکہ حالت مذکور حاصل میت را در قبر اختصاص قرینہ و عجمہ  
 یسمع وین ہم در شرح تقدیر بر منکران سمع اموات بحدیث مذکور شکالی آورده و جواب از طرف



ایشان تخصیص کن که بلفظ اللهم افاده منفرد و تنگ ظاهر است که این لفظ دلالت میکند بر  
 جواب که این طریق الوسطی قال مولانا علی القاری فی المرقاة و شکل علیهم خبر مسلم است  
 لیستعرب لغالبهم اذ انصرفوا اللهم الا ان تخصیص ذلك باول الوضع فی القبر مقدمه للسؤال  
 جمعاً بین الایتن فانهما یفیدان تحقق عدم سماعهم فانه تعالی سبحانه الکفار بالموتی لا فای  
 فقد سماعهم بمو کما ترسی فیہ نقض لا یحصل بجمع مع ان باور و من سلام علی الموتی یرد علی  
 التخصیص باول احوال الدفن انتهى و کتبه نحن درین مقام است که تنعیم و تعذیب قبر و اجزاء  
 موتی در قبور و سوال و جواب و مستح و ریجیه بشت برای ترویج و تفریح با حیان کشتان  
 در ریجیه و دوزخ برای ایلام و تعذیب عاصیان و کافران که در کتب عقائد و احادیث  
 و میرین شده مبنی است بر اعاده روح بحسب و بقا و تعلق آن با جزاء لطیفه بدن که عباد  
 است از نسمة ظاهر است که استدمت تهرت و رقی مغفوران دوام غدا بر مقتضای  
 ثابت و نشر که مشهور و متواتر است بدون بقا و روح و تعلق خاص آن با جزائی  
 صورتی ندارد و نیز مناسط شناختن اموات زاران را و شنیدن کلام و سلام احوال  
 و جواب دادن ایشان که بمرتب متواتر معنوی رسیده همان تعلق خاص است پس تخصیص  
 شنیدن میت آواز نعال را بوقت نهادن در قبر قضای کند که همه امور و کون از  
 شناختن و شنیدن و جواب دادن و مغذبتن و منعم بودن مخصوص بوقت وضع  
 در قبر باشد اذ لا قائل بالفصل فلیک بالانصاف و لتجنب عن الاعتساف و یعضد  
 ما قال ابن عبد البر ما دیت اسوال و عرض المقعد و غدا القبر و نیمی زیاده بقبور و السلام  
 علیها و خطابهیم مخاطبه الحاضر العاقل و الله علی بقاء تعلق خاص بین الروح و جسد الی یوم  
 الحشر انتهى و فی شرح الفقه الاکبر للملا علی القاری علیه رحمه الباری اعلم ان الروح

و کتبه نحن درین مقام است

الروح با بقاء بدن و شنیدن احوال و جواب

و اما زعم ان استنباط سماع الاموات عن نوح بحديث معارض لقوله تعالى انك التامع  
 و ما انت لمسمع من في القبور مستعلم و فمعه عن قريب فانظره منقشا بحديث الثماني روى  
 مسلم عن زيد بن ثابت رضي الله عنه قال نينا رسول الله صلى الله عليه وسلم في حائط لبنى  
 على حفلة له نوحن مما زجرات به فكدات ليقه و اذا اقبرسته او خمته فقال من يعرف هذه  
 الاقبر قال جل انا قال فمقي ما تو اقال في لشرك فقال ان هنن الامة تبقي في قبور ما فعلوا  
 ان ترا فموا لادعوت الله ان سمعكم من غلب القبر الذي سمع منه يعني كفت زيد بن ثابت  
 در انماي انكه پغمبر خدا صلى الله عليه وسلم بود در بوستان بنى بنجار كه قبيله است از نصبا  
 سوا بر پشتري كه آنحضرت را بود و بوديم ما با حضرت كه ناكاه بر ميده و هم كه انكه  
 را از پشت خود پس نزديك بود كه بندياز و آنحضرت را بر زمين و ناكاه قبر ما بود در  
 شش ما پنج پس فرمود و آنحضرت كه كدام كس مي شناسد صاحبان اين قبر گفت  
 مردى كه من مي شناسم فرمود آن حضرت پس بكو كى مرده اند و در كدام زمان از  
 عالم رفته اند گفت در زمان شرك مرده اند و مشرك بوده اند پس فرمود آن حضرت  
 اين ميت قبل ساخته ميشوند و از انيش ده ميشوند و گويى خويش كنمى و ترس و ملاحظه انكه دفن  
 كنند شماردهاى خود را و رسم گور كردن بر نقيده از عالم بر آينه دعامى كردم خديعا  
 را كه بشنوا شمار اخيري از غلب قبر كه مي شنوم من از ان لغني اگر بشنويد شما ان عبد  
 ديكر مرد ما خود را در كور نمى بنيد و بنجا اشكال مي آرند كه غلب قبر موقوف بر دفن و  
 نيست خداى جل شاناه اگر خواهد غلب كنند مرده را اگر چه باشد در صحر ايا در شكم جانور  
 نيز امر كرده شدند مومنان بر دفن اموات پس تركه آن از نشان بجهت اين سترس چه  
 كنجايش را و توجيه كرده اند از بن شكمان چندين وجهي انكه مراد است كه اگر بشنويد عده

حديث الثماني انما غلبت  
 بنى بنجار

قبر را خفی و پستی عارض میشد و شمار که بهیوش و بی عقل میکردند و قوت فرصت و نین  
 نمی نمایند پس بزرگ دفن نه از جهت خوف آن است بلکه بسبب فوات محصل و رفتن  
 بهوشن میکردند اگر بشنود غلب مرد را در هشتی و وحشتی حاصل میکرد و شمار از مشایخ  
 اموات بعدی که نزدیک نمی تو ایند آمد بایشان تا تخمین و تکفین نمایند و دفن کنند  
 و میکردند طبايع زندگان مجبول است بر پوشیدن عیب مرد های خود و در شریعت نیز امر  
 کرده اند که اذکر و مهو تا کم بانجیر و مقابر محل حضور مردم و اجتماع ایشان است پس در صحیح  
 بعدینند از مدتا کسی نرود و نشود غلب ایشان را و مطلع نکرد و بر عیبهای ایشان السلام  
 بکذا فی الترجمة بحديث الثالث روى بن ماجه عن جابر بن عبد الله عن النبي صلى الله عليه وآله  
 قال اذا دخل الميت القبر مثلت له الشمس عند غروبها فيجلس يسبح عيینه يقول دعوني  
 یعنی چون در آورده نمی شود و مرده در کور مثل ساخته می شود و نموده می شود و مرده را  
 آفتاب چنانکه در وقت غروب میباشد زرد و کم تاب پس می نشیند میت در حالیکه می ماند  
 هر دو چشم خود را می گوید بکذا اريد مر که نماز شام بگذارم و این دلالت بر زنا بخت حال  
 میکند که یا هنوز در دنیا است و خواب رفته بود و اما تخصیص مغرب جهت مناسب حال  
 و تنهایی است در وقت شام کذا فی الترجمة لمشکوئ تحقیق ششم آنکه در حدیث صحیح  
 تغیم و تغذیب قبر نجات مومن و غلب کافر و منافق مذکور است و این حال مومن مطیع را  
 خواهد بود و مذکور شده که حال مومن فاسق چیست آیا او را عذاب است یا نه پس گفته اند  
 که حکم مومن فاسق نیست که در جواب شرک مومن مطیع است نه در بشارت نیست نه نماند  
 و امثال آن یا در نهان شرک باشد اما در مرتبه کمتر تا تواند که نوعی از غلب کنند  
 فاسقی باشد که خسته است خدا تعالی مغفرت او را بکذا فی الترجمة تحقیق هفتم آنکه منکر

الحديث الثالث الثبات في النار

الحديث الرابع

الحديث الخامس

کاف و تکبر بر وزن ایام یعنی نا آشنا و حوش مشتق است از نکرت ضد معرفت و چون میت  
از آنها آشنائی ندارد و صورتی مانند صورت آنها ندین لهذا بر دو فرشته را که از سوال  
می کنند بنگر و تکبر نمایند بگذرانی مرقاة المصابیح و ظاهر است که منکر و تکبر نام و فرشته است  
معین و شخص که بر سر هر میت تمثیل حاضر می آیند و بعضی رعم کرده اند که نام دو کرده است  
و سیرکی ازین دو کرده افرادی شمار دارد و تسک نمودند بلکه در یک ساعت مردمان کثیره  
مشرق و مغرب می میزند پس چگونه ممکن باشد که دو فرشته معین از آن همه باور یک آن  
سوال نمایند و درین تسک خدش است ظاهر زیرا که ممکن است که در آن واحد بر دو فرشته  
معین اصور مختلفه و ابدان کثیره تشکل و تصور شوند و از اموات کثیر در وقت واحد سوال  
کنند این از قدرت قادر مطلق هرگز مستبعد و مستغرب نیست بلکه وقوع چنین امور غریبه از او  
اللہ قدس ابراهیم معید است قال بعض المحققین فی حاشیة علی شرح العقائد النسفیة قال  
استاد الشیخ الطاهر منکر و یکله احسان والافهی ساعة و احق تیقوت الموت لاشخاص کثیره  
فی اطراف العالم فلا یمکن ان سیالاً بالجمیع فی آن واحد تم کلامه اقول عدم امکان السؤال  
بحث او یمکن ان یصور اصور مختلفه و ابدان متعدده کما نقل عن اولیاء امره محمد صلی اللہ علیہ  
و علیہ السلام انتهى تحقیق هشتم آنکه از ظاهر اخبار و آثار مرویه در باب بنوم غدق ثابت شود که از اطفال این سؤل  
و معید است آنچه مروی شده که آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بعد دفن کردن ابراهیم علیہ السلام  
تلمیص فرمودند که اسی ابراهیم در جواب فرشتگان بگو که او تعالی پروردگار من است  
و غیر خدا پدر من است و سلام دین من است و مختار ابو عمر بن صلاح و صاحب حدیث است  
که اطفال را تلمیص کنند چنان را سوال در قبر نمی شود و روایت مذکور در حیرت است  
رسیده زیرا که آنحضرت صلی اللہ علیہ و سلم نماز جنازه ابراهیم علیہ السلام خواندند و دفن

كبر وند بجهت سنان وقت در گزاران نماز سكوت مشغول بودند و بعضی كويند كه از اطفال مشغول  
 سوال ميشود. الحال نمونين كه مغفور اند سكوت نمي شنوند و بعضی بعكس اين عمل كرده اند  
 بعضی راه توقف ورزیدند في شرح المصباح طواهر الاخبار تدل على ان الاطفال كالبهايم  
 في سوال القبر فيكفي لهم العقل ليعرفوا بذلك منكرتهم وسعادتهم وقد صرح بذلك في قصبة ابنه  
 ابراهيم عليه السلام وهو ما ذكره الشيخ ابو سعد المتوفى في التتمه ان النبي صلى الله عليه وسلم لما  
 ابنه ابراهيم عليه السلام قال النبي صلى الله عليه وسلم قل لله ربى ورسول ابى والاسلام  
 دينى وقال الشيخ ابو عمرو بن الصلاح صاحب الروضة في الاذكار صواب انه لا يقبل  
 لانه لا يستل هذا القرب لانه لا يعذب فانه تابع غير مكلف ومحدث في ابراهيم لم يثبت  
 بل الثابت ان النبي صلى الله عليه وسلم لم يصلي على ابراهيم ولم يحضر دفنه لاستغناء بصلوة  
 الكسوف ووعظ الناس رواه ابو داود وغيره انتهى وفي بعض النسخ على شرح العقائد النسبية  
 قيل ان صبيان المشركين سيلون في القبر واما صبيان المسلمين فكلهم مغفرون فلا يسلون وقد  
 يقال يجوز ان يكون لكل سوال وفي سواله حكمة لم نطلع عليها كما في الانبياء عليهم السلام  
 قيل ينبغي ان يكون هذا مخصوصا بصبيان المسلمين لا يقال لافان في سوال صبيان المسلمين  
 فانهم مغفرون لاننا نقول لعل في لسوال منهم حكمة لم نطلع عليها وكيفيه السؤال عن اصبي  
 غير معلومة قيل يسأل اصبي عن مفارقة الابوين وعن كيفية معاملتهما في الرسالة  
 المعينية ليس للانبياء وللعشرة المبشرة والصبيان للمؤمنين سوال ولا عذاب ولا حسا  
 وما وقع في بعض النسخ من وقوع السؤال عن الانبياء وطفال المؤمنين فهو محمول على  
 حساب العرض فيقال فعلت كذا وكذا ولكن عفت عنك واما حساب المنايا فموقوف  
 لم فعلت كذا فهو ليس للجماعة المذكورة انتهى ودر كتاب شرح اصدور في احوال المومنين

و بقبور ائمه شریح جلال الدین سیوطی و دیگر کتب حدیث تفصیلش موجود است این تفصیل  
 مقام از تفاسیر و احادیث بیان کردیم قد ذکر و لا تغفل و نیز در احادیث و تفاسیر  
 و ربان یارت بقبور سلام بر موتی و هم کلامی با آنها ثابت است توضیح این مقام نیز مذکور  
 شد و لکن اینجا هم بگوید حدیث آنها مالمومنین و انما مالمومنین بیان میکنیم پس بدانکه  
 ابو شیخ از عبید بن مروق ثابت شد که زنی بود در مدینه منوره که جاروب کشی مسجد  
 می نمود و وفات کرد آن حضرت صلی الله علیه و سلم از حال نقاشی اطلاعی نداشت پس  
 بگذشتند آن حضرت بر قبر او و پرسیدند که این صاحب قبر کیست گفتند ام محسن فرمودند  
 که همان ام محسن که جاروب کشی مسجد میکرد عرض نمودند که آری همچون انتقال کرد  
 پس آن حضرت بجماعت نماز جنازه بر قبر او خواندند باز بوسی مخاطب شده فرمودند که انحنی  
 کدام عمل بهتر یافتی مردمان گذارش کردند که آیامی شنود فرمودند که شما از نواده تر  
 نمی شنوید یعنی او مثل شما یا زیاده از شما می شنود باز از اندرون قبر آوازی برآمد که  
 جاروب کشی مسجد را بهترین عمل یافتم و عن ابی هریره رضی الله عنه قال اذا امرت  
 بالقبور قد كنت تعرفهم فقل سلام علیکم صحاب القبور و اذا امرت بالقبور لا تعرفهم  
 اسلام علی المسلمین یعنی چون بگویی بابل قبور که می شناسی و ایشان در دنیا پس بگو  
 زیارت بگو سلام باد بر شما ای صاحبان گور و چون بگویی بابل قبور که نمی شناسی و ایشان  
 پس بگو سلام باد بر مسلمانان و قال حکیم الترمذی الارواح تجول فی البرزخ فقبصر احوال الدنیا  
 ارواح جویانی می کنند در عالم برزخ پس می پسندند احوال دنیا را و اخرج ابن عدی عن ابی هریره  
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم حسنوا الکفان متوکل ما نهم تیر و روت فی  
 یعنی خوب بپوشید کفنهای مردگان خود و با هر کس ملاقات می کنند

ثم بالشاركة ويدر بدركه بدر نام أبي سعيد  
 من شهر رمضان المبارك ودر سال دوم از هجرت میان آمده افاد الامام النورانی  
 بها من شجیح صحیح مسلم اعلم ان بدر ابو موضع الغزوة العظمی المشهورة وهو ما معروف  
 وقرية عامرة على حوزة رابطة مراحل من المدينة مینها وین مکتة قال بن قتیبة بدر بئر  
 لرطل یسمى بدر اقصیت باسمه قال ابو الیقظان كانت لرطل من بنی غنم و كانت غزوة  
 بدر یوم جمعة سبع عشرة خلت من شهر رمضان فی السنة الثانیة من الهجرة انتهى کتبته  
 خطاب فرموده ای و جدتم ما و عد ربکم حقا و دم عرض کروند که یا رسول الله ما کلّم  
 اجساد الارواح لها فرمودند که ما نتم باسمع لما اقول منهم ولكن لا یجیبون تفصیل مقام انکه  
 مشکوة لمصباح مذکور است عن قتادة قال ذکر لنا انس بن مالک عن ابی طلحة ان النبی  
 صلی الله علیه وسلم امر یوم بدر باربعة وعشرین رجلا من صنادید قریش فقد فاقوا  
 من اطوار بدر حیث مجت و کان اذا ظهر علی قوم اقام بالعرصة ثلث لیل فلما کان  
 بدير الیوم الثالث امر برحلة فشد علیها رجلا ثم مشی و تبعه صحابة حتی قام علی شفة کت  
 فجعل ینادیهم باسماهم فاسمهم یا فلان بن فلان یا فلان بن فلان الیسرکم انکم اقمتم  
 اسد و رسولنا فاما و جدنا ما و عدنا ربنا حقا فیل و جدتم ما و عد ربکم حقا فقال عمر  
 ما کلّم من جبال الارواح لها قال النبی صلی الله علیه وسلم والذي نفس محمد بیده ما نتم باسمع لما  
 اقول منهم و فی رواية ما نتم باسمع منهم لکن لا یجیبون متفق علیه زاد النجار قال قتادة  
 اجلسهم الله حتی استمعوا قولا یوبخوا و تصغیر و فتمت و حسرة و ذنا انتهى قال الطیبری فوالله لیسرکم  
 انکم اقمتم الله و رسول الله معناه ان تمتمون ان تكونوا مسلمین بعد ما وصلتکم الی غلب النار اقول

ان فی سبب ما یترب علیه قوله فانا قد وجدنا الامیرة النعیم فی غالب وجهه مبارک و سراف  
 انحراف الکاتبه تهکما و مختریکه بالبشاره فی بشرتهم بغلاب الیم و کما ایتحه فی فواهم و تحته  
 ضرب جمع و مقام الشماة بحسرة یقتضیه فالمعنی انحرورن و تسرن علی انا کلکم من طاعة  
 الله و رسوله و تذکرون قولنا لکم ان الله سبطه و نیه و نصر اولیاءه و یخذل اعداءه فانا قد  
 وجدنا ما وعد ربنا حقاً انتهى و قال الامام النعمانی فی شرح صحیح مسلم قال المازری قال  
 بعض الناس ان لم یستسمع علماً بظاہر هذا الحديث ثم انکره المازری و ادعی ان هذا  
 فی حق ال بدور و علیه القاضی و قال یحیی سماعهم علی ما یحیی سماع الموتی فی احادیث  
 غلاب القبر فممنه التي لا مدفع لها و ذلک باحیاءهم و احیاءهم فیهم یعقلون به و  
 فی الوقت الذی یرید الله هذا کلام القاضی و هو الظاهر المختار الذی یقتضیه احادیث مسلم  
 علی القبر انتهى و فی المرافاة شرح مشکوٰۃ و کان المازری اخذ الاختصاص من قول قتاد  
 و هو خلاف الجمهور کما یؤید من فی شرح الصدور توضیح مرام انک عدد مقتولان بدر از کف  
 شتران قتل و بودند و یکر سیر شدند و از مسلمانان چهارده کس بدرجه شهادت رسید  
 شش از مهاجران و شش از انصار شش از غریز و دوازده از اوس و حکم پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و سلم بست و چهار کس از ان بقا و شقیای قریش کشته شده بودند و انداخته شدند و چهار  
 از چاه های بدر که آن چاه پلید و پلید کننده است و این صفت دران چاه از قدیم بود که مر  
 و کندیها دران می انداختند یا بجهت انداختن مردارهای این پلیدان در وی و بود  
 صلی الله علیه و سلم وقتیکه غالب می شد بر قومی و شخ میگرد و اقامت میفرمود و در جا  
 جنگ و میدان آن سه شب پس چون بود آنحضرت در بدر و فورسوم امر کرد بستاندن  
 بر شتر سوارهای پس بسته شد بروی پالان آن پستروان شد آنحضرت و پیروی کردند

شرح  
 صحیح  
 مسلم



ان الله لا يهدي القوم الضالين  
 بدست که ندای کند مومنان را بنامهای ایشان و نامهای پدران ایشان این طایفه پسران  
 خداوند است و خوشحال میگردد و اند شمار که فرمان برداری میکردید خداوند  
 خدا را و ایمان می آوردید پس بدست کسی که تحقیق یافتیم خبری را که وعده کرده بود پروردگار  
 ما حق پس آید بخت شما چیزی که وعده کرده بود پروردگار شما حق یعنی الآن معلوم کردیم  
 که دین اسلام حق است و آنچه خدا و رسول خدا می فرمود حق است و محتاجی نیست که در قول  
 البسمه استعانت است برای حسرت و اندوه بطریق استهزاء یعنی آیا اندوشتان است  
 و حسرت میخیزد بر عدم اطاعت خدا و رسول خدا و یا میکنند این را که پیغمبر خدا از شما  
 که حق تعالی دین اسلام را غلبه خواهد داد و مومنان را نصرت خواهد نمود و دشمنان را  
 ذلیل و خوار خواهد کرد پس گفت عسراپی پیغمبر خدا چه سخن میگوید از ابدان که نیست جانها  
 در آن یعنی اینها مرده اند و نمی شنوند پس سخن کردن ایشان چیست و چه معنی دارد فرمود  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم سوگند بخدا می که بقای ذات محمد در دست قدرت اوست و نیستند  
 شنو اتر مرخیزیر که میگویم من از ایشان یعنی آنها شنو اتر اند از شما و یا برابر اند و در  
 روایتی چنین آمده است شنو اتر از ایشان و لکن جواب نمیدهند ایشان را و  
 کرده است بخاری در روایت خود این عبارت را که گفت قناده از برای جواب استبعاد  
 کلام بر دما و انکار سماع ایشان نکرده اند ایشان را خدا می تعالی تا آنکه شنوید  
 ایشان را کلام آن حضرت از جهت سزایش کردن و تهدید نمودن  
 و خود و خوار داشتن و عتاب کردن و مقام کشیدن و بر اطهار حضرت و شمای و  
 محقق دلموی قدس سره در ترجمه شریف و سراج النبوق افاده فرمود که این حدیث

بعضی از این  
 صحیح است که فرمود  
 با عتبه بن ابی  
 و است از این  
 و یا از اهل آن  
 و یا از اهل آن

صحیح متفق علیه صریح است و ثبوت سماع و شعور با موات و حصول علم بالذبح را با آن  
 کرده می شنود و پنجین در حدیث مسلم آمده است که میت می شنود و کوفتن نعلای مردم  
 را و فیکه بر می گرداند از دفن وی و پنجین آنچه در زیارت حضرت علی علیه السلام  
 بقیع را آنکه سلام کرد بر ایشان را و خطاب کرد و مرثیان را و گفت سلام باد بر شما  
 اهل دار مسلمانان آن شمار آنچه وعده کرده شده بود و دانست اندکی پیونیم  
 بشما چه خطاب با یکدیگر نشنود و نه نه بعد معقول نیست و نزدیک است که شمار کرده  
 از جمله عبث و در حدیث ترمذی آن است که چون زیارت کرد عائشه رضی الله عنها  
 برادر خود را عبد الرحمن بن ابی بکر مکه خطاب کرد و او را و گفت اگر حاضر میشدید و موات  
 تو دفن نمی کردم ترا مگر آنجا که مرده بودی چنانکه در باب زیارة القبور گذشت است  
 باید دانست که منکران سماع اموات جواب داده اند از حدیث مذکور که نص صریح است  
 در سماع اموات بچند وجه اول آنکه سماعت مردگان که در آن حدیث صراحت مذکور است  
 از خصائص و معجزات حضرت صلی الله علیه و سلم است بر کسب و پرده مباد که جویب  
 وجه اظهر است بسط طریق اول آنکه حمل برین مجرد احتمال و تاویل است و حمل نمی توان  
 کرد بر وی تا قائم نشود دلیل بر استحالة سماع و پروردگار غرور جل قادر است بر آن و  
 سبب حوس مراد را که را عادی است و بجز خلق باری تعالی است چنانکه در کتاب  
 مقرر شده است بکافی الترجمة طریق دوم آنکه اگر سمع مذکور از قبیل معجزه میبود  
 حضرت عمر رضی الله عنه بطریق تعجب و استبعاد سوال نمیکند و کما لا یخفی طریق سوم  
 علمای محققین بحیث مذکور مسأله سوال قبر متسک منوذه اند و ظاهراً است که اگر حد  
 مذکور از جمله معجزات میبود متسک مذکور صحیح نمی شد و اولی فلس فی فتح الباری

اول  
 ثان  
 ثالث  
 رابع

شرح چنانچه در حدیث مذکور است که میگوید ای رسول الله توجه علی الروح و البدن و روف  
 من الله ایما یتوجه علی الروح فخطا ان الاسماع تحمل ان یکون لاذن لقلب لم یبق  
 فی قلبه ذکا ان الذی وقع فی صحنه من خوارق العاده للنبی صلی الله علیه و آله و سلم لم یبق  
 به فی سائر السوال صلا انتهى طریق چهارم آنکه در رساله شریفه مسطور است که هرگاه سماع  
 کلام احیاء علی علاقته روح ببدن غیر متصور و تخمین تعذیب میت بدون همین علاقته نمیشود  
 شد و موت در عالم دنیا عبارت است از مفارقت روح از بدن مفارقتی که بسبب  
 بدن محتاج بخواب و خورش و دیگر امور ضروری نباشد لهذا حضرت عمر رضی الله عنه فرمود  
 قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم را که ما نتم با سماع منهم است معارض کریمه انک لا تسمع المو  
 انکاشته چه مراد از آن نمره سماع است نفس سماع از آن حضرت سوال کرد و آنحضرت  
 فی المعنی جواب داد که علاقته روح ببدن بعد موت هم باقی میماند اگر چه مانند علاقته  
 حیات متعارف نمی تواند شد که متقنی خواب و خور و موجب دیگر حوائج کرد و دیگر همین  
 که ترتیب سماع و غلبه بر آن تواند شد در کتاب نووسی در ذیل شرح حدیث ما تم  
 با سماع منهم مذکور است چنانچه سماعهم علی یا حمل سماع الموقی فی احادیث غلبه القبر و ذلک  
 با حیا هم او با حیا جز منهم یعلمون و یسمعون وقت یرین الله تعالی هذا کلام القیامه  
 و هو انظار المختار فیضیه احادیث اسلام علی القبر و انتهی وجه دوم آنکه در حدیث مذکور  
 از باب ضرب المثل است در واقعیت کلام نیست بلکه مقصود از آن عبرت زندگان  
 حسرت کافران است پوشیده همانند که جواب آنحضرت صلی الله علیه و سلم باین طور که نشاء  
 از شما زیاده ترمی شنوند یا برابر شما سمع میکنند شد ابا دار و از آنکه حدیث مذکور  
 عبرت حشره محمول کرد و زیرا که در بنصورت ظاهر آن بود که میفرمودند که برای عجز

کتب چهارم

و ج ۱۰۰

شما و حضرت کافران خطاب میکنم و نیز منافی اوست موقت فرمودن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم جواب را بقسم چه درین وقت مسیح حتماً میمیرد بود فی المرافاة نهی لشکاة و اجابوا عن هذا الحديث آت بان تلك خصوصيته صلى الله عليه وسلم معجزة بزيادة حسرة على الكافرين اقول يراد ان الاختصاص لا يصلح الا بالليل

بل السؤال و جواب باینانه و تاتع بانه ضرب المثل اقول و یروى عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وجسوم انکه در روایت عبد الله بن عمر رضی الله عنهما است که گفت که حضرت صلی الله علیه وسلم علی قلبی بدر فقال بل و جسد و وعدکم بها ثم قال الان یسمعون ما اقول پس از قید الان لاحق می شود که شنیدن کفار مخصوص است به وقت خطاب نمودن

پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ایشان را و بلا شبهه برین تقدیر سمع کفار را قبیل معجزه خواهد بود تقریر جواب آنکه مراد از تقیید فرمودن آنحضرت صلی الله علیه وسلم سمع کفار را بقید الان آنست که اکنون که بر

بر افتاد و کفار غلبه خدا را معاینه کردند و بر ترک اطاعت خدا و رسول خدا جسته تها می و تمنا میکنند که مسلمان میبودند بلا تکلف مقوله طیبه رسول مقبول صلی الله علیه وسلم را می شنید و شکلی نیست در آنکه رفع حجاب مشابه غلبه همه کفار را در عالم برزخ تا قیام قیامت رسیده

اصلاً خصوصیتی بکفار بدر ندارد پس سمع نیز در حق کفار در آن عالم متحقق خواهد شد تا بعد میسر بر این قول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که اولاً مذکور شد هیهاتکم انکم اقطعتم الله

کما لا یخفی علی المتدرب و از اینجا هویداء شد که از قید مذکور وقت مخاطب آنحضرت با کفار

بدراراده کردن خلاف سیاق حدیث شریف است هذا ما ظهري الان و لعل الله بعد ذلك امر او بما القینا علیک ظهران ما توهمه بعض المتعصين من ان باروی بن عمر رضی الله

عنه ما قید بکلمه الان و هو الوقت الذي خاطبهم النبي صلى الله عليه وسلم فيه فهذا التقيد يفيد ان

ووجه

ووجه

سما عجم كان مختصا بذلك الوقت محجة لرسول الله صلى الله عليه وسلم ولا يفيد عمدا انتهى مما  
 ينبغي له الى الرضا وكما لا يخفى على اهل السداد واما ما طعنوا به من ان قوله صلى الله  
 عليه وسلم لما اقول لهم ولا تدين على الاختصاص الاول لام الاختصاص الداخلة على المصو  
 والى بناء اقول للواحد المتكلم انتهى فلا يخفى ما فيه فانه لما بين مما سبق من الاجابة الدقيقة  
 التعميم المبطل للاختصاص فان منع حمل اللام عليه اما ذكر الواحد المتكلم ببيان للواقع وتخصيل  
 لمطابقة السؤال فانه لا سال عن رضی الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم وخاطبه بقوله يا رسول  
 الله ما تكلم من حجاب اذا اراد على الله عز وجل في جواب بناء المتكلم الواحد فانقطع عني بخصوص  
 واستحوطت من حجاب العجم وجهها من حضرت قتادة رضي الله عنه احياءهم الله حتى تموا  
 قوله الخ اوله ببراختصاص جواب ازين وجه ظاهرست زيرا كه هرگاه شنيدن ابد  
 بلا ارواح متبعه بود پس فتاوه حال واقعي را بيان كردند كه او سبحانه جل شانہ  
 او شان را زنده كرد ايند يعني ارواح را در حجاب و كفار اعاده نمود و كلام تهديد بخام  
 بشنوند و داغهاي حسرت بخورند و شبهه نيست در آنكه همه كفار براي حشيدن ذاتقه  
 غلب در عالم برزخ زنده مي شوند و اين زندگي بطوريكه براي او را كيفيت غلب  
 باشد على الدوام تا بعث باقي مي ماند پس از تاويل حضرت قتاده صلا تخيص بكذا بد  
 مستفاد نمي شود و احياء مذكور از قبيل مغفرت نيست آري اگر اوشان احياء حسني است  
 مي داد قطعا در محزة معدومي شدي ففتح لباري ارادة فتاوه رضي الله عنه بهذا التاويل الاول  
 من انكر انهم سيمعون انتهى و بما تلونا عليك طهران ما زعمه ترس المتقين من انه لما فهم قنا  
 هذا تخيص من نظم الكلام زاد ايضا حا و صرح بقوله احياءهم الله الخ و عجبا من الذي قيل  
 ان ذلك الاحياء لم يكن مختصا بالنبي صلى الله عليه وسلم فلعل ذلك القائل لطيف احياء الاموات

ووجه

الرد على المولى  
 محمد بن ابي طالب

امرا سیرا حتی حکم محمود و ما را و مصیبا بل قال قولاً غریبا و خطاً خطاً صیحا و مسلک  
 قبیحا تم بعنوانه اسخف خطا صریح و قول غیر صحیح فالصنف و لا تتبع الهوی بلکه انزال  
 پس مانند کاین خود هم خوشوقت می شوزد قال بعد تعالی و استبشرون بالذین لم یخفوا  
 من خلفهم الا خوف علیهم و لا هم یخزنون توضیح مقام آنکه حتی سجان و تعالی رزق نبهت  
 احد و سورة آل عمران ارشاد فرموده و لا تخسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا ایضا  
 عند ربهم یرزقون فرمین با تا بم الله من فضله و استبشرون بالذین لم یخفوا هم  
 خلفهم الا خوف علیهم و لا هم یخزنون استبشرون بمعنی من الله و نفس الله لا ینسج  
 اجر المؤمنین یعنی مرده کمان مکن سانی را که گشته شدند در راه خدا این ساس رضی  
 عنهما نقل کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم صحابه افرمود که چون در آن  
 شمار و را صد شهید شدند حتی سجان و جاها می ایشان و اجواف مرغان سب جایی  
 که در پشت طوف کنند و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند و از نهر فردوس آب خود  
 و در وقت استراحت خوابگاه ایشان قنادیل زرین باشد در سایه عرش آنجته  
 ایشان میگویند خداوند اجزده یاران و برادران ما را این دولت که یافته ایم تا  
 رغبت ایشان بجهاد و جهاد زیاده کرده و حتی سجان و تعالی برای تعریف حال ایشان  
 تشریف این آیه ارزانی فرمود و نیز مردی است که پدر جابر اصراری رضی الله علیه از  
 شهید بود از حق تعالی درخواست که مرا باز بدینا فرست او یک باره شربت شهادت  
 فرمان رسد حکم از لی برین وجه رفته که آمد کان از رجوع ممنوع باشند گفت پس  
 از سعادت حال و نعمت لا ازال که مراد او یاران را خبر کن این آیه نازل شد که شهیدان  
 مرده پندارید بلکه ایشان زنده اند نزدیک پروردگار خویش بدان معنی که هر سال توان

غزوه بدیشان میرسید یا خاکیشان را بخود فری داده می شوند از میوه های بهشت  
 با آنچه عطا کرده است خدا بایشان از فضل خود که آن دولت خوشنودی حق است  
 و راسی آن مقصود نیست و بعضی گویند که چون جواهر قدسی را با نوار الوهیت شوقی پدید  
 ذات ایشان ابلغات معارف ربانی مستیز کردند و نیز توانشان بآبگشت پس از آن  
 منبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند فریض عبارت از آن است و بحسب واقع اینها خبری  
 از وصول بمقام وصال و تملک افزون تر از نظر بحال و چه کریم نمی تواند بود و شجر  
 مایه خوشدلی انجامات که دلداری است می کنم چه بد که خود را مکرر بخوابانم  
 و خوشوقت می شوند بسبب آنکه هنوز بایشان نرسیده اند از پس ایشان بسبب آنکه  
 هیچ ترس نیست بر ایشان از آنچه در پیش خواهد آمد و نباشند که اند و نه ناک گردند بر مقام  
 دنیا و آنچه در و بگذارد خوشوقت می شوند نسبت خدا یعنی ثواب اعمال و فضل او و دیگر  
 دارند شهدا بآنکه خدا ضائع نمیکند و مومنان را بگذرانی تفسیر حسنی فاتح مختار محقق است  
 که شهداء بالفعل نفع اند بجهنم روحانی و ارواح ایشان رکوع و سجود بجای می آرند بر عرش  
 تاقیامت و بعضی بجهنم حسنی گویند و ایشان و فرقه اند فرقه می گویند که ابدان ایشان  
 بسوی آسمان صعود میکند ساداتهای و افراد کرامتهای متکثر بایشان عنایت می  
 و فرقه میکنند که ابدان شهداء از زمین اند و بانواع عنایات رحمت حاصل میکنند بر حسب  
 در پرده مبادا که مومنان هر دو فرقه خلاف مشاهد و بعد از تحقیق است و در مدارج ابلیس  
 مندرج است که حضرت علی علیه السلام در شان شهدای احد مخصوص بعد از ورود و اتحاد  
 که در فضل مطلق شهداء و ارواح فرمود که چون ایشان بآن عالم انتقال نمودند در  
 تحت تاج ایشا از جوف مرغان سبز و بر روز آن مرغان بلب جوهای بهشت می  
 آید

و از آنها می‌شامند و از میوه‌های بهشت می‌خورند و در منازل و خانه‌های بهشت و  
 بوستانها و گلستان باطیران می‌نمایند و بعد از آنکه از سیر بهشت فارغ میشوند شبها  
 بقای دل طلبا که آویخته شده اند بساق عرش باز میگردند با جمله انکار شعور و ادراک امرات الهی  
 کفر نباشد و الحاد بودن او شبه نیست نه کلمات الطیبه و نیز مولانا صاحب دوح نوکر زخم  
 فیض قم فرموده اند که کسی صاحب باطن و صاحب کشف بر قبور ایشان مراقب شده  
 چیزی از باطن اخذ نمیتواند کرد و تحقیق این مقام مفصل است و کتب حضرت صوفیه قدرست هم از  
 معاینه باید کرد و بیان اجمالی در بحث مسأله است آنکه در خود بود و حضرت رشیدین  
 مرشد المسلمین لانا رشید الدین خا نصاحب روح منعم فرموده است که بعضی سوالات بحر کرده  
 که چون سماع کلام حیا در حق اموات از احادیث معتبره ثابت است پس در تحقیق باطن  
 اولی ثابت باشد و هر که قائل باشد که نیت سماع و ادراک ندارد این عقیده خلاف  
 عقیقه صحابه تابعین است پس باید دانست که قاضی ناصر الدین بریضا و تفسیر کبیر  
 و لا تقولوا لمن قتل فی سبیل الله اموات یعنی و مکتوبید در حق کسی که کشته شود در راه  
 خدا که ایشان مرده اند می‌نویسد و فیها اسی فی الآیة و لا آله علی ان الارواح جوهر قائم  
 بالفنیه و هذا ما اختاره الفلاسفة و المحققون من اهل الاسلام و اما القول بان الارواح  
 اجسام لطیفه ساریة فی الابدان کسریان الملبانی الورد و النار فی الفم و الدهن فی السیم  
 تقوه به بعض الملمین مغایرة لما یحس من البدن تنقی بعد الموت و راکه لان البدن لضعف  
 وقت المدة و منعه لا یقضى ضعف النفوس بل النفوس تقوی وقت النوم فتشأ  
 الاحوال و تطلع علی المغیبات فاذا کان ضعف البدن لا یوجب ضعف النفس فلهذا تقوی  
 فی ان موت البدن لا یتعقب موت النفس لان کثرة الافکار سبب تکمال النفس بالانوار



لا الهية وهو غاية كمال النفس فما هو سبب كمال النفس فهو سبب نقصان البدن و...  
 في ان النفس لا تموت البدن ولا ان احوال النفس على ضد احوال البدن وذلك لان  
 النفس انما تفرج وتنتج بالمعارف الالهية والدليل عليه قوله تعالى الا بذكر الله تطمئن القلوب  
 وقال صلى الله عليه وسلم اتيت عند ربى لطيفى وسقينى ولا شك ان ذلك الطعام والشراب  
 ليس الاعبارة عن المسفرة والحجة ولا ستره بانوار عالم الغيب وبأجله فالسعادة  
 النفسانية كالمضادة للسعادة جسمانية فكل ذلك يشعر ان النفس مستقلة بذاتها و...  
 كذلك وجب ان النفس ...  
 از این بین میگیرند که روح همه اجسام حیوانه و نباتی و معدنی در بدن مانند سرایان است و در او  
 و کثرت و دروغ و کجند و قیامت که نسبت به روح بدو دلیل یکی آنکه در آیات و  
 احادیث او صراحتی که از لوازم و خصایص جسم است برای او روح مثبت شده مانند توفی و  
 و ارسال و مساک و تغیم و تعذیب و اخراج و تاراج و خروج و تعال و آمد و رفت کردن در عالم  
 برزخ و خورون و نوشیدن و سیر کردن و نطق کردن و شناختن و عدم شناختن و ...  
 و ارواح او را که می کنند ذات خود را و عقولات را و سکی نیست در آنکه او را کات و علوم و ...  
 اند پس اگر قائل شویم که ارواح حیوانات می مانند بلکه اعراض اند لازم آید که عرض قائم شود  
 و بطلان این قیام در علم کلام بدین شرح و محققان اهل سلام و فلاسفه اختیار کرده اند که  
 ارواح جواهر مجرده از تعال ادراک و شعور از ذاتیات ارواح است که کاری از ان منفک  
 و احوال ارواح مغایر و مباین حال ابدان است چرا که بدن وقت موت ضعیف و مختل  
 می شود و روح را قوت و اشتغال رو میدهد و هنگام خواب بدن را تعطل می کند و  
 و نفس سواره میکند و روح غریبه را و بعد موت بدن خواب و متغصن میشود و او را

تفصیل مقام

روح  
نفس  
و ارواح  
مست

نفس صورت ترقی نمایان میگرد و بکذا الی ما لا نهایت له و تفسیر غیری مرقوم است که جان  
 آدمی هر چند در شدائد و مصائب گرفتار شود و به حفظ الهی محفوظ است شکسته شدن فناء  
 آن از محالات است و لهذا در حدیث شریف وارد است انما خلقتم للابعد یعنی جان آدمی  
 و حقیقت آدمی عبارت از آن است ابدی است هرگز فنا پذیر نیست او پنجه در عرف مشهور  
 که موت، هلاک جان میکند محض مجاز است نه ذات کار موت نیست که جان از بدن جدا  
 شود و بدن بسبب یافت مربی و محافظ از هم پاشد و الا جان فنا نمیشود و در جمیع  
 عالم برنج و مکهان حشر و نشیمنی بر زمین مستلک است و درین سوره نیز انهمین ایدلعا  
 ثابت فرموده اند تفصیل این اجمال آنکه آدمی مرکب از دو چیز است جان و بدن جزو  
 عظم او جان است که بتدل و تغیر در آن راه نمی یابد بدن نیز که لباس است که در جا  
 بدن در شکم مادر رنگی دیگر داشت و بعد از بر آمدن از شکم تا آخر سن طفولیت رنگی دیگر  
 در جوانی و پیری مختلف بسیار در وی راه می یابد پس جزو عظم او که جان است  
 و اذراک و تلذذ و تالم خاصه اوست چون فنا بقول نکره دور دست محافظانی که از حفظ  
 جناب که بایر آن کماشته شده مقبوض ماند و جمع ایامی بدن و اعاده تالیف زیر  
 آنها همان شکل و صورت چه استبعاد ماند که مانند آن از ابد تا ابد است اما آنها عمر بارها متناهی  
 کرده می شود و تهی و فی التفسیر الکبیر تحقیق ان الانسان جوهر و هو الخلق و هو الدراک  
 المؤمن هو المطیع و هو العاصی و هذه الاعضاء آلات و ادوات انی العقل فاضیف الفعل  
 الی الآله فی الظاهر و فی حقیقه یضاف الی ذلک الجوهر انتهى فی تحقیق همین است که انسان عبارت  
 است از جوهر یعنی نفس نه از بدن و صفت ادراک و فعل و اطاعت و ایمان و عصیان بالذات  
 برای نفس ثابت است و همه اعضا آلات و وسائل فعال او هستند و فی شرح مشکوٰه تحقیق الایمان

قدس سره قدس فی الدین ان الروح باقیه و لها علم و شعور بالارائین و الارواح الملک و  
 من خباب الحق تعالیٰ کما کان فی حیوة نبتی و فی شرح الصدور و ذهب الی الملک من ملین  
 الی ان الروح بقی بعد موت البدن لقوله تعالیٰ کل نفس ذائقة الموت و الذائق لا بد ان  
 بعد المذوق و ما تقدم فی هذا الکتاب الایات و الاقاوید بقاها و تقرها و تغمها و تغیرها  
 الی غیره کما لعل علی هذا فصل حاصل لها عند قیامه ثم تعادیل علیها قوله تعالیٰ کل  
 علیها فان اول الابل کما ان من ثمن فی قوله تعالیٰ الا من شاء الله قولان حکمی یکی  
 تفسیر لیس فی الاصل ان القرب انما لایتم فیها من ثمنین کما قبل فی الجورین انتم  
 یعنی در شریعت حدیث است که روح را بعد از موت بدنی و علم و شعور زیارت کنندگان  
 حاصل میشود و مراد روح کاملان است و ثبات حق تعالیٰ متحقق بمحکمات و علو شان  
 زندگانی دنیا حاصل بود و مختارین و فلاسفه گفته اند که روح بعد موت بدن باقی می ماند  
 ای کریمه کل نفس ذائقة الموت یعنی هر جان چشیده مرگ است دلالت و ضمه دارد بر آن بر آنکه  
 چشیده خیر یا ضرر است که باقی ماند بعد چشیدن آن چیز آیات و احادیث که از آنها نظر  
 بقا و تغیر تعبیه و ثبات شده دلالت می کنند بر بقای آن و اختلاف است در آنکه در قیامت  
 روح را فنا خواهند شد یا علی آنها باقی خواهد ماند از ظاهر آنکه کریمه کل من علیها فان فنا می  
 مستفاد می شود لکن اقرب بعموم است که روح را در قیامت نیز فنا می نیست و مندرج  
 است در ذیل شیهایی که او تعالیٰ شانها را در آن کریمه الا من شاء الله از حقوق فنا  
 استثناء فرموده و مؤید است آنچه در بدو مسافره از بحر الکلام منقول شده که مختار  
 جماعت است که گفت خیر اند که آنها در قیامت فنا نخواهند شد عرش و کرسی و لوح قلم  
 و نهشت و روح و غیره هر گاه مانند تابش صبح روشن شدن که آن در حقیقت

خبریت است از روح که جوهری قائم بالذات و صفت ادراک و شعور و سمع بذاته و احوال  
 و عاقلانه او را فنا و هلاکت طاری شود پس انکارش نیدن ارواح سلام و طایب احیاء  
 و شناختن آنان و جواب دادن سلام ایشان از پایه اعتبار عباد و ساقط است و علیه  
 بهمه الصالحات و التاب عین به نطق الآیات و حسن علی هذا تخصیص الشهداء باختصاصهم  
 بالقرب من الله و مزید البهجة و الکرامة فلایردوا آیت الروحانیة المستبعدة لادراک اللغز و العلم  
 مشترکه فی الجمع فمما وجه تخصیص الشهداء بها و حضرت شیخ عبدالحق محدث دهلوی رحمه الله  
 در کتاب جذب القلوب دیا المحبوب افاده فرموده که تمام اهل سنت و جماعت بر این  
 نقلی عقاید دارند به ثبوت ادراکات مثل علم و سمع مراد از اموات را انتهی و قال لا امام  
 جهة الاسلام الا امام الغزالی رحمه الله بعد ان اوضح اذا نازقت البدن یعنی تحقیق روح  
 بعد از مرگ شود از بدن مثل القوق الوتیه بنوسط القوق النطقیة یعنی بر میدارد قوت  
 را بنوسط قوت لطفی فکلون مطالعة المعانی المحسوسة لان تجرد ما من هیات البدن  
 غیر ممکن یعنی پس میباشد روح درین وقت آگاه شوند به برای معانی محسوسه زیرا که  
 حالی شدن روح از جمیع سببهای آن بطوریکه هیچ گونه تعلقی و خصوصیتی با آنها باقی نماند  
 ممکن نیست و بی عند الموت شاعره بالموت و بعد الموت متخیله نفسها و تصور جمیع ماکولات  
 نقیصه حال الحیوق یعنی در روح نزدیک مرگ شعوری به مرگ میدارد و پس از مرگ خفا  
 میکند ذات خود را و تصور میکند همه آن چیز را که عقلا می دان در حالت زندگانی دنیا  
 و صدر الدین شیرازی باینمیر باقر و اما در انفسار را بعد بعد نقل این کلام گفته اند کلاماً  
 صحیح بر بانی است بالبرهان القطعی باجماع سماع میت و او عبارت است از روح که در  
 مفارقت از بدن طاری شدن لکن تعلقی بدان دارد که مناسط شناختن از آثار آن

کلام و سلام زندگان بر همان تعلق است با حدیث بسیار که قدر مشترک آنها مرتبه توبه است  
رسیده ثابت است چنان که آن حدیث ساجدی می بخوابد و بلند بر تعداد انواع احادیث و کلمات  
به سمعیت می کنند گفتاری کنم این پوشیده ماند که انواع احادیث و کلمات اولی حدیثیست که در تفسیر  
لام و سکون مایه تحاشیه و بای موحده یعنی یاد و تفصیل انقیام بوجه اتم مبسوط شده قدر که

ع

علما از این حدیث استمدال بر سمعیت موده و نکران را بعد سکوت رسانیدند و انکار  
حضرت ام المومنین عائشه صدیقه رضی الله عنها را قبول نموده اند چنانکه در شرح الباری

شرح بخاری و دیگر شرح حدیث موده و نکران انقیام غنای لایح خواهد شد فاشتر

ع

دوم حدیث معرفت است بل بغیر از کبر و سمعیت و افعال و ما یقول و انجاز ماره یعنی  
شناختن میت کسی را که غنای میدهند یا سکوت میکنند یا سخن را که گفته شود و حق

او شنیدن احیاء کلام میت را و اصل آنکه بخار و نکران است ردی احمد و ابن ابی الدینا

و الطبرانی فی الاوسط عن ابی سعید الخدری رضی الله عنهما بنی صلی الله علیه و سلم قال من

يعرف من يعينه ويحمله من يديه في حفرة يعني يتحقق موده ميتا فانه يبعث الى الجنة

میدهد و بر میدار و او را کف میدهد و او را داخل میکند و او را در قبر و روی او را

عن بکر بن عبد الله المزني قال قال ابن عباس من ميت يموت الا و روحه في يدك فانه يبعث الى الجنة

یعقلونه و کیفند و مویری یا یضع الیه فتو قیدر علی الکلام لهما هم عن الزهراء و الحسن

که می میرود روح او در دست است و الاوت می باشد پس مردمان غسل میدهند و او را کفن

میدهند و او را می بینند چنانکه می کنند اهل او پس اگر میت را قدرت بر کلام طبع  
بر آینه باز میداشت او همان را روحه کردن و آواز نمودن و فی بعض الرسائل مردمان  
قبل از دفن آنچه حال پس ماندگان می باشد می بینند غسل میدهند و دفن میکنند

می شناسند که فی الاجزاء عن عمر بن دینار قال ما من میت میت الا وهو یعلم ما یکون فی الب  
 بعده و هم یعلمون و یکفون و ان لیظ الیهیم و قال ابو سعید خدری رضی الله عنه سمعت  
 رسول الله صلی الله علیه وسلم ان میت یعرف من ینسب له من یدیه فی قبره و بعد از وفات  
 حال پس ماندگان را بلا واسطه می دانند مگر به واسطه ملائکه و دیگر مرزها چنانچه در بعض  
 مقبره مذکور است که بعد مردن ملاقات مردها با هم می شود و یکی از دیگری حال پس  
 ماندگان را قارب او غیار دریافت می کند و بر روایت شریف از ابو سعید خدری رضی الله  
 عنه ثابت شد که فرمود رسول مقبول صلی الله علیه وسلم وقتیکه نهاده میشود جنازه یعنی  
 میت بغرض پس برسد از راه مردان بر گزینهای خود پس اگر باشد میت نیکو کار میگوید  
 پیش فرستید مرا ثواب عمل صالح که من کرده ام و اسناد قول بخباز که جنه میت است  
 بطریق مجاز است و قابل روح است و تواند که روح را در آن حالت بجهنم فرستاده باشد  
 و اگر باشد بدکار میگوید جنازه مرا در آن خود را یعنی آنها که برسد از راهی و ای کجا  
 میرسد او را می شنو و از او را هر چیز از حیوانات بلکه نباتات و جمادات نیز میگوید که بقضه  
 تکلیف است و گمان آن از وی مطلوب تا ایمان بغیب باشد و اگر می شنید آدمی را  
 هلاک میشد بجهنم و هشت و شش بکذا فی الترجمة و بر روایت ابن ابی الدنبا از عمر بن خطاب  
 رضی الله عنه ثابت شده که هر چیز بعد از آدمی و جن کلام میت را می شنود پس میگوید ای  
 وای بر دارنده جنازه من در فریب نینداز و شمارا دنیا همچنانکه در فریب انداخت مرا و  
 کند زمانه بشمار همچنانکه بازی کرد من بکند شتم مال دنیا برای و ارثان خود و روز قیامت  
 حساب آن بر من است و حال آنکه شما پس خیاره من می روید و می خوانید مرا بکذا فی شرح  
 الصدور و رسوم احادیث سلام کردن بر میت و جواب سلام ایشان توضیح این مقایسه بر

قلم در چهارم حدیث اوراکلمیت لمن یرجلال الدین سید علی برای اثبات این دعوی بایستقل معتقد  
 کرده و حجت فانی باین یار و القبول علم الموقی بر وارهم و رویه هم لهم و حدیثهای مستعملین این باب پیش  
 ازین بیان کرده ایم فقیر حجتیم احادیث و الاثر شنیدن میت حقوق نفعی تحقیق مقام مسبوق  
 سابقاً بقلم حواله نمودیم فتدکرسوای این نوع بسیار احادیث اندک دلالت صریحه دارند  
 اجماع و اوراکلمیت است اما آنچه در این باب است که دلالت میکند بر آگاه شدن مردگان از احوال  
 زندگان علی ما شاء الله و احادیث و اقوالی باین استقلال برای اثبات این مطلب منعقد نموده است  
 قال باب عرض عن الامام الصادق علیه السلام ان ابی ابراهیم بن مالک صنع لدهن ثابته شد که  
 فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ان علی اقامکم و عشارکم من الاموات فان کان  
 خیر استبشروا و ان کان شراً تنذروا و ما من شیء الا و فی کتبهم یعنی بدستیکه علمهای شما پیش  
 برز و یکان کرده امی شما که پیش از این من یکت می باشد خوش میشوند از آن اگر  
 بد باشد دعا میکنند که خداوند امیران او شان تا آنکه بدایت نمائی ایشان و بدوایت طهارت  
 از جابر بن عبد الله علیه السلام عن ثبوت پیوسته که فرمود رسول خدا علیه السلام و النبا و نبی  
 اعمال شما پیش میشوند که با نوزدیکان شما و قبور ایشان پس اگر اعمال نیک باشند شادان  
 میشوند از آن اگر بد باشند دعا میکنند که خداوند الهام کن او شان و در دلهای ایشان  
 اتفاق کند بفرمان بر داری تو و افرح بن ابی الدنیا و الاصبها فی الغریب عن ابی ابراهیم  
 علیه السلام قال من اراد ان الله علیه وسلم لا تقضوا موتکم بیات اعمالکم فانها تعرض علی  
 اولیاءکم من اهل القبور و از آن جمله است که دلالت میکند بر این حق میت از خیزی که از اینها  
 این زنده و این اول است بر آنکه میت را شعور و اوراک و سمع باقی می ماند و سیوطی باین مستحقان  
 اثبات این مدعی منعقد کرده و حجت قال باب ثانوی لملیت بایسلفه عن الاجابة من القول فی

حجت

حجت

حجت

حجت

وانه عن سبته واداه اخرج اليمى عن عائشة رضي الله عنها ان النبي صلى الله عليه وسلم قال الميت يؤدى  
 في قبره ما يؤدى في بيته يعنى ميت را ايداميد بدور قبر خيزى كه ايداميد او را در خانه و بر او  
 ابو نعيم و ابن مندو از ابو هريره رضي الله عنه ثابت شده كه فرمود يغير خدا عياله الموت و انما  
 دفن كنيد مردگان خود را ميان قبور صاحبين چرا كه ميت ايداميد با نرسايد به بخانه  
 ايدامى با بد زنده از نرسايد بد و اخرج البخارى عن عائشة رضي الله عنها قال قال رسول الله صلى الله  
 عليه وسلم لا تسبوا الاموات فانهم قد فضوا ابايهم و ابايهم و ابايهم و ابايهم و ابايهم و ابايهم و ابايهم  
 ايشان رسيدند بسوى اسمائيكه پيش سايندند و بر اويت سعيد بن منصور از ابن مسعود و ابن  
 عنه ثابت شده كه گفت بيارم از ايندا و ان ميت همچو الكه بيارم از ايندا و ان زنده كه لافى  
 شرح الصدور و اخرج ابو داود و عن عائشة رضي الله عنها كسر عظم الميت كسر حيا قال الهيو  
 فى شرحه روى فى جز من حديث ابن مريح عن جابر عن النبي صلى الله عليه وسلم قال خر جناح  
 جازة مع رسول الله صلى الله عليه وسلم حتى اذا جئنا القبر اذا هو لم يفرغ فجلس النبي صلى الله عليه وسلم  
 على شفير القبر فخرج فخا عظم اساقا و عضد فذنب ليكسره يا فقال النبي صلى الله عليه وسلم لا تكسر  
 كسر كياه ميتا لكسر كياه حيا و لكن دسه فى القبر فاستفدنا من هذا سبب الحديث انتهى  
 ترجمه المشكوة شكستن سخوان مرد همچو شكستن سخوان اوست در حالت زنده كه ابن عبد البر  
 كه اينجا مستفاد ميكرد كه ميت متالم ميكرد و جميع آنچه متالم ميكرد و بان زنده و لازمست  
 كه متلفه ذكر و تمام آنچه متلفه ميشود بران زنده انتهى بقرينة ذلك ان شرح الحديث فخلقوا  
 فى تعيين معناه ففتة الى ان المراد كسر عظم الميت كسره حيا فى الاثم و يعضد و ما روى ابن  
 ماجه عن مسلم رضي الله عنهما عن النبي صلى الله عليه وسلم كسر عظم الميت كسر عظم حى فى الاثم و شره  
 توجهوا الى ان المقصود كسر عظم كسر عظم حى فى التقيح و التوبين قال الطيلى فى هذا الحديث شافى



الى انه لا يهان يتا كما لا يهان جواد في الكتب الفقهية في كسر عظم الميت لتقبيح الصورة واما انه لا ينعف  
 رغبوا الى ان المراد كسر عظم الميت لكسر عظمه حي في التام والتا في حال ابن عبد الملك وابن  
 جبر بن سفيان من هذا الحديث ان الميت يتالم بما يتالم به الحي قال ابن حجر ومن لوازمه ان  
 الميت يستلذ بالاستلذ به الحي ويؤذي به الموضح ابن ابي شيبة عن ابن مسعود عن سعد بن عذرة قال اذ  
 الموتى في موكب كادوا في حياته وما اخرج سعيد بن منصور عن ابن مسعود انه سئل عن الوطى على القبر قال  
 كما اكره اذى المومن في حياته فاني اكره اذاه بعد موته كما اني اشرح الصدور وما اخرج ابن  
 عمر بن خرم قال اني النبي صلى الله عليه وسلم متكيا على قبر فقال لا تؤذ صاحب هذا القبر او اولاده  
 كذا في مشكوة المصابيح قال الشيخ الديلمي لعل المراد ان روحه تكرر الرضى بالانكسار على قبره  
 امانة واثقا فبعضه ما في الميزان لشعالي من انه قال لشافعي رحمه الله تعالى عظم الميت قال  
 ابو حنيفة وما لك لا يجوز فالاول مخفف والثاني مشدود ووجه الاول ان ذلك من جهة النطفة  
 المأمورة بها بعد ما اكتمت الدنيا مع كونه لا يؤلم الميت ووجه الثاني ان في ذلك تصرف في بدن الميت  
 ولم يصح الشارع فيه بامر فكان ترك مقتدا على فعله انتهى فتقوله لا يؤلم الميت مشعر بان يكون  
 مومنا للميت لا يجوز فعله للاحياء وهذا النص على ادراك الميت وشعوره وما في مراقبة المفاتيح لا  
 ان ارواح الاموات تتالم من المعذوبات وتفرح بالنيكات في البرزخ كما كانت في الدنيا اذ  
 وعيت هذا فاعلم اولان اتباع لسواد الاكظم والحجم الصغير لا حرية في وجوبه فمع من ذلك  
 ان الميت شعوره اذ اذراكا وحساسة اذن هذا لا يتساوئان ان بقي ذلك حديث على اطلاقه  
 ولم يعيد يعيدون قيد بمل جميع احتمالات من ان كسر عظم الميت لكسر عظمه حي في التام والتا في  
 واما انه لا ينعف الصورة ووزر الاثم للكارس ولا شك في ثبوت الشعور للميت ج ايضا ومنه سطر  
 ان ما قبله بعض المتأخرين من ان الاستدلال بقوله صلى الله عليه وسلم كسر عظم الميت كسر عظمه حي على الميت

و شعوره بانه لولم يكن له حسن لم مثبت له انما لم فكيف يصح تشبيهه من الكسرين خطا انما لم  
 ان اردتم ان المراد به ان كسر عظم الميت كسر عظم حي من جميع وجوه فليس بشئ لانه يلزم منه  
 ان يجب على الذي كسره من القصاص ما يجب على كسر عظم حي و هذا باطل فتعين ان  
 المراد ليس بذلك وانما المراد ان كسر عظم الميت انم كما ان كسر عظم حي انم لانه يجب ان يحسن  
 صورته ويعظمه كما يعظمونه في الجوعه و بهذا فسر شرح حيث قالوا في الحديث دلالة  
 على تعظيم الميت كما كان في حياته ولهذا صرح العلماء بان الايلاء لا يتحقق في الميت انتهى  
 مما ينبغي ان لا يلتقى اليه اسمع فالصنف كان من تصنيف حتى بابيك اليقين توضيح مقام انك  
 حديث خلاف کرده اند و تعیین معنی حدیث پس بعضی میگویند که مراد است که شکستن سخوان  
 مرده گناه است همچنانکه شکستن سخوان زنده گناه است و مراد است آنچه بروایت ابن ماجه از ام سلمه ثابت شده که فرمود  
 بنمبر خدا صلی الله علیه و سلم شکستن سخوان مرده مانند شکستن سخوان زنده است در گناه  
 فرقه میگویند که مقصود است که در شکستن سخوان مرده امانت میت و بقیع صورت است او  
 و مختار اکثر محققین آنکه در شکستن سخوان مرده ایذا و ریخ و درد میت حاصل میشود این  
 و ابن عبد البر تصریح کرده اند که ازین حدیث ظاهر میگردد که میت در ذمات می شود و نجسه  
 در ذمات می شود و زنده و از چند احادیث و اخبار تأیید این مدعی نمایان میگردد و از آنجمله  
 آنچه بروایت ابن اثیر از ابن مسعود و نحوه آن حدیث ثابت شده که ایذا می رسد به مسلمان در حالت موت  
 مانند ایذا دوست و ذمات حیات و از آنجمله است بروایت سعید بن مسعود ثابت شده که  
 شخصی از ابن مسعود عرض کرد عذر پرسیده که آیا ما میدن قبر دوست فرمودند که مگر و میدانم ایذا  
 مسلمان میت همچنانکه مکرده می دانم ایذا و او مسلمان من و از آنجمله است آنچه بروایت عمرو  
 ابن حنین بل از عمرو بن خرم گفت که دیدم را پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم گمبیه کننده بر قبر می

در حدیث  
 توضیح

که ایذا ده صاحب این قبر را میفرمود که ایذا ده او را این شک دی است محقق دلبوی قدس  
افاده فرموده که شاید مراد آنست که روح مرده راضی نمیشود به یکیه دادن بر قبر او و مکرر  
حیدرالدین را چه درین تکلم ذلت و امانت میت است و از آنجمله است آنچه در میزان شعلی  
مذکور است که نزد امام شافعی و احمد بن حنبل ترشیدن ناخنهای میت جائز است زیرا که  
بجبت آن نظافت و طهارت مرده حاصل میشود و او را هیچگونه ایذا و برنج رو نمیدهد  
و نزد امام ابوحنیفه و مالک ترشیدن آنها جائز نیست چه این تصرف است در بدن میت  
و شارع بآن امر فرموده پس ترک وی اولی باشد بر فطن مجتنب نیست که جواز ترشیدن  
ناخنهای میت بجبت عدم ایذاست و ترشیدن بانگ هر چه مرده را ایذا و درد مانند شکستن استخوان  
البته ممنوع است از کتاب او حیار الکمال الخفی و از آنجمله است آنچه در مرقاة مذکور است که  
نیست در آنکه ارواح مردگان در عالم برنج اند و نه پاک و در ذم می شوند از نشیای  
موندیه که از زندگان در حق اموات بظهور انعام و نساوان و فرجان می شوند در آن عالم از  
اشیای لذت بخش که از اجساد در حق ایشان ظاهر گردد و هرگاه اینهمه بیان درین شین شد پس در  
مباد که شبهه نیست در آنکه پیروی جمهور واجب است و سابقا مسلک جمهور در معنی حد  
مذکور بمیشد پس در بصورت ازان حدیث مانند روشنی صبح ظاهر میشود که میت را شعور  
و ادراک حاصل است و هو المطلب نیز پوشیده میباشد که ممکن است که حدیث مذکور را بعبیه  
از قیودات و با احتمالی از احتمالات مقید از مذبلکه او را مطلق و عام گویند تا حدیث مذکور  
شامل مانده جمالی را که مذکور کردیم پس برین تقدیر حاصل حدیث آنکه در شکستن استخوان  
مرده ایذا و امانت و کثرت و تسبیح صورت دست میدهد و ظاهر است که بر تقدیر تقسیم  
اطلاق نیز شعور و ادراک میت متحقق میشود و القصد از جمیع ماسبق و محقق بود باشد که مرده

بعضی بجهان  
بعضی بجهان  
بعضی بجهان

این بعضی بجهان رزم کرده اند که از قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم است عظم المیت کلمه حیاً  
استدلال آوردن بر صورت باینطور که اگر میت را حساس و رنج بآب نشود چگونه میت  
میان شکستن استخوان مرده و شکستن استخوان زنده متحقق گردد و خطای است صریح که مقصود است  
که در جمیع امور شکستن استخوان مرده مانند شکستن استخوان زنده است پس لازم می آید که از  
شکستن استخوان مرده نیز قصه اص لازم آید همچنانکه وجب می شود و نصوص از شکستن  
زنده و این باطل است پس متعین شد که مراد است که شکستن استخوان مرده گناه است  
شکستن استخوان زنده گناه است چرا که واجب است تحسین صورت میت و در صورت تن  
استخوانی تقبیح صورت لازم می آید و مؤید اوست آنچه بعضی شرح حدیث تفسیر کرده  
که حدیث مذکور دلالت میکند بر عظیم میت مثل تعظیم او و زنده کی و لهذا علما تصریح نموده  
که در میت ایلام و آید امتحان نمی شود و نهی کلام ذلک بعضی از تجلیه است حدیثی که دلالت  
میکند بر آید ایافتن میت از نوحه زنکان گریستن ایشان با و از بلند عن عمر بن الخطاب  
رضی الله عنه ان المیت یعذب بالبنیة علیه فی قبره اخرج البخاری و مسلم و ابن حنبل و غیره  
بن جبان فی صحیح و عمرة بن جذب عند الطبرانی فی الکبیر یعنی مرده معذب می شود و در قبر  
سبب گریستن و نوحه کردن زنده بروی و فی الشکوک عن عمرة بنت عبد الرحمن انها  
قالت سمعت عائشة ذکر لها ان عبد الله بن عمر یقول ان ایت لیعذب بکاء الحی علیه  
تقول ان عمر بن الخطاب ایما لم یکن ذنب و لکنه لکنی اخطأ و انما رسول الله صلی الله  
علیه وسلم علی یهودیه یکی علیها حال بهم یکون علیها و انها تعذب فی قبرها متفق علیه انتهى  
فی ترجمه مشکوٰۃ روایت است از عمرة بنت عبد الرحمن بن سعد بن زاره که وی گفت شنیدم  
عائشه و سال آنکه ذکر کرده شد مر عائشه را که عبد الله بن عمر می گوید که میت غذا می خورد

بعضی بجهان  
بعضی بجهان  
بعضی بجهان

بکبریتین زندہ بروی می گفت عالتہ بایم ز و خدای تعالی مراد بنی عبد الرحمن کہ لقب ابن عمر است  
 این کلمہ در جامی میگویند کہ کسی سخنی گفته و خطا کردہ میگویند خدا او را رحمت کند و بیاورد.  
 عالتہ میگوید آگاہ باشید بدستیکہ وی یعنی ابن عمر آمد و روغ کفہ است و چون کوید  
 وی علی وارفع است از ان لکن سی فراموش کردہ است انچہ از ان حضرت شنیدہ یا خطا  
 کردہ است در شنیدن و فہمیدن بعد از ان بیان خطا این عمر میکند بقول خود خویش  
 کہ گذشت پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم بر زن یہودیہ کہ مردہ بود و گریستہ میشد بروی پس گفتیم  
 بدستیکہ ایشان می گزید بروی و حال آنکہ دخی تحقیق ہر آنیہ غلبہ کردہ می شود و در  
 پس سخن آخرت و خصوص یہودیہ این گفت و کفار و کفر در حکم دی خواهند بود و در خصوص  
 دی ہم گفت کہ دی سبب بکالیشان معذب است بلکہ دی در غلبہ است چنانکہ سنا  
 کافرست ایشان می گزید و او را غریب دارند و مرحوم میدانند وی خوار و ملعون است  
 ازینجا ابن عمر فہمیدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بطریق کلیہ فرمودند کہ میت سبب گز  
 زن کان بروی در قبر معذب میگردد انتہی و در نظر ہر حق ترجمہ ہست مشکلی نہی قوم  
 است اعتراض حضرت عائشہ فی انپی جہا وی کی اور یہ اعتراض جب و ازہو کہ یہ حدیث  
 خالص سی قضیہ میں سنی گئی ہو حال آنکہ یہ ثابت ہوئی ہی ساتھ الفاظ مختلفہ اور  
 روایات متعددہ کی ابن عمر سی اور ان ہی مقید او مطلق ہی پس صورت خاص کہان  
 رہی انتہی قال الامام النووی فی شرح صحیح مسلم قولہ صلی اللہ علیہ وسلم ان الميت یبعث  
 بکاء و اہل علیہ فی روایت بکاء الخی و فی روایت یغذب فی قبرہ بمانع علیہ فی روایت من یک  
 علیہ یغذب و مختلف العلماء فی ہن الاحادیث فاما ولہا الجمع و علی من اوصی بان یک  
 علیہ جناح بعد موتہ نفقت و صیغہ فہر یغذب موتہ بکاء اہل علیہ و نوحیم لانہ بسببہ و غصب

ایته لوا فاما من کنی علیه ابله وناحوا من غیر وصیته فلا یعذب بقوله تعالی لا ترزوا رزاة  
 ورازی قالوا وکان من عادة العرب الوصیة بذک ومنه قول طلبة شعمر  
 اذا مت فانی بیا انا هند وثنقی علی الحیب یا ابنه معبد  
 فخرج الحديث مطلقا علی ما کان معناه واذ قالت طائفة تبعه محمول علی من اوصی بالکما  
 والفرج او لم یعرض ترکوا الامر اوصی بهما وامل الوصیة ترکها یعذب بهما تفريطا  
 باهما له الوصیة ترکها فاما من وصی ترکها فلا یعذب بهما فلا صنع له منهما ولا تفريطا  
 وضمحل هذا القول بحجاب الوصیة ترکها ومن علمها عذب بهما واذ قالت طائفة معنی ارا  
 انهم كانوا یخون علی الميت ویندبون به ید شامه وحقاسنه فی زعمهم ذلک الشامل فینال  
 فی الشرع یعذب بهما کما كانوا یقولون یا منزل الفسوس وخراب العمران مفروق الاخذان  
 ونحو ذلک مما یرونه شجاعة وفخر او هو امر شرعا واذ قالت طائفة معناه انه یعذب بسبامه  
 بکاء ابله ویرق لهم والی هذا ذهب محمد بن جریر الطبری وغیره قال القاضی عیاض ملوا  
 الاقوال واذ قالت عائشة رضي الله عنها معنی الحديث ان الکافر او غیره من اصحاب الذنوب  
 یعذب فی حال بکاء ابله علیه بذنبه لا بسبکاهم والصحيح من هذه الاقوال ما قد مناه عن جمهور  
 وجمهور کلهم علی اختلاف مذاهبهم علی ان المراد بالبکاء هنا البکاء بصوت ویناجیه لا مجرد  
 مع لعین نتهی التخصیص مرام انک مختار جمهوره که صحیح و معتبر از همه مذاهب است است که معذب  
 شدن مرده بسبب نوحه کردن زنم و کرسیتن آن با قاز بلند بروی در صورتی است  
 که میت در حالت زندگی وصیت کرده باشد بنوحه کردن و کرسیتن و عادت عرب بکین بود  
 و کما وصیت میکردند چنانچه قول طرفه بران دلالت دارد شعرا وامت فانی بیا انا  
 وثنقی علی الحیب یا ابنه معبد یعنی چون نمیرم پس خبر مرگ من بسان پخیزی که من لایق

توضیح

او تبسم و بشکاف که بیان ابرمزای و خیر بعد و در صورت عدم وصیت میت بنویسد که  
 نخواهد شد و بعضی عم کرده اند که تعزیر کرده بنوح و بجای زنده در صورتی است که میت  
 وصیت کرده باشد بیان هر دو یا وصیت نکرده باشد تبرک این هر دو پس ثواب است  
 بزرگ نوح و بکار واجب است و جماعتی توهم کرده اند که تعزیر میت مخصوص است باینکه زنده  
 او صاف جمیل و فضائل حمیده میت بیان کنند و در شریعت این همه امور از قبیل  
 اند چنانچه در جالیست میت را باین طور با و از بلند مکلف است که اسی بیه کفنده زبان  
 فریت دهنده جماعت و خراب کننده مکانهما و جدا کننده دوستان و موند او است  
 برایت موسی شعری ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم من میت میت  
 نیت با که هم فقیر و جلداه و سیداه و نحو ذلک الا کل الهده ملکین یلهزان و یقولان  
 کذا کنت یعنی نیست هیچ مرده که می میرد پس میاستند که بکننده قوم پس میگوید  
 آن کریم کننده اسی کوه اسی سردار و مانند آن که در ندبه و تفعج میگویند مگر آنکه بروی  
 میسار و خدایتها و فرشته را که میخوابانند و دفع میکنند آن میت را و میگویند  
 بطریق ایذا و توجع آیا همچنین بودی تو داین نیز نوعی از عذاب است و نیز برایت طهرانی  
 از ابن عمر رضی الله تعالی عنهما ثابت شده که روزی عبد الله بن راحه را غشی و بیهوشی  
 طاری شد پس زنی نوحه میکرد و او را میگفت اسی سردار و اسی کوه و اسی رسن امید  
 پس در آمد رسول خدا صلی الله علیه و سلم در حالیکه بیهوش آمد عبد الله بن راحه و  
 عرض نمود که اسی پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم مرا بیهوشی لاحق شن بود پس نان با و از بلند  
 کریم نمودند و شامل چند بیان کردند پس فرشته با ستاد و با و آماز یانه بود که او را  
 بسوی پایهای من متوجه نمود و گفت بر خیزان هستی که زنان میگویند و اوصاف تو بها

می کنند گفتیم که میستیم من چنان و اگر می گفتیم که هستیم چنان بر آینه میزد آن فرشته بازمانه را  
 به پایهای من و مختار حضرت ام المؤمنین عائشه صدیقه ائمت که کافر و کهنکار معذب می شود  
 به سبب از و کناه نه بجهت نوحه و بکا و از انجمله است حدیثی که دلالت میکند بر تلقین است  
 چه اگر میت در قبر او را که و سمع نباشد تلقین لغو کرد و فی شرح المصاحح الامر فی قوله  
 صلی الله علیه وسلم لقنوا موتا کم للذب الاستحباب و التلقین العرض و هو ان یقال عند  
 المتخضر لاله الامه محمد رسول الله او موتا کم المتخضر و مجاز من باب ما یؤول و فی تنبیه علی  
 ان لا یقال ذلک حتی یظهر امارات الموت و قوله صلی الله علیه وسلم لقنوا موتا کم یحتمل التلقین  
 بعد الموت حملا لللفظ علی حقیقه و قال الشافعی و صحابه التفسیر بموتا کم تخصیص للمسلمین و انما  
 انه للعالم لانه صلی الله علیه وسلم لقن اباطالب فلم یلقن قال الاکثر و ان المراد بموتا کم فی  
 صلی الله علیه وسلم اقروا علی موتا کم کس المتخضر و مجاز من باب ما یؤول و قبل المتخضرین  
 حملا علی حقیقه و قال الشارح الاول یقال علی المتخضر و علی لم یست یقر و عنده فی بینه و فی فیه  
 و قبل الحکمه فی قره عیس ان احوال القیامه و بعث مذکوره فیها فلعلمه تذکره او بخشی و ذکر  
 ایشخ سعد الحموی حمده الله علیه فی کتابه المسمی بنجفه الاخبار مسند ان النبی صلی الله علیه وسلم  
 قال لعلی بن ابیطالب یقال الله تعالی عنه اکثر من قره سورۃ عیس فان فی قره بها عشره کما  
 ما قره ما جاتع الاشبع و الاطمان الارومی و لا عار الاکسا و لا امرض البهره و لا متخضر  
 الاخف علیه لا حائف الا امن و لا مشجون الا اخرج و لا مسافر الا عین لا عین لا عین لا عین  
 و لا طالب ضایه الا وجد انتهی فی شرح الما ذکر و وجه کون التلقین بعد الدفن مستحبات  
 تذکره المیت قال تعالی و ذکر فان الذکر یستفیع المؤمنین و یکون العبد فی ذلک حال ارجح  
 الی الذکر قال العلما و لا یعارض التلقین قوله تعالی و ما انت سمع من فی القبور و قوله تعالی

و از سبب

و از سبب



کتب الشیع الموقی لانه علی الله سلم نادى بل القلیب سمعهم قال ما انتم باسمن انهم لکنهم  
 جوابا وقال فی المیت انه یسمع قریع نعالهم انکر بعض الماکنه سماع الموقی ورد فی الف  
 حافظ سخاوی غیرا فی التلخیص نقل فیہ عن ائمة المذاهب الاربعہ استجابہ واطال فی  
 ذلک نتیجہ لاصحہ مرام انکہ یلقین یعنی خواندن کلمہ طیبہ یعنی لا الہ الا الله محمد رسول الله  
 وخواندن سورہ تیس در حالت احتضار با اجتماع مستحب است واما یلقین بعد از دفن  
 کردن میت پس امام احمد بن حنبل امام مالک اگر تفسیر آن را بخواند و حقیرا شافعیہ بعضی خفیه باشد صفا  
 واما طہر الدین و قاضی محمد کرمانی تجویز نموده اند توضیح این ابہام انکہ در شرح  
 سفر السعاده مرقوم است کہ در تلقین میت بعد از دفن حدیثی آمده کہ نزد شافعیہ  
 است سید طی در جمع الحوامع از طبرانی و ابن النجار و ابن عساکر و یحیی از ابی امامہ می آرد کہ  
 فرمود رسول خدا صلی الله علیہ وسلم چون مردی از برادران شما و دفن کردید او را  
 ریختہ خاک بروی بامد کہ الله دوی از شما نزد سر دوی و بگوید یا فلان بن فلان  
 دوی یعنی میت میسجد و در آنجا بایستد بگوید یا فلان بن فلان چون  
 این بار می شنود بر او ششصد مرتبہ بگوید یا فلان بن فلان درین نوبت میگوید  
 ارشاد کن مرا رحمت کند خدای تعالی البکن شما نمی شنوید پست بگوید یا فلان یا فلان  
 کہ برآمده تو بران از دنیا شہادہ ان لا الہ الا الله و ان محمد عبده و رسولہ و انک مشہد  
 کہ خدا پروردگار است و محمد پیغمبر است و اسلام دین است و قرآن امام تو چون این را  
 گفت میگوید منکر و نگہ دست و گیرای را و بگوید پیرون آیند از پیش این بندہ چکار  
 داریم اکنون ما با دوی حق سبحانہ تلقین کردیم و رحمت او را مدحی در مجلس شریف حاضر  
 گفت یا رسول الله اگر ما دین نمانیم یا نسبت کنیم فرمود نسبت کن تجو کہ مادر ہمہ است

انتهی و در نهایت شرح مایه ستر این حدیث مذکور است و بر دست احمد و ابو داود و ابن  
 ابی شیبه و ابن سیرین ثابت شده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم اقروا سورۃ  
 یس را تا من موافق کنم یعنی بخوانید سورۃ یس را بر مردمانی خود و طایفه بر نشست که مراد از آن  
 مختصر باشد و عمل نیز همین است و احتمال دارد که مراد از خواندن سورۃ یس بعد  
 باشد در خانه یا بر سر قبر بر روایت علی بن ابیطالب ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و سلم در خواندن سورۃ یس ده برکت حاصل میشود و اگر سه را اسود کی دست میدهد  
 بنشیند را سیرابی عطا میشود و بر تنه را لباس و مرغی را صحت و مختصر را تخفیف و سگ را  
 و ترسند را امنیت و محبوبی را رهای و مسافر را دستگیری و بی زن را زن و بد  
 اندن جانور را کرختی و بر روایت مسلم از ابو سعید و ابو هریره رضی الله عنهما ثابت شده که  
 فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم لقنوا موتاکم لا آله الا الله یعنی تلقین کنید مردمانی  
 خود را کلمه طیب بدانکه تلقین مشتق است از لقن بمعنی سرعت فهم تلقین فی فهمیدن مراد از  
 تلقین اینجا ذکر این کلمه است و حضور کسی که حاضر شده است او را موت و نزد امام شافعی  
 رحمه الله مراد تلقین بعد از موت است و در صورت قول آنحضرت صلی الله علیه و سلم موافق بر  
 حقیقی باقی خواهد ماند و در صورت اولی از قبیل مجاز مایه قول الیه خواهد بود و بر روایت  
 ابن ماجه از عبداللہ بن جعفر بن ابیطالب رضی الله عنه به ثبوت رسیده که فرمود پیغمبر خدا  
 صلی الله علیه و سلم لقنوا موتاکم لا آله الا الله الحکیم الکریم سبحان الله رب العرش العظیم الحمد  
 رب العالمین یا ایا رسول الله کیف الاحیاء قال اجود واجود یعنی تلقین کنید و بفهمانید  
 مردمانی خود را این کلمات گفتند صحابه اسی پیغمبر خدا چگونه است این اذکار مرزندگان  
 اکبر یا موزانیم و تلقین کنیم گفت فرمود آنحضرت صلی الله علیه و سلم بهتر و نیکوتر چه ذکر حق سبحان

و تعالی زنده و مرده را شفا فی قلب جلای روح هست و مختصار این صفات و معانی  
 ذوق و حیات جاودانی را در این الارکان الاربعة لمولانا عبد العلی مدرس سره  
 و ما قبل التلقین ان المیت لا یسمع بهذا باطل لانه قد ورد فی الحدیث ان المیت  
 اجمع یسمع النعال من الاحیاء و رسول الله صلی الله علیه وسلم قد نادى الکة المیتین  
 فی قلب بدر و قال انهم لیسمعون لا یقدرون علی الجواب لما یجتمعون من الشدائد  
 یعنی آنچه بعضی زعم کرده اند که تلقین میت لغو است زیرا که میت نمیشنود پس باطل است  
 زیرا که در حدیث شریف وارد شده که میت زیاده ترمی شنود به نسبت زنده  
 که نفس انسانی را از غیر خدا صلی الله علیه وسلم خطاب فرمود و آواز داد کفار را که  
 شما در جام بدر و فرمود که ایشان میشنوند و قدرت ندارند بر جواب دادن چرا که  
 تشبیه بسیار را غلبه سخت و فی النبیات شرح الهدایة و عند الشافعی یجب ان  
 یلقن بعد الدفن فقیال یجوز ان یلقن بعد الدفن و اما ما ذکره من عیدین الدینا من شهادة ان لا اله الا الله  
 و ان محمدا رسول الله ان یلقن فی آیه الا رب فیها و ان الیقین  
 من فی القبور و رضیت بالله رباً و بالکعبة قبله و بالقرآن کتاباً و بالنبی نبیاً و رسولاً  
 و بالقرآن اماماً و بالکعبة قبله و بالقرآن اماماً و بالکعبة قبله و بالقرآن اماماً  
 شرح الوجیزة فی الفقه و الفتاوی الطبریة جوز بعض المشایخ التلقین بعد الدفن فقیول  
 یا فلان بن فلان و یا فلانة بنت فلانة اذکر و ینک الذی کنت علیه الی آخره و فی  
 العقبی شیخ شرح الوقایع و یلقن الشهادة اسی ذکر شهادتین متعانه لان الامام  
 لا یقبل بدون الثانية و قبل وقت التلقین بعد الدفن بان یقال یا فلان اذکر و ینک الذی  
 کنت علیه ضیت بالله رباً و بالاسلام دیناً و بمحمد علیه السلام نبیاً و بالقرآن اماماً و بالکعبة

قبلاً انتهى ولى جامع الرموز شرح مختصر الوفاية و يلقن الشهادة فيجب على اخوانه وصدقائه  
 ان يقولوا عنده كلمة الشهادة و لا يقولوا له قل كى لا يابى عنكم فى شرح الطحاوى ولى الرموز  
 لا تارنى الكافى و المضمرات الى ان المراد من الشهادة شهد ان لا اله الا الله بحدوده لا أثر  
 و ان شهد ان محمد عبده و رسوله و انما خص التلقين بالمجتضر لان تلقين لم يثبت لم يخبر عند الامة  
 الثالثة عيسى بن عمر بن صحابنا و عليه فتوى ايتى بلخ و بخارا كما فى الجواهر لكن قال الامام  
 فى التلخيص ان مشروع انه يعاد روحه و عقله و يفهم ما يقين و قال صاحب الغياث انى  
 سمعت استاذى قاضى نى حكى عن الامام طهير الدين انه تلقن بعض الائمة و اوصاه  
 بتلقينه بتلقينه فجوز و فى الجواهر انه لما سئل القاضى الكا انى عنه قال ما راه لم يوج  
 حسنا فهو عند الله حسن و روى فى ذلك حديثين انتهى و در عشر و بجزئى نقل كذا  
 تلقين بعد از دفن جائز است نزد بعضى مشايخ خفیه از امام صغار منقول است كه  
 تلقين بعد از دفن موافق مذهب امام عظيم رح جائز است و هر كه اين تلقين را منع كند  
 پس او مذهب متغله را اختيار كرده و در فتاوى عالميكبرى منقول است كه تلقين و  
 حضار مستحب است بالاجماع و اما تلقين بعد از دفن پس موافق ظاهر روايت نبوت  
 كذا فى العنقى شرح الهداية و معراج الدرر و در فتاوى مضمرات مصرح است كه با عمل مكلف  
 و فتوى سيد تميم تلقين نزد موت و تلقين بعد از دفن و در شرح اذكار نذ كور است  
 كه تلقين ميت از اجتهت مستحب شده كه در تلقين ياد دهايندن و پند دادن ميت است و فرمود  
 حق تعالى و ذكر فان الذكرى تنفع المؤمنين يعنى و پند ده و تذكر و موعظه فرو كند از پس  
 بدستيكه پند دادن سود ميرساند مومنان را و ظاهر است كه ميت در حالت محتاج تر است  
 بسوى تذكر پس بى تفرج است بشنيدن ميت كلام زنده را و معارضه نميكنند اين را قول ابو تعالي

ائمه السمع المولى و ما انت بسمع من فى القبور چه كه انحضرت صلى الله عليه وسلم ندكر و ندكها  
 و شنوايند از ایشان را و فرمودند كه شما از ایشان ياد و تر نمى شنويد لكن او شان  
 شنيد و در اين باب ملكيه منكر شده اند سماع موتى را و مرد و دست انكارشان و حافظ سخا  
 كتابى در باب شمع من تاليف كرده و در ان كتاب از مجتهدين اربعه نقل كرده كه تلقين بعد  
 از دفن مستحب است و بما ايقينا عليك ظهران التلقين ابعده الدفن ما جوزه بعض اخفيه و ما  
 اشافيقه فكلهم يجوز و كمانص عليه شارح المصابيح و حافظ السخاوى فقد نقل عن الامام  
 الاربعه ان تلقين بعد الدفن مستحب فما توبه بعض حمله عرس الفسفة من ان المراد من المولى  
 فى قوله عليه الصلوة و السلام لقنوا موتاكم هو المشرق على الموت على سبيل الجواز المرسل  
 و ايتة اهل السنة و الجماعة من اخفيته و اشافيقه و المالكية و الحنبليّة و جمعوا عليه فالاختلاف  
 بين الحديث على سماع الميت خلاف الاجماع انتهى ففريه بلامرية و ان هذا الاصل ميسر  
 ذكر ذلك لبعض عبارات الكتب مقطوعة غير تامه و هذا من سجيته و غريزة فانه ذكر  
 العبارة الاولى من شرح المصابيح و طرح العبارة الاخيرة و هي ان قوله صلى الله عليه وسلم  
 لقنوا موتاكم تحيل تلقين بعد الموت حمل الفاعل على الحقيقة و به قال الشافعى و صحابه و ترك  
 عبارات الفقهاء الدالة على كون تلقين بعد دفن مختار بعض الفقهاء اخفيته كترجم بعد  
 بلكه قدر مشترك در باب سماع ميت بدرجه تو اتر معنوى رسيده و لهذا تمام اهل سند و حجج  
 اعتقاد دارند بسمع ميت چنانكه از دلائل عقلية و نقلية سابقا ذكر كرديم سماع اموات  
 بيسته و الآن در جرح و قدح تمكيات منكرين سماع ميوتى شده و ميكنيم و استنباط  
 منى سماع اموات از آيه كريمه فانك لا تسمع الموتى و لا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا قبرين  
 نبي پس بر آنچه نمى توانى شنوايند مردگان و نمى توانى شنوايند گران را و از خواندن

كتاب  
 سماع  
 الموتى

و بقیه روی بگردانند پشت داده قابل تماشا است چه که سباق ببار موحده و مراد از آن  
 قول او تعالی است ولئن ارسلنا ریحاً فزأوه مصفر الطلوع بعد یغفرون یعنی اگر بفرستیم  
 که موفور بهلک است چون دیور که ریح غلب است بر مرزوعات پس بجزیندن  
 زرو شده باد از سبزی و بهلالت از دیک رسیده چنانکه از دفع نتوان گرفت البته  
 شوند پس از روی زاع کافر بیتی که کمال التباحث کردنی و از رحمت حق بکس  
 نشندی و ای محمد صلی الله علیه و آله از کافران این طمع مدار که فهم کنند خنان بقول تو  
 مقبول نمایند کدانی تفسیر خیری در تفسیر بضا و در ذیل تفسیر قول تعالی الله الذی یسل الریاح  
 سحاباً الی قوله تعالی ولئن ارسلنا ریحاً فزأوه مصفر الا لایة مذکور است و بن الایات  
 ناعیسه علی الکفار تفسیر بیستم عدم تدبر هم و سرعت نزل لهم لعدم تفکر هم و سورا رآهم  
 فان لنظر السوئی لقیضی ان یتوکلوا علی الله و یتجنبوا الیه بالاستغفار اذا احتبس القطر عنهم  
 ولم یأسوا من رحمة ان یبادروا الی شک و الاستدانة بالطاعة اذا اصابهم  
 برحمته لم یفرطوا بالاستبشار و ان یصبروا  
 نهمه نهمی و سیاق بیاید تحانیه آیه از این انشد باد و مراد و سیاق قول او تعالی است  
 و امانت بهادی العمی عن ضلالتهم ان تشع الامن یومن بآیاتنا انهم مسلمون یعنی غشی تو  
 راه نمایند کور و لان از کمر ای شان یعنی قادر غشی بر آنکه توفیق ایمان و بی  
 نمی شنود موعظه و نصاح قرآن مگر کسی که باور میدارد آیات مرا پس آنجا عطف اند  
 مراد و امروا فی تفسیر البیضاوی سماهم عیار نفقه بهم مقصود تحقیق من الابصار او  
 طلبهم نهمی و فی تفسیر الکبیر للامام الرازی اما قوله تعالی ان تشع الامن یومن بآیاتنا  
 ظلمنی یا محمد صلی الله علیه و آله سلم لیس سماعک الا علی الذین علم الله انهم یؤمنون بآیاتنا یعنی

و لا یسمعون لقولنا فی کل سماء و لا یسمعون لقولنا فی کل سماء و لا یسمعون لقولنا فی کل سماء  
 که در قول او تعالی لا یسمعون المدتی مذکور است بطریق مجاز اموات القلوب یعنی مرده در این عالم  
 کافران باشند مراد است نه مردگان حقیقی پس مراد بعدم سماع عدم اجابت حق نیست  
 این آیت نازل شده است در دعوت کفار بایمان و عدم اجابت ایشان حق را و معنی  
 مذکور نیست که تو نمی توانی اجابت حق کنانی کافران را پس دلالت بر عدم سماع  
 ثابت نشد و تمهید است قول او تعالی و لا تکتونوا کالذین قتلوا و لم یسمعون و لم یسمعون  
 درین آیه نیز مراد از عدم سماع عدم سماع تذکر و قبول و ارتفاع و غنایست یعنی  
 مشوید مانند کسانی که گفتند شنیدیم ایشان نمی شنوند یعنی مانند اهل کتاب که تورات  
 خوانند و بزبان معرفت شدند و بران عمل نکردند کذا فی مستح الرحمن ترجمه القرآن و در  
 تفسیر حسینی مسطور است و مباحثد مانند آنکه گفتند شنویم مثل اهل کتاب یا کفر یا ایمان  
 و حال آنکه ایشان نمی شنوند شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گویا که نمی شنوند شمع  
 مکه که می شنوم هر چه گفته سعیدی ۷ چه شد که می شنوی چون سخن نمی شنوی  
 و فی تفسیر البیضا و لا تکتونوا کالذین قتلوا و لم یسمعون کالذین قتلوا و لم یسمعون و لم یسمعون  
 لا یسمعون سماعا ینفعون به فکانهم لا یسمعون را سنا نهی و کذا فی التفسیر الکبیر والینفور  
 و غیره ما من التفاسیر المعتبرة و یرتد می دهد آن را قول او تکتون و تکتون تنزیل  
 الرحیم کتاب فضلت آیات قرآن ما عریا لقوم یعلمون بشیرا و نذیرا فاعض اکثرهم فیهم لا یسمعون  
 یعنی این فرو فرستاده است از جانب خدای بخشنده به هدایت نفوس عوام مهربان عباد  
 قلوب خواص این کتابی است واضح ساخته شده آیهایی و می در حالتیکه قرآنی است عربی  
 قومی که میدانند در حالیکه مرده و دهنده و رساننده است پس روی گردان شدند اکثر مرد

پیش ایشان نمی شنوند بمعقب قبول یعنی نمی پذیرند بکذا فی التفسیر الحسینی و فی البیضاوی  
 اکثرهم عن تبره و قبوله فهم لا یسمعون سماع تامل و طایفه تهی و فی الکشاف فهم لا یسمعون  
 لا یقبلون و لا یطیعون من فکاک شفقت الی فلان فلم یسمع قولی و لقد سمعوا لکن لم یلتفت  
 و لم یعمل بمقتضاه فکانه لم یسمعه و فی التفسیر الکبیر و عاشر ما کونهم معرضین عن القرآن لا یسمعون  
 و لا یلتفتون الیه تهی بجمیع مفسرین محققین جماع دارند بر آنکه هر جا که در قرآن مجید و در  
 حمید نفی سماع از کفار است یا مذکور شده مراد از ان نفی نفس سماع نیست بلکه مقصود  
 از ان نفی ثمرات سماع است که وی عبارت است از عدم اجابت حق و عدم اطاعت  
 و عدم عمل بمقتضا لنفوس قاطعه القصد و محاوره قرآن و همچنین مقام اراده نفی ثمرات  
 سماع از قبیل مجاز متعارف شده و نفی معنی حقیقی سماع از قسم حقیقه جمیع گردید و من  
 طهران ما زعمه بعض اهل البواء من ان القول بان المراد بالاسماع سماع قبولی مردود  
 بقول ابن الزیاده لا تخلوا ما ان یکون علی سبیل البیان او الزیاده علی النص لا سبیل  
 الاول لان الاسماع لفظ خاص وضع لغنی معلوم علی الافراد و حکم ان یتناول بخصوص قطعا  
 و لا یحتمل البیان کونه مینا فلا یجوز الاکان به و لا سبیل الثانی بان الزیاده نسخ عندنا و  
 عند الشافعی و علی کلام المذنبین لا یصح هذا الاحتجاج اما علی قول الشافعی فلیما یزال  
 البیان و اما علی قولنا فلانه لا بد من ما نسخ اقوی منه و لا اقل من ان یمکن مثله لا یمکن لکن  
 بما نیکم تم کلام بعبارة مما لا ینبغ ان یصغی الیه فان عدم احتمال البیان و الزیاده انما  
 یصح انما به علی اراده المعنی حقیقی من نفی سماع و نحن اثبتنا من جماع مفسرین عدم اراده  
 و کلا و احاشان نرید معنی تحقیقی تم تحقق البیان او الزیاده بل انما نفی المعنی المجازی المتعارف  
 بنما بین اهل التفاسیر کما القینا علیک تفصیدا بلامرید علیه فان نصف و لا تتبع الموسی

فلیک  
 جمیع  
 محققین  
 جماع

ع  
 المذنبین  
 محمد بن  
 سید



حق جاده و نهایی جا بخا و در قرآن مجید کافران و منافقان اصم و کلم فرموده پس اگر شخصی از آن  
 معنی حقیقی اراده کند انصاف باید کرد که چه قدر ناقص بفهم بوده باشد بکدام فی الرسالة  
 الرشیدیه و نمایی که در کرمیه صم و کلم و عی نهیم لایرجعون و مثال آن بقرآن و  
 صم و کلم و عی معنوی مرادست فی التفسیر بحرینی ایشان که انداز شنیدن حق یعنی قبول  
 سخن حق نمی کنند گنگانند از گفتن حق چه زبان ایشان در افرار با بیان باول وقت  
 ندارد پس گویا که سخن نمیکویند گویا که اندر دیده بصیرت از دیدن حق پس ایشان باز  
 کمزدند ازین صفتها و بر همین وجه محسوس شوند و بخشودیم یوم القیمه علی وجوههم عیاء و بکاء و  
 انهی و فی انوار التزیل لما ساء و اما معهم عن الاصل اخذ الی الحق و ابان بطقوبه  
 و بصره الایات با بصرهم جعلوا کما یف تشاعروهم و تفت قواهم کقولہ س عشر  
 صم اذا سمعوا خیر اذکرت به و ان ذکرک لبسوی عندهم اذ نوا و کقولہ س عشر  
 اصم عن الشی الذی لا یرید و اسمع خلق الله صین اریه انهی اذ اذ اشد و ان فی حاشیه  
 ذلک التفسیر انه لما کان لمعلوم من عالمهم انهم کانوا سمعون و یطقون و یبصرون اتفق حمل  
 علی تحقیق ظلم بقیه الاشیاء عالم بده متکلم بالعار و اعراضهم عما سمعهم من القرآن و ما یظهره  
 الرسول صلی الله علیه و سلم من الاوله و الایات بمن هو اصم فی تحقیق تظلم سمع و اذالم یسمع لم یکن  
 من محبب فلذلک جعله فبزه بیکلم فاذا لم ینتفع بالاوله و لم یصبر طریق الرش فهو فبزه الا  
 انهی تنجیان در کرمیه لا سمع الموتی و لا سمع اصم الدعاء اذ اولوا برین الایه موتی قلوب  
 که انکار اند مجازا مراد از الان برمان این دعوی یعنی مراد از موتی که انکار بطریق مجاز  
 از تفاسیر معتبره باید شنید فی انوار التزیل و لمراد التاویل لافضی ناصر الملک و الدین  
 البیضا و فی تفسیر قوله فلانک لا سمع الموتی و هم تلهم لما ساء عن الحق مشاعروهم انهی

یعنی و کفار مانند مردگان اند چرا که بنده جوهر خود را از شنیدن حق و ایضا فی البصا  
 انما شبهوا بالموتی لعدم انتفاعهم بامتثال ما یطلب علیهم کما شبیهوا بضم فی قوله تعالی و لا  
 تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین فان استماعهم فی بن الاية العبدی و فی المدک فی تفسیر دعا  
 فانک لا تسمع الموتی اسی موتی القلوب فلا تطمع ان یقبلوا منک انتهی و نیز صاحب مدک  
 تفسیر قول او تعالی انک لا تسمع الموتی الاية افاده فرموده لما كانوا لا یعون بالسمیعین  
 لا یفیعون شبهوا بالموتی و هم حیاء صحاح الحواری انتهی یعنی هرگاه کافران فاعده میگرد  
 از ان چیزی که میشنند و او را شبیه داده شدند و مردگان و حال آنکه کافران از ان  
 و حواری صحیح دارند و قد افاد الامام الرغب الاصبهانی عبود المفلوت فی تفسیر قوله  
 انک لا تسمع الموتی و لا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا مدبرین اسی لا یفیعون لکونهم کالموتی  
 فی افتقارهم بسوء فعلهم القوه العاقلة التي هی حیة مختصة بالانسانیه انتهی و افادرس  
 المتکلمین فخر الملة والیدین فی تفسیر الکبیر الثانی انه تعالی امره صلی الله علیه وسلم بعد ظهور  
 رساله بان یتوکل علی الله و لا یلتفت الی اعداء الله و یرفع منشیه مهمات الرسالة  
 بقلب حی فقال یتوکل علی الله ثم علل ذلك بامرین احدهما قوله تعالی انک علی الحق المبین  
 فیه بیان ان الحق حقیق بنصرة الله والله لا یخذله و ثانیها قوله تعالی انک لا تسمع الموتی  
 و انما حسن جعله سبباً للامر بالتوکل لان الانسان ما دام یطمع فی احد شئیما فانه لا یو  
 قلبه علی اظهار مخالفة فاذا قطع طمعه عنه قوی قلبه علی اظهار مخالفة فان الله تعالی قطع  
 محمد صلی الله علیه وسلم بان ینهم کالموتی و کالصم کالعمی فلا یفیعون و لا یسمعون و لا  
 یبصرون و لا یتفقدون الی شئی من الدلائل و هذا سبب لقوة قلبه صلی الله علیه وسلم  
 اظهار الیدین کما ینبغي انتهی فی عالم التنزیل للامام البغوی ان الله لا یسمع من یشاخصی

و یحییٰ ما انت مسمع من فی القبور یعنی الکفار شبیه بهم بالاموات فی القبور حیث لایحیوا نهی  
و یحییٰ من در کریمه ان اللہ لسمع من یشاء و ما انت مسمع من فی القبور ان انت الاuder که  
منکر ان سماع اموات بظاهر این آیت متسک میکنند همین معنی مراد است یعنی مراد از من فی القبور  
کفار اند بطریق مجاز در مصورت عدم سماع موتی از آیه مذکوره با ثبات نرسیده بلکه عدم  
سماع کافران مثبت شد و برای اثبات این دعوی عبارات تفاسیر معتبره نقل میکنم فی تفسیر  
یعنی بر آنیه خدا می شنوند و فهم میکنند هر گرا میخاید بتوفیق و هدایت نبوتی تو شنونده  
کسی که در گور باشد ذکر من فی القبور ترشح تمثیل کفار است نیستی تو مکر ترساننده و بر تو  
همین ابلاغ و اذار است انتی و فی تفسیر المدا رک ان اللہ لسمع من یشاء و ما انت مسمع من  
القبور یعنی انه قد علم من یرخل فی الاسلام ممن لایدخل فیه فیهی من یشاء هدایت و اما  
فنفی علیک اسم فذلک تخص علی اسلام قوم محمد و لدن شبه الکفار بالمواتی حیث لا یفعلون  
بسموهم ان انت الا تدیر ای ما علیک الا ان تبلغ و تذر فان کان المنذر ممن یسمع الا ان  
نفع و کان من المصیرین فلا علیک نهی و فی روابط الایات من فی القبور یعنی الکفار شبیه  
بالاموات فی القبور لانهم لایحیون اذا دعوا و فی تفسیر الرحمانی من فی القبور من موتی بحسب  
الظلمه و فی انوار التنزیل ان اللہ لسمع من یشاء هدایته فیوقفه لفهم آیات و الاتعاظ بعلات  
و ما انت مسمع من فی القبور ترشح تمثیل المصیرین علی کفر بالاموات و مبالغه فی اتناطه  
عنهم انتی و در اینجا خدشه نیست جواب طلب تقریرش آنکه بر تفسیر شبیه کفار بالاموات  
لازم می آید که در حق موتی که شبیه به اند عدم سماع بطریق اتم و اقوی مستحق باشد زیرا که  
مقتضای شبیه آن است که وجه شبیه در شبیه به اتم و زیاده تر باشد از شبیه و در اینجا  
شبیه اند و موتی شبیه به و وجه شبیه عدم سماع است پس در صورتی از نص صریح عدم سماع

و یحییٰ من  
در کریمه

ثابت و محقق شد و نیز مؤید اوست آنچه در تفسیر بضاوی در ذیل تفسیر آیه کریمه نماز است  
ایسمعون و الموتی یعنی بر حجتی بر این نیست که قبول میکنند دعوت اسلام  
آنکه می شنوند و مردگان یعنی کافران بر اینگزاشان را خدا باز بسوی او گردانیده شوند  
مسطور است اما یحیی الذین یسمعون سماع تفهیم و ما مل لک قولہ تعالی و الحق السمع و هو شہید و هو لا  
کالموتی الذین لا یسمعون انتهى و تقریر جواب موقوف است بر تمهید یک مقدمه و بیانش آنکه  
در علم پان مبین شده که وجه تشبیه مشترک میباشد میان شبهه و شبهه بی فی شرح التلخیص للعلامة  
التفازانی و وجه شبهه هو المعنی الذی قصد مشترک الطرفین بهما شبهه و شبهه بی فی ذلک المعنی  
تحقیقا و تخفیلًا و الا فرید و الاسد فی قولنا زید کالاسد مشترکان فی الوجود و احسنه  
ایحویانه و غیر ذلک من المعانی مع ان شیانها لیس وجه شبهه لهما و المعنی الذی لزما  
اختصاص بهما و قصد بیان اشتراکهما فیہ و لهذا قال شیخ عبد القادر رشید اللالہ علی تبرک  
شعین فی وصف ہومن اوصاف لشی فی نفسه خاصة کالشجاعة فی الاسد و النور فی  
الشمس انتہی بحکم وجه شبه و مقصود از تشبیه در مثال زید کالاسد شجاعت است کہ مشترک است میان  
زید کہ مشہد است و اسد کہ مشہد است بخلاف افراس کہ وجه شبه نمی تواند شد زیرا کہ  
وی مخصوص است باسد و در زید یافتہ میشود و ہر گاہ این مقدمہ مہم شد پس الآن باید  
دہنت کہ وجه شبه میان کفار و موتی عدم اجابت حق است کہ مشترک است میان مشرک  
کفار و مشہد یعنی موتی و در شبهہ اقوی و اتم است چہ کفار تا زمانیکہ زندان جمال اجابت  
حق باقی است اما موتی کہ از دار تکلیف بدرجہ انتقال گردند صلا اجابت حق از ایشان  
مکمل نیست و از عدم اجابت حق تعبیر بعدم سماع در آیات قرآنیہ واقع شد و کما ذکرنا  
تفصیلا من التفاسیر المعتبرة مثل البیضا و الکشاف و حینی تفصیل این مجال آنکہ اگر از عدم

نماز

تفصیل  
اجابت  
شہد

سماع عدم اجابت حق اراده کنیم بلکه معنی حقیقی او که عدم سماع بآه سماع است مراد باشد پس میگویم  
که ممکن نیست که این معنی وجه شبه میان کفار و موتی باشد چه عدم سماع بجای  
سماع میان شبه و مشبه به بیشتر نیست بلکه در شبه یعنی کفار وقت حیات خدا آن که  
وجود سماع بجای سماع است متحقق و درین وقت اگر عدش نیز متحقق باشد جمیع ضدین لازم  
آید و آن ظاهر البطلان است لهذا فی الطريقة الوسطی و بما اثینا علیک انهدم ساس حیل  
بعض حملت عرش الا حقیقه من انه قال البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی و ما انت بمسمع من القبور  
ترشح لتمثیل المصیرین علی الکفر بالاموات مبانی فی افراطه عنهم انهی قات الترشح هو ذکر ما لا  
المشبه به کالمصراع الثانی فی قوله لیس اسد شاکل سلاح مقذف له لیل طفاره لم تلم قلم  
و ههنا شبه الکفار بالموتی و شرح بعدم السمع یعنی ذکر ما لا یلائم الموتی فثبت عدم سماعهم  
بالنص قطعاً ثم کلامه علی نفسه ذلک لما وعیت انفا من ان المراد بعدم السماع هو عدم اجابة  
الحق و هذا هو وجه شبه بین المشبه و المشبه به لا بعدم سماع حقیقی بغایه ما ثبت من النص هو ذلک لعدم  
لان هذا لعدم فقط و ایضاً انقطع عرق ما رجمه ذلک البعض من انه قال البیضاوی فی تفسیر قوله تعالی  
انما یتجیب الذین یرسمون الموتی معشهم الله ثم یرجعون انما یتجیب الذین یرسمون سماعهم  
و تامل کقوله تعالی و الحق اسمع و هو شهید و هو لانه کالموتی الذین لا یرسمون فثبت النص صریح  
فی عدم سماع الموتی ثم یعود و ذلک لان المراد من قوله لا یرسمون انهم لا یرسمون سماع  
تفهم قائل و القرینة علیه ذکر هذا السماع فی صدر هذه العبارة و تنصیصه فی مواضع کما  
قطعت منا تفضیله سابقاً بالافیرد علیه و ایضاً یوافقه فی تفسیر محسنی انما یتجیب الذین  
نیست که اجابت میکنند دعوت ترالذین یرسمون انما که می شنوند بسمع قبول از رو  
بهم و تامل اما کافران مانند مذکران ایند ایشان اجابت نیاید چنانچه لزامات و الموتی

المراد بالکفر  
المراد بالکفر

المراد بالکفر

المراد بالکفر

المراد بالکفر

میباشند و مردگان ابرائیم را ندانند و دانند و نه شن موذ کنند ثم الیه یرجعون پس سب

او باز کرده اند و بر ابرای جزا و مکافات نهی قبیله عین الانصاف و تجنب عن پس ال

و ایضا اندفع ما توهمه ذلك البعض من انه ما قال بعضهم انه ليس المراد بقوله تعالى من في

و بقوله تعالى الموتي الاجساد و نحالیته عن الارواح علی تحقیقه بل المراد الکفار بکانه قال نک

لا تسمع کفار فلم تثبت حکم عدم سماع للموتی فوهم علی و هم بنباه قصور نظر و قلہ الفکر و عدم

الوقوف علی علم البیان و الا فعلی هذا يلزم ان يكون الآية اقوم دلالة علی عدم سماع الموتی

لان لفظ الموتی و من فی القبور حقیقه الاجساد و نحالیته عن الارواح فلا بد من الاستغناء

اذا ارید بها الکفار و اصل الاستعارة لتشبيه الاصل فی التشبيه ان يكون وجه شبه اتم

و کمل و شهر فی المشبه به کما صرح به ائمة البیان و علیه قول الشاعر مشعر ظلمناک فی تشبیه

صدغیک بالمسک فان قاعدة تشبه نقصان ما یحکی ان ثبت بهذا التامیل ایضا ان يكون

عدم سماع فی الموتی اتم و اکمل و اعرف قطعاً تم کلامه بلفظه و ذلک لما عرفت ان وجه شبه هو

عدم اجابة الحق و لا یستلزم کونه اقوی و اتم فی المشبه به هذا و لا یقع الهوی و بعضی جواب

اندر بیان طور که مراد از موتی و من فی القبور معنی حقیقی مراد است یعنی مرد و ما و معنی مجازی او

یعنی کفار را راده نمی کنیم و معیند مقصود منکران ثابت نیست و چنانچه همین تقریر در متن

میشود و قطع نظر از ان همه منکران سماع میت اینقدر نمی فهمند که مذکور در آیه کریمه لا تسمع

الموتی و انت مسمع من فی القبور نفی سماع مخاطب است چنانکه صیغه تسمع و مسمع بران دلالت

صریح دارد و سماع بالکسر بمعنی رسانیدن آواز و تکلم بکوشش سامع و در سیورت معنی

آیه نیست که نمی شنوای تو مرد و ما را یعنی در زیر اختیار و قدرت تو نیست که او شان اسما

نمای بلکه خدا می شنوای و مر کرامی خواهد بود این شنوایند در قدرت کامله او تعالی

مراد از موتی  
موتی و من فی القبور

است و نظیر آیه مذکوره قول او تعالی است انک لا تهدي من احببت ولكن السدي هدي من  
 بکذا فی المرقاة شرح مشکوٰۃ بالجمله جاز است که او تعالی جلت قدرته موتی را در قبور متنی ازین  
 بنحسب که جعل شود بدان سماع و ادراک چنانچه قول قتاده که در آخر حدیث بخاری مذکور است  
 بران دلالت صریحه دارد و در قول قتاده تخصیص بانحضرت صلی الله علیه وسلم نیست که  
 بطریق معجزه واقع شده باشد و نه تخصیص باین اموات بلکه خدا می تعالی قادر است که آن  
 حالت در همه اموات نیز پیدا کند از هر شخص که باشد در هر زمان بر هر تقدیر زیرا ما افاده  
 ایشخ الاجل فی شرح مشکوٰۃ نه نفی سماع فی نفس امتکام منکرین تمام شود و شکیان  
 با سیمها یعنی بون باین فیما بین الاسماع و سماع کما لا یخفی علی من الفی السمع و هو شهید و با  
 ما ظن بعض مفتی آثار الفلاسفة من انه لا یقاس بذانظم غنی قوله تعالی انک لا تسمع الموت  
 و قوله تعا و انت مسمع من فی القبور علی قوله تعالی و ما ریت اذ ریت ولكن الله رمی و قوله  
 انک لا تهدي من احببت و قوله تعالی انتم ترعون ام نحن الزارعون لانه لیست ینک الامتین  
 علی الشبوت فادعاه ما لا ثبت بالنظم لاجباره و لا اشاره و لا دلالة و لا اقتضاء باطل باجماع  
 اهل الاصول كما عرف فی موضعه و اما ما هو دال علی الشبوت فی هذه الآیات فمذکور بعد من  
 الاستثناء و لا استفهام فالقیاس سندی فینبی عن غفلة عن نظم القرآن لان قوله تعالی و  
 ما انت مسمع من فی القبور صدره هذه الآیه ان الله یسمع من یشاء فما هو دال علی الشبوت  
 فی هذه الآیه ایضا نعم ذلک غیر مذکور صراحة فی قوله تعالی انک لا تسمع الموتی و لکن لما ثبت ان  
 یفسر بعضه بعضا فلا یحص عن کونه مذکور مغنی و ارادة فالنصف و کن من ان اکبرین و اما ما  
 ذلک بعض من البحث فی سماع الاجابة الموتی کلامهم لانی فعله تعالی و الله قادر علی سماع  
 اجابات اما سماعا فقی و اخلا تحت النفی کما انما لا تقدر علی سماع اجابات و الله قادر علی

ع  
 الموت  
 الموتی

ع  
 الموت  
 الموتی

قادر علی التعلی و الله قادر علیه فانه تعالی علی کل شیء قدير و قد انجی الاموات علی ایدی  
 الانبیاء فضلا عن الاسماع ثم کلامه بعنوانه فمایش عن عدم الاطلاع علی حقیقه الحال فانه لیست  
 و کلام فی ان للاجیاء قدرة ماته علی انهم السیمعون المونی کلامهم و لهم استقلال تام فی هذا  
 الاسماع حتی یقی هذا الاسماع و خلا تحت النفی بل المقصود ان القادر القدر یختار یسمع کلام الآ  
 للمونی ویبلغه الیه و هذا ما لم یتثبت نفيه قطعا کما و ریت تفضیل انفس من عبارة مخرج مشکوة  
 فمحقق الدهلوی فاعلم و علم المرئیفة و نس علی هذا نفی الاسماع المذكور فی قوله تعالی لا یسمع  
 الصم الدعا لایکما لا یخفی علی الفطن فما ذکره ذلک البعض من ان اتصال قوله تعالی انک  
 لا تسمع المونی بقوله تعالی و لا تسمع الصم الدعا اذا دلوا بدین و جمیعها بالعطف یرتد  
 التالیات الفاسدة ویؤید ما قلنا لان اسماع الصم هذه الایة ابعد انتهی مردود فافهم و استقم فی  
 بقصره مسلمین و تنفیة الوابین المادون الله تعالی قادر و اسماع من یشاء و انت لست قادر  
 بالاسماع کعدم قدرک علی سماع من فی القبور فالنفی هو القدرة بتحقیق و هذا مما لا یحوم الز  
 حوله و لایکره احد من مسلمین ان یتی خدامی تعالی قادر است بشنوا یدن هر کر اخوان و تو  
 نیست قادر حقیقی بر شنوا یدن چاکه قادر نیستی بر سماع آن کاس که در قبور هستند پس  
 در بنجامر اد نفی قدرت حقیقی است و این را هیچ مسلمانی ناکار نمی کند و علاوه آنکه من فی القبور  
 جسد عبادت و روح من متعلق بالقبر است فی القبر واحدی جسد را که فی القبر است  
 نیکوید پس در قدرت عدم سماع جسد لازم آمد و اما روح چاکه سمع واحد که در  
 خلقی بدن می داشت همچنان بلکه باید و از ان بعد موت یر و ارد فی موضع القرآن لمولانا  
 عبد القادر الدهلوی قدس سره ان الله یسمع من یشاء لمولانا من سنا ما می بسکو چای  
 و ما انت سمع من فی القبور و اور تو بنین سنا فی والا قبر من پڑ و نکوان انت الانذیر تو



۱۲۹  
 نوہن ہی لڑو کی خبر پہنچانی والا تھا اور فرمایا تو نہیں سنا تا قبر میں پڑو لگو اور حدیث  
 کہ مردوں سے سلام علیک کرو وہ سنتی ہیں اور بہت جگہ مردی کو خطاب کیا ہی اس کے  
 حقیقت یہ کہ مردی کی روح سنتی ہی اور قبر میں پڑا ہی دہڑوہ نہیں سن سکتا ہی نہ ہی  
 نیز ازما سبق واضح شدہ کہ مقصود درایت مذکورہ تشبیہ کفارست بموتی در عدم اجابت  
 حق والا کفار سماع داشتند لیکن چون اجابت دعوت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نکردند  
 پس مانند موتی شدند در سماعت اقوال الزمان و ندادن جواب بطوریکہ مفہوم احیاء  
 و توضیح بنیقام انقا مذکور شد فقیر و تدبر و نیچ منکران سماع اموات مسجدیت ام المؤمنین  
 عائشہ صدیقہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا متمسک شدہ از صوات منکرہ سمع خراشی میکنند باین  
 تقریر کہ حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا کفار فرمود و سماع موتی را متمسک نمود بقول و تعالیٰ  
 انکم لا تسمع الموتی و سلم نہشت حدیثی را کہ در حق قتلی بدر و وارد شدہ و از ان صراحتہ  
 ثبوت سمع اموات می شود چنانکہ تفصیلش در مابقی لائح شدہ بلکہ رو کر آن حدیث را  
 باین طریق کہ وہم شد بن عمر فرمود عنہ را کہ سمع را بجای علم گفت و رسول خدا صلی اللہ علیہ  
 وسلم لیسعون نفرو بلکہ لیسعون ارشاد کرد عن ہشام بن عروہ عن ابن عباس رضی اللہ عنہما  
 عنہا قالت انما قال النبی صلی اللہ علیہ وسلم انہم لیسعون الان ان ما کنت اقول بہم حق و قد  
 قال اللہ تعالیٰ انکم لا تسمع الموتی پس اولاً بشروح حدیث مانند نسخ الباری و  
 کرمانی قسطلانی مرجعت باید کرد کہ علما با انکار حضرت ام المؤمنین رضی اللہ عنہا چہ معاملہ  
 کردہ اند تفصیل مقام انکہ علما محققین از حدیث ام المؤمنین رضی اللہ تعالیٰ عنہا بچند وجہ  
 داده اند اول انکہ حضرت ام المؤمنین رضی اللہ عنہا از الفاظ حدیث ما اتم با سمع لما اتوا  
 منہم کہ علیہ السلام عنہا بعد از عمر و ابو طلحہ و انس بن مالک و بن مسعود رضی اللہ عنہم

تفصیل  
 مقام  
 ہشام

ثبت شده انکاری نفی موده اند بلکه حضرت صدیقه فاطمه علیها السلام انکار کرده این را  
 که حدیث مذکور محمول شود بر معنی متعارف سماع که عبارت است از اجابت حق چه در وقت  
 غرض صاحبها بصلوة الشاهرا که سماع آیات و مواظبت مذکور شده مراد از آن نفس  
 نیست بلکه مراد از آن ثمرات سماع و تمییل مضامین است و شود این دعوی سابقا از تفاسیر  
 معتبره ذکر گردیم و خلاصه اینست که در کلام الهی سماع آیات و مواظبت که در متون  
 مفسر گردیده نفی آنها که مدعی کفار شرار بطریق تشبیه باموات یا بلا تشبیه جاری شده  
 مراد از آن سماع نفیاد اثبات آثار و ثمرات آن هستند و شکی نیست که اگر قول صلی الله علیه  
 و آله سلم ما انتم باسمع بحیث بر اجابت و انقیاد محمول شود لازم آید که کفار در عالم  
 بصورت ایمان متصف شوند و در مصورت تعارض او با کرمه انک لا تسمع الموتی و ما  
 بسمع من فی القبر متحقق شود و لهذا حضرت صدیقه فاطمه علیها السلام که مجمع فهم و ذکا بودند و  
 غوامض علوم غوامض میفرمودند مقصود حدیث مذکور را باین طرز ارشاد کردند که مراد  
 از سماع معنی متعارف او نیست بلکه مقصود از آن علم است و همین تقریر در ذخیره جاری در  
 قول حضرت صدیقه فاطمه علیها السلام تصریح است قالت انما قال النبی صلی الله علیه و آله سلم انهم  
 لیسلمون ای ارا من قوله ما انتم باسمع منهم العلم و سماع نفسه لا سماع الذی یرتب علیه  
 پس تشکیک منکرین منقطع گردید و حجت بختین منحل شد که فی بعض الرسائل و دوم آنکه از  
 عروه فی الله عنه که حدیث مذکور را از ازام المؤمنین نظر الله عنهم راویت کرده و گفته است که  
 مراد حضرت عائشه علیها السلام از آیه کرمه انک لا تسمع الموتی نیست که در دنیا بعد از خل  
 ایشان در روز سماع نخواهند کرد و یعنی مقصود حضرت عائشه علیها السلام اینست که حق تعالی  
 نفی سماع کفار میکند و قیامت که داخل خواهند شد در روز و مؤید اوست قول وی تعالی در

توضیح

انبیا و هم فیها لایسمعون یعنی کفار در دوزخ کلام کسی نخواهند شنید یا بسبب غل و شکر و  
 دوزخ خواهند کرد و یا به سبب عذاب کلام یکدیگر مسموع نخواهند کرد و یا حقیقت سماع در  
 دوزخ نخواهند داشت و باین تقدیر و تاویل انکار حضرت ام المومنین حضرت عیسیٰ علیها السلام  
 او بآیات قرآنی مخالف کلام صحابه و علما محققین نیست و این جواب مجروح و مقدوح  
 است چرا که قول ام المومنین علیها السلام که ابن عمر علیه السلام را درم شده که بجا می‌گویند  
 لایسمعون فکر کرده باشد با و از تاویل مذکور کما لا یخفی قال ابن حجر فی المستدرک  
 فی شرح قول البخاری لیس قول حین تروا مقاعد هم من النار القائل یعود و یرید ان یتین  
 مراد عایشه علیها السلام و اشار الی ان اطلاق النفی فی قوله تعالی انک لاسمع الموعی مقید بقرائن  
 فی النار و علی هذا الامعارضة بین انکار عایشه علیها السلام و اثبات ابن عمر علیه السلام که اتفاقا  
 توضیح فی مجتاز لکن الروایة التي بعد بن تدل علی ان عایشه نفرستاد عنها کانت تنکر ذلک  
 طلقا لقولها ان احديث انما هو لفظ انهم لعلیون وان ابن عمر علیه السلام و هم لیسسمعون کذا  
 فی الطریقة الوسطی سوم آنکه روایت الفاظ حدیث از اکابر صحابه که در بدر حاضر بودند  
 بقول است و انکار حضرت ام المومنین علیها السلام با جتهاد خود مقابل اکابر صحابه با وجود  
 عدم حضورشان در غزوة بدر غیر معتبر و هذا مما نض علیه الامام النعمانی فی شرح  
 صحیح مسلم تحت قوله علیه السلام ان المیت لیعذب ببکاره الله غایه و کریمه انک لاسمع الموعی  
 ما انکم یسمعون فی القبور با قول حضرت صلی الله علیه و آله و سلم ما انتم باسمع احديث من کز  
 فارضی ندارد چنانچه تفصیلش در مابقی مذکور شد قال ابن حجر فی مستدرک الباری  
 شرح صحیح البخاری جمهور العلماء قبلوا حدیث ابن عمر و قالوا و قالوا معنی الکریمة الام  
 سما عا ینفهم اول السمع فهم الا ان یشاء الله تعالی غرض و قال العلامة الکرامی فی الباری

سوم  
 ۳۹۰

فی شرح  
 صحیح البخاری  
 ۳۹۰

اللہ تعالیٰ سمعیل کان عند عائشہ نظر اللہ عنہا من الہم الذکار وکثرة الروایۃ ولفوض  
 غرض حکم عالم فرید علیہ لکن لاسپیل الی رد روایۃ الثقة الانص مثلہ یدل علی المنسوخ  
 او تخصیصہ او استحبابہ تکلیف وجمع بین الذی المکررہ واثبتہ غیر ما ممکن لان قولہ تعالیٰ انک  
 لا تسمع الموتی لایانی قولہ صلی اللہ علیہ وسلم انکم الآن لسمعون لان الاسماع ہوا بلاغ لاصوت  
 من المسمع فی اذن سامع فائدہ تعالیٰ ہوا الذی سمعہم بان الہم صحت بی صلی اللہ علیہ  
 سلم بذکرہ واما جوابہا بانه انما قال انہم الآن لسمعون فانکانت سمعت ذلک فلا ینانی و  
 لسمعون بل یؤید ہا قال السہیلی ما محصلہ انہ اذا جازان کیونوا فی ملک احاطہ عالمین  
 جازان کیونوا سامعین وذلک اما باذان رؤسہم او قلنا ان الروح یعاد الی الجسد  
 بعضہم عند السوال وہو قول اکثر اہل السنۃ واما باذان القلب او الروح علی مذہب  
 من یقول بتوجہ السوال الی الروح من غیر الرجوع الی الجسد او بعضہ انتہی یعنی گفت  
 اسمعیل کہ بود نزد عائشہ رضی اللہ عنہا از فہم و ذکا و کثرت روایت و غرض و غرض  
 علوم نچہ زیادہ بران متصور نباشد لکن نیست را ہی بسوی رد کردن روایت ثقہ  
 مکررہ کہ مثل او باشد و دلالت کند بر نسخ یا تخصیص یا استحالة آن پس چگونہ و  
 حال آنکہ تطبیق میان چیزیکہ نگار کردہ است اورا عائشہ رضی اللہ عنہا ثابت کردہ است  
 اورا سوای او ممکن است چہ آیہ کریمہ انک لا تسمع الموتی بامقولہ طیبہ حضرت صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم انہم الآن لسمعون منافاتی ندارد بریر کہ اسماع عبارۃ است از رسانیدن  
 آواز از جانب شنوائندہ در گوش سامع پس حق سبحانہ و تعالیٰ بشنوائندہ کفار  
 باین طور کہ رسانند او شان را آواز پیغمبر صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و پیغمبر حضرت  
 ام المؤمنین عائشہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا فرمودہ اند کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم فرمود انہم

الآن سلیمون پس اگر حضرت ام المومنین عا<sup>ل</sup>یه الله عنہا این کلمات طیبات را از زبان فصیح  
جناب سالت مآب صلی الله علیه وسلم شنیده باشند پس باقول آنحضرت تسبیح میکنند  
اکابر صحابه ثابت شده تنافی ندارد بلکه مؤید این روایت است چه جائز است که کفار  
در آن حالت صفت علم و سمع هر دو حاصل باشد و جواب چهارم در متن باین عبارات

مذکور شده و ثانیاً چون عبارت بیضاوی الروح یقی بعد الموت در آنکه و علیه جمهور

الصحابه تصریح است در اثبات سماع اموات پس نکاوید و فردا زحما قابل اخذ و ثابت  
نباشد آیاتی نمی گویند عباس<sup>ع</sup> الله عنہا تجویز معنی و فضل فی الصرف و غیر آن مؤید است  
اگر کسی بقول شان عمل نماید بضاف باید کرد که علما در حق او چه خواهند گفت و این  
انکار حضرت ام المومنین عا<sup>ل</sup>یه الله عنہا قصه معراج جسمی را وحمل کردن آن بر حالت مقام  
معتبرند ششند چه مخصوص طعه و روایت مشهوره مقدم است بر قول صحابی پنجم آنکه سخنان

بعضی علما آنست که ام المومنین عا<sup>ل</sup>یه الله عنہا از انکار سماع موتی رجوع نموده اند فی الموات  
الدینیه فی المغارسی لابن سحاق بر وایه یونس بن کثیر بسناد جدید عن عائش<sup>ه</sup> بنصر الله  
عنها مثل حدیث ابی طلحه<sup>ع</sup> ریفه ما نتم باسمع لما اقول منهم و آخرجه الامام احمد بسناد  
حسن کمال محفوظا و کما انها حجت عن الانکار لما ثبت عندنا فی روایه ابو لایصحابه  
گویند ما لم تشهد لقضه نهی و مؤید اوست بعضی معاطات حضرت ام المومنین عا<sup>ل</sup>یه الله عنہا  
عنها<sup>ع</sup> که تفصیلش در متن مذکور میشود و ثالثاً در کتب احادیث معاینه باید کرد

حضرت ام المومنین عا<sup>ل</sup>یه الله عنہا بموت چه معامله میدهند حال آنکه حدیث همین

باب بایست شنید در کتب شریف از حضرت ام المومنین عا<sup>ل</sup>یه الله عنہا مروی است که

كنت ادخل هیئته الذی فیہ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم و انی و ضعیف لکرمی و اقول نا

بنور و جی ربانی علماء و فن عمر معتمد ما و خلعت الا و انما شد و دة علی ثیابی حیات من عمر و راه احمد  
 یعنی فرمود عایشه رضی اللہ عنہا کہ داخل میشدم بخانه خود کہ در آن رسول خدا صلی اللہ علیہ  
 سلم مدفون شده در حالیکہ من پارچه خود را می گذاشتم و می گفتم کہ این شوهر من و پدر من  
 هستند پس ہر گاہ کہ مدفون شد عمر رضی اللہ عنہ با او شان پس بخدا سوگند کہ داخل نشدم  
 اینجا کہ در حالیکہ پارچه را را بر خود می بستم بنا بر حیا از عمر ازین حدیث صاف لایح می  
 کہ تمام المؤمنین غفر اللہ عنہا موت را شعور و ادراک و رویت کہ مدارت تیر بر است  
 بھل و تحقیق است و اما التا ویلات الرکیکۃ التی اوردا المنکرون فی ہذا المقام فما لا یغنی  
 ان تذکر فی ہن الرسالہ فانہ لیس ذکرا الا التطویل و الاسباب کما لا یغنی علی اولی الالباب  
 و انجہ ایہ محدثین در شرح این حدیث نوشته اند انکہ باید شنید مضمون صمیمت را  
 باید نہت قال الشیخ الاجل المحقق الدہلوی رحمہ اللہ فی ترجمہ مشکوٰۃ درین حدیث دلیل  
 واضح است بر حیات میت و علم و معنی نیز وجہ است احترام میت بر زیارت کنندہ و  
 خصوصاً صاحبان و مراعاة ادب بر قدر مرتبایشان چنانچہ در حالت حیات ایشان  
 بود انتہی و قال السید شرح مشکوٰۃ و فی ہذا الحدیث دلیل پن علی ذکر من انہ یجب  
 اہل القبور و تنزیل کلہم نزلہ ما ہم علیہ فی حیوئہم من مراعات الادب معہم قدر ما تبہم و قال  
 الطیبی فی شرح ہذا الحدیث و ینبغی للزائر ان یدفون القبر قدر ما یدفون صاحبہ فی حیوئہ  
 لورارہ اداره و در نظام حق ترجمہ ہست مشکوٰۃ شریف مسطور است  
 دلیل ہی اس پر کہ لحاظ میت کا کرسی وقت زیارت کی مانند لحاظ اسکی کی حالت  
 حیات اسکی من ابن ابی الدینانی سلیم بن عفرسی روایت کی ہی کہ وہ کوزی ایک  
 مقبرہ پر اور حال میں کہ او کوز و رکاب شایب لگا ہوا تھا پس کہا گوگون فی الذکوٰۃ

که او ترک پشیاب کرد و کما سبحان الله متسم بهی الله کی من جیا کرتا ہوں مرو و ان ہستی جیسی کہ جیا  
 کرتا ہوں زندون می ششم آنکہ محقق دہلوی رح در ترجمہ شکوۃ شریف باین طور جواب افادہ  
 فرمود کہ در اینجا سخن دیگر است کہ فرضا اگر از ثبوت سماع تنزل کنیم باعتبار آنکہ سماع بجا سماع  
 می باشد و سماع بخبرانی بدن خراب شدہ بگویم از نفی سماع نفی علم لازم نمی آید و علم برفع بود  
 و ادباقی است پس علم بصبر است و سموعات حاصل باشند نہ بروجہ ابصار چنانکہ بعضی متکلمین بسمع  
 و بصر الله تعالی را با علم بمسموعات و مبصرات تاویل کرده اند و تحقیق وارو شدہ اخبار و آثار در علم  
 موتی باحوال زیارت کنندگان و شناختن ایشان اما آنکہ آمدہ کہ زیارت روز جمعہ محبوب است  
 زیرا کہ درین روز علم میت اتم و کامل میباشد و احوال زائران بر ایشان کشف و ظہر می شود  
 و نیز شک نیست در حصول علم مرعوی را در بروز و آخرت بحقیقت دین اسلام و احوال آخرت  
 چنانکہ عائشہ رضی اللہ عنہا گفتہ و متفق علیہ است در مراد بحديث پس ممکن است علم باہل انبیا و اہل نبیا  
 و حیت دلیل بر زوال این علم و نیسان با وجود بقا و روح و آمدہ است کہ کافران تمنا نمودند  
 برای عود دنیا و نیز آمدہ است کہ چون میت از سوال منکر و کبیر جواب بخیر و بد و رحمت یا بد از رو  
 می گوید اسی کاش کشنی شد کہ خبر کن باہل من کہ در حتم و خوشم و با بجلد کتاب و سنت مملو و  
 مشحون اند باخبار و آثار کہ ولالت می کنند بر وجود علم بر موتی را بدینا و اہل آن پس منکر  
 نشود و آن را کہ جلال اخبار و طبعی منکر دین نہی و باید دانست کہ منکران سماع اموات چند  
 آیات و عادت و روایات نقیبہ استدلال می گیرند و بر دعوی خود بران و اثن می پندارند  
 اما آیات فہما قولہ تعالی و ہوالذی تیوفکم باللیل الآیہ افاد فخر الملة والدین فی التقیہ الکبیر  
 المعنی انہ تعالی تمیتکم منقوتی نفوسکم الی بہا تقدرون علی الادراک کما قال جل جلالہ صد تیوفی الار  
 جین بہا و الی لم مت فی منامہا و اللہ جل جلالہ یقبض الارواح عن النصف کما یقبضہا

جواب

فصل در بیان  
 و اخباری

جواب

راوی

بالموت انفسه في انوار التميز فيكون فيه ويراقبكم يستعير في سن الموت لما بينهما من اشتراك  
 في زوال الاحساس والتمييز فان حيله قبض لشيء تمامه انتهى ومنها قوله تعالى الله يتوفى الانفس  
 حين موتها الآية في انوار التنزيل اي يقبض الارواح عن الابدان بان يقطع عنها  
 وقصر فيها اناطها وابطانها وذلك عند الموت او طارها فقط وهو في النوم وبارك  
 عن ابن عباس رضي الله عنهما ان في ابن آدم نفسا وروحا بينهما مثل شعاع شمسه فالنفس التي  
 بها العقل والتمييز والروح التي بها النفس والحيات فيتوفيان عند الموت ويتوحدان في  
 عند النوم قريب مما ذكرنا انتهى فظهر من هاتين الآيتين وتفسيرهما ومما قال ابن عباس  
 رضي الله عنهما ان الروح تتوفي عن الابدان عند الموت بالكلية ولا تصرف للموتى ولا تلم  
 لتوفي الانفس التي بها يتعلق العقل والتمييز ولما كان توفي النفس وحدها مع بقا الروح مانعا  
 عن السمع والبصر وغيرهما كما تجد في المنام ما دام هو باق فما ظنك عند توفي النفس والروح  
 معا هذا ما ذكره بعض حلقه عرش الفتاوى فطلبه جنود الوهم يعني ان جملة است قول او تعالى  
 هو الذي يتوفىكم بالليل ولعلكم باصبرتم بالله ان ينزلكم فيه لتقضى اهل مسمى ثم اليه مرجعكم ثم ينزلكم  
 بالكنتم تعلمون يعني واوست ان قبض روح شما يكند شب يعني وقت نوم وبيد انچه  
 كسب كرايد بروز باز برمی انيز و شمار ادر روز با انجام رسانيده ميشود وبيد معين باز  
 بسوی او باز گشت شماست باز خبر و بشمار انچه ميگريد بگذراني استج الرحمن بمرحمة  
 و رئيس المظالمين و تفسير كبير افاده فرموده كه حق سبحانه و تعالی در خواب ارواح را بر نفس ميگذرد  
 و از تصرفات باز ميدارد همچنانكه در حالت مرگ قبض ميكنند آنها را و باز ميدارد و از تصرفات  
 و در تفسير چنانچه مي رقوم است كه خواب و مرگ مشترك اند و در زوال دورا كه و امتياز و در جملة  
 است قول او تعالى الله يتوفى الانفس حين موتها التي لم تمت في منامها يعني كسب التي

توضیح

توضیح



قتی علیها المیت ویرسل الاخری الی ابل سسمی ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون لغین خیرا  
 ارواح میکنند نزدیک موت آن و آن روح که مرده است متبض آن میکنند نزدیک  
 آن پس نگاه میدار و آن را که حکم موت کرده است بروی و میکند و آن و دیگر  
 با وقتی معین هر آنکه در عقیده نشانه است برای قومی که مایل میکنند و در تفسیر موضع تفسیر  
 مسطهر است بنده من کجای این جهان است این آخر کا معلوم می نمایند این جهان کجاست  
 جیسی موت من اگر بنده من کجاست گوی و می موت می گوی جان و ده می حکم خوش  
 و در یک جان پس دم چلبای او بنفین او چلبای من او که با نامضم می باشد و ده دوس  
 می و ده موت می چلبای کجاست می و در تفسیر میضای می مرقوم است که حق سبحانه و تعالی  
 ارواح را قبض میکند از بدنهای بانیطر که منقطع میشود و تعلق و تصرف ظاهری و باطنی  
 ارواح از ابدان در حالت مرگ و اما وقت خواب پس موقوف میشود و تصرف و تعلق  
 ظاهری و باطنی میماند تصرف و تعلق باطنی با تجله از هر دو آیه کریمه و از تفاسیر معتبره لاشده  
 که ارواح را بعد از مرگ میچکونه تعلق و تصرفی با ابدان باقی نمیماند و موتی را تصرف و تفسیر  
 حاصل نیست و اما بحجاب عن بنی الاوادم الرکیکه فخلی غایه الاجلار فان المراد من تبض  
 الارواح عن التصرف بالموت کما فی علیه ترسل لمکلیمن ان التصرفات المخصوصه لملکة  
 با ابدان کالاست الضروریة تنقطع عن الارواح عند الموت ولا مشاجرة فی هذا الا  
 اصلا و ینال من زوال الاحساس التیمین الارواح بالموت هو زوال الاحاس  
 و التیمین نجین بالمشاعط اهره کانت او باطنه کما سمع باب سامعه و الرویه بالبعاسرة  
 و تخیل بالمتخیلة و لا مریة فی تقدانها عند الموت و نه هو المراد بانقطاع التعلق و التصرف  
 الظاهر بین و الباطن عن الارواح فی حالة الموت اما قرع سمعک انه لو کان المراد

بحجاب

مولا فتشاع الما بحيث لا يكون الما روح نحو من التصرف والتعلق بالابن لا بالاب  
 التسليم التعذيب في القبر التي تستنسخها سابقا بالآيات والا حاديث واجماع السنة  
 اجماعا كثرهم الله تعالى ان هؤلاء يقولون انهم على خلاف ما توهمه ذلك بعض فاستمع  
 لما نطقى عليك لا تكن من افراب الصم والبكم والعوى فاعلم انه افاد فخر الملكة والدين حمته  
 في تفسير الكبير من ان القادر الحكيم يرتفع جوهر النفس بالبدن على ثلثة اوج احدا  
 ان يقع ضوء النفس على جميع اجزاء البدن ظاهرة وباطنية وذلك هو اليقظة واثباتها  
 يرتفع ضوء النفس عن باطن البدن بالكلية وهو النوم واثباتها ان يقع ضوء النفس على  
 باطن البدن بالكلية ولكنه ينقطع تعلقه بضعفه عن ظاهر البدن بالكلية وهو الموت  
 ثم قال في ذلك التفسير الموت والنوم يشتركان في كون كل واحد منهما يوفيان النفس  
 ثم يميزا كل واحد منهما عن الآخر بخواص معينة ومثل هذا التمييز عجيب لا يمكن صدوره  
 الا عن القادر الحكيم ثم بعدوا في شرح الفقه الاكبر لمولانا على القاري رح الليردخ بالبدن  
 تعلقات منها تعلقات بحال النوم فتلحق من وجه وفارقه من وجه ومنها تعلقات به في  
 فانيها وان فارقه وتجردت عنه لكنها لم تفارقه كلياً بحيث لا يبقى لها اليه اتصالات  
 فانه درودها اليه وقت سلام لم عليه انتهى وقال صاحب المدارك العاليتي في  
 المدارك عن سعيد بن جيران ارواح الاحياء وارواح الاموات تلتقي في المنام  
 فتعارف فيها ما شاء الله ان تعارف فيمسك التي قضى عليها الموت يرسل الله تعالى الى باب  
 الى انقضاء مدة حيوتها وروى ان ارواح المؤمنين تعرج عند النوم في السماء فمن كان منهم  
 طاهراً اذن له في السجود ومن لم يكن منهم طاهراً لم يؤذن له فيه انتهى وفي شرح الصمد ورد  
 اهل الملل من المسلمين وغيرهم الى ان الروح تبقى بعد موت البدن خالف فيه الفلاسفة

من اجل  
 النفس  
 تعلق  
 على

روح  
 تعلق

روح

روح

و لیکن ما قوله تعالیٰ کل نفس ذائقة الموت والذائق لا بد ان بهمی بعد المذوق و ما تقدم فی هذا الکتاب  
 من الآیات و الاحادیث فی بقاها و تصرفها و تغیرها و تنبیهها الی غیر ذلک ال علیها انتهى  
 فقابل لا تعجل فان مفسد قلة التامل اکثر من ان یحیط بانطاق البیان کما لا یخفی علی من له  
 ادنی سکتة و عرفان تلخیص مقام آنکه جواب از او بام ریگه منکرین نیک ظاهر است چرا که هر  
 انقطاع تعلیق ارواح از ابدان و باز ماندن اینها از تصرف که باینها می داشتند نیست که  
 تعلقات و تصرفات مخصوصه که ارواح را در حالت حیات با ابدان حاصل بود مانند  
 تغذیه و تنبیه و خواب و بیداری و اکل و شرب و غیر اینها وقت مرگ تمامها منقطع شدند و اثری  
 از ان باقی نمانده و همچنان مراد از زوال احسان نیست که حس و تمیز که بواسطه ظاهر بی باطن متحقق بود  
 آنها بکام مرگ رو بزوال آورند و نشانی از آنها نمانده و عاقلی در انقطاع تعلقات  
 مخصوصه بدینه وقت موت انکار می و نزاعی نمی کند و کی نیست و آنکه از انقطاع تعلقات  
 مذکوره لازم نمی آید که هیچگونه ارواح را تعلقی با ابدان سوا می تعلقات منقطه مانند شعور و سمع  
 و شناختن زائران و متوجه شدن ارواح بحال ایشان باقی نماند تا تو هم منکران با خیال  
 رسد و الا انکار غداق قبر و تنعم قبر لازم خواهد آمد چنانچه تفصیلش سابقا مذکور شده  
 و مؤید اوست آنچه امام فخر الدین رازی رح در تفسیر کبیر افاده فرموده که نفس با بدن  
 سه تعلق حاصل میشود نخستین آنکه روشنی نفس بر جمیع اجزای بدن بحسب ظاهر و باطن  
 شده . . . این تعلیق در حالت بیداری دست میدهد دوم آنکه روشنی نفس بر اجزای  
 با عبا ظاهر باقی ماند مانند تنفس و حرکت نبض و نهضام طعام و روشنی او از باطن  
 بدن انقطاعی پذیرد و این حالت از خصائص خواب است سوم آنکه روشنی نفس بر  
 باطن بدن محیط شود و از ظاهر بدن منقطع گردد و این حالت وقت مرگ بحصول می

نفس را با بدن  
 سه تعلق حاصل  
 می شود

بخامد و در شرح فقد اکبر کور است که اگر چه روح را از بدن در عالم برزخ متارفع است و  
 لکن تجرد نام حاصل شده بلکه فی الجمله تعلقی معنوی و خصیصیت باطنی با بدن باقی است و  
 جاست که وقت زیارت زائران و سلام کردن ایشان روح میت بسوی بدن  
 میشود و سلام و کلام حایمی شنود و فی التفسیر انفریزی منسوبه و بطلان مزاج همه بدن  
 واقع شده است نه بر روح آری روح را بر اسی تالم و تمانه و جانی و اعمال و احساس تعلقی  
 بدن خودش باید و دیگر مثالی و را تعلقی تدبیر تصرف و تغذیه و تمییز میدهند  
 و ایضا فی ذلک التفسیر چون آدمی می میرد روح را از بدن جدا میشود پس موت معنی عدم  
 حسن و حرکت جسد را بجداتی روح رو میدهد و روح را اصلا تغییر نمی شود و چنانچه حاصل  
 قوی بود حالا هم هست و شعوری و ادراکی که داشت حالا هم دارد بلکه صاف تر و روشن تر  
 است و منها قوله تعا و کالذی مر علی قریه الا یتة قال بعض متفکری آثار الفلاسفة سخن تشبیه بدن  
 بعد الموت ثم تسل عما جری علیه فی حاله بحیوة کما قال الله تعا و کالذی مر علی قریه و  
 حادیة علی عروشها الی قوله تعالی ان یتة علی کل شیء فیرفلو کان سمعاً بصیراً بعد الموت کما کان  
 فی حیوة لکان عالماً بحدثة بینه و لم یکن غافلاً عما جری علیه علی حماره و لما جهل انه کم مرة طلع  
 الشمس علیه و غوبت و لم یفعل بعد لبعث ما قال بالظن فقیهین ان المرء بعد الموت لا یدرک شیان  
 الامور الدنیویة و کفی بالآیه حجة علی من توهم کونه سمیعاً بصیراً و لا ادری ما حلیم علی بدیهت  
 یرغمون به و یبعد عن الفضل جدا و مخالف للنفی و لا یتفکرون فی انفسهم ان یتة حراتی سی  
 آلات الامور الدنیویة سلبت بعد الموت تکلیف لسمعون و یصرون بغیر ما یتی بکلمات  
 الرکیبة لا یخفی علی من جهلت سریرته علی الانصاف و تجنب بعزیزة القویمة عن الاعتسا  
 ان الادراکات لمخصوصة بالاجا و تنقطع رأسا بعد الموت و لا غرو فی ان العلم المتعلق بحد

روح که بدن  
 بسوی بدن  
 متوجه میشود

تشبیه تشبیه بدن  
 تشبیه تشبیه بدن  
 تشبیه تشبیه بدن

١٢١  
 ما شمس غروبها وتفرق غمام بحار وخط الطعام وشباب من البغرة تعيين ملامح  
 امرئ تبيل تلك الاوراكات التي لا كلام فيها ومن ثم صرح ترين المستكين في تفسيره  
 بان الميت بعد ان صاحبا لا يعلم مدة موته طويته كانت او قصيرة ويعتصده ان قلب النبي  
 لا ينم كما يستيقظ استشرادنا وانما يعرض كيفية النوم كمرميتة ومرو  
 من صلاته ان يري في ذلك ما لا يعلم انما يعرض كيفية النوم كمرميتة ومرو  
 من صلاته ان يري في ذلك ما لا يعلم انما يعرض كيفية النوم كمرميتة ومرو

لم یسند و انظر الى حمارك و تخلك آية للناس انظر الى العظام كيف نشت انظر الى الحمار  
 فلما تبين له قال اعلم ان الله على كل شئ قدير يعني يانيدى شخصى اكه كشت برى  
 افتاده بود و بتفت هاسى خود تهرجم كويدان شخص غري بود و گفت چگونه زنده كندى  
 هذا بعد مردن اين پس مرده كرد او را خدا تعالى صد سال بعد از ان  
 گفت چه قدر بزرگ كردى گفت درنگ كردم بكمه زرينا پار زار و گفتم بكمه  
 كردى صد سال پس به بين بسوى طعام خود آشاميدنى خود كه متغير نشده و بين  
 بسوى دراز كوش خود ميخواهيم كه كروايم تر انشانه براسى مردمان و به بين بسوى خوا  
 چگونه جنبش ميدهم تر بعد از ان مى پوشايم بران كوش را پس چون واضح شد  
 اين حال گفت بيقين ميدانم كه خدا بر هر چيز تواناست كه انى مستح الرحمن ترجمه لقرا  
 و در تفسير سيني مسطور است كه كذ زنده بر ديه خراب غري بود عليه السلام كه تور خط  
 دشت و از اكابر حبار بود بخت نصر بعد از خرابى بيت المقدس او را اسير گرفته ببا  
 او ر و دوحى سجان او را از قيد كفار خلاصى از زانى فرمود و غير توجه به بيت المقدس  
 متود و موضعى بس ويران ديد و در خنان نجاميه دار بود و قدرى بنجر چيد و مقدار  
 الكور باز كرد و در سايه ديوارى قرار گرفت و بنجبرى خند بخورد و الكور را الفصوده  
 پاره بياشاميد و بقيه در خيك ريخت و دراز كوشى دشت پرش خود به بست و  
 كليه بر ديوار كرده دران ديه ويران مى نگاشت چون آن ديه ابنايت خراب  
 قال انما يحيى الاية المرام از اين آيت شريف لايح ميشود كه مرده را جمع و بصير حاصل  
 ميسد چه بر تقدير حصول انبهاى بايست كه از موت موت او را اطلاعى ميشود  
 و نيز از حقيقت عدم تعير طعام و شرب يعنى بنجر و شيره الكور كه مى ميدنند و انون

بیشتر است و میگوید که در اوقات مخصوصه بدینه و تعلقات حاسه بدنه است  
و حرکت و سکون و تغذیه و تنبیه و مکرستین بخشیم سرور عالم بزرخ منقطع  
بیشتر است و در گذشتا کردن اوقات طلوع آفتاب و غروب آن و نشاء  
بیشتر است و غیر معافه شربت و امینه کردن سخنهای متفرقه از نفس و در اوقات مخصوصه  
در گذشتا نشاء و تکیه بر تفسیر کبیر قضیه نموده که مرده بعد از زنده شدن  
میتواند ماند و نظایرت که از انقطاع و اوقات مخصوصه مذکوره لازم  
نمی آید که بچگونه ارواح را با بدن تعلقی باقی نمانده باشد بلکه آنها را تعلق خاص  
با بدن باقی میماند و همان تعلق مناط و ادراک و سمع و شعور است و این تعلق بسوی  
الات مخصوصه که بسبب فساد بدن خراب و برباد شده جداجی ندارد و مؤید او  
آنچه در شرح سفر السعاده مسطور است که آنحضرت صلی الله علیه و سلم میفرمود مرا در خواب  
خیال کنید هر چه شما میگویید نزد من می شنوم چشم من در خواب است ولیکن دل من بیدار  
اینجا شکالی آورده اند که اگر حال این است پس چرا آنحضرت صلی الله علیه و سلم در ایام  
التعبس خواب رفت و از طلوع فجر بیدار نشد تا نماز فجر فوت شد و بعد از بیداری آن را  
قضا کرد و خوابش آنکه دریافت طلوع و غروب کار چشم است لاجرم چون چشم در خواب  
باشد طلوع و غروب در که نکرده اگر چه دل بیدار است مثلاً شخصی بیدار است و در خواب  
در پرده افتاده طلوع و غروب در نیامد پس بیداری دل با عدم ادراک طلوع و غروب  
مستلزم در نیامدن آن نیست و در خواب بیداری دل کفایت ندارد و  
بلکه و نیز آید می دانم آن را آنچه در باب شرفیه مسطور است که چون اکثری از منکرین  
مرا در کتب شرعی علی سبیل الاستقصاء نداشتند و بر اقوال و فعال آنحضرت صلی الله علیه و سلم

علیه السلام و دیگر کلام و کمال اطلاعی نیافتند از آنجهت ثمرات حیات  
 به بدن حصر کردند که بر وی ترتب احتیاج خواب و خور و دیگر ضروریات و نبات  
 و ظاهریست که این چنین تعلق روح با بدن در عالم برزخ مفقود است پس حیات  
 برزخیه را حیوة ندانند و نمی فهمند که تعلقات روح با بدن الفاع متعده دارد  
 بخلاف آنها تعلقاتی است که موجب احتیاج بسوی امر در مرقومه نمی گردد بلکه بر آنها  
 سماع کلام حیا و کلام دیگر اموات ترتب می تواند شد پس ایشان به سبب نفی فهم  
 و عدم اطلاع بر خصوص شارع اموات را بمنزله جماد انکارند و غائب را که حیات  
 برزخیه است بر مشایده که حیات دنیویه است و ارواح را بر جسم قیاس کرده و  
 حیوة برزخیه علی الاطلاق راه انکار و رزق قال ابن قیم ان للارواح بالابدان  
 بیصح ان یعرض علیها مقعد یامن الخبثه والنار وان لها شایة اخر فیکون فی الرقیق  
 الاعلی و هی متصله بالابدان بحیث اذ سلم المسلم علی صاحب یرد علیه سلام و روحه فی  
 مکانها هناك و انما یتاتی غلطه من قیاس الغائب علی الشاهد فیه قد ان الروح من  
 جنس ما بعد من الاجسام التي اذا شغلت مکانها کلین ان تكون فی غیره و هذا  
 غلط محض و لا منافاة بین کون الروح فی طین او فی خبثه او فی سماء ان لها بالبدن  
 تعلقات یترک و یسمع و یصلی و یقر و الروح من سرعه تحرکه و الاتصال کلها یصح  
 و جهات القبر الی السماء فی اونی زمان و یشهد سی زاک . روح الزاتم تشهد فی  
 ابعث البسات و یسجد لیدین یذ العرش ثم و الی حرسه و فی سیر زمان انتهی بملخصه  
 باجماع حیات برزخیه حیاتی است که حکام حیات دنیاویه بران مرتب می تواند شد  
 مکرر شده و در کتاب عبادات که بر این ثواب اخروی مرتب گردد که آنها

بالابدان  
 الاصل



وانه من حيات مفقود واما باقى ثمرات حيات كه فدايها دفع  
 باع و در سرت همه آنها در حيات برزخيه موجود و هم كلامه بعنوان و منها قوله تعالى و  
 نفخ في الصور فاذا هم من الاجساد الآيه قال بعض الفيلسفين قد ثبت من هذا  
 ان امره بعد و في القبور فافترق من الدنيا قال البضاوى فيه ترشيح و برزخ  
 و هم انما هم في عالم آخر اينما انتهي اى مع انهم كانوا امواتا هم  
 من الاموات هم من انهم كانوا اينما تم كلامه بالفاطه نحن تلقى عليك اولان المراد  
 من هذه النفوس النعمان الثانية اى نفوس البعث و من نفختين اربعون سنة و اينما انه قال الى بن  
 كعب ابن عباس و قبا و اما يقولون هذا لان الله تعالى رفع عنهم العذاب بين  
 النفختين فيرقدون فاذا ابشوا بعد النفخة و عافوا القومة و عو بالويل و قال بل الدنيا اى  
 الكفار اذا عافوا جهم و انواع عذابها صار عذاب القبر في جنبها كالنوم قالوا و اينما  
 بعثنا من مرقدا اينما في معالم التنزيل و عو مجاز الكفار جميعه يحدون فيها طعم النوم فاذا تبع  
 باهل القبور قالوا من بعثنا كذا فى المسند و اوردت هذا فتلقوا عليك ان تبعير الكفار عن  
 الموت البرزخى الذى هو عذاب القبر و ان كان للعذاب القبرى بالنوم حين بعثنا  
 كمال جهم و عذابها الكون عذاب القبر كالنوم فى بيت كذا و لا اختلاط العقول او كذا  
 راقدين فى القبر على تقدير رفع العذاب عنهم نفختين اى استدعى سلب الاموات  
 و شعيرة الاموات و انما راقدين اى عو بالويل و النوم كذا و كذا  
 مخالف للمحمية الدينية و النوم كذا و كذا و كذا و كذا و كذا و كذا  
 من الراقدين يعنى و اراهم استعمل اولها و نفخ فى الصور فاذا هم  
 من الاجساد الى ربه هم ينزلون قالوا و اينما من بعثنا من مرقدا اينما و عو بالويل

حجة الربيع  
 الحجة الربيع  
 الحجة الربيع  
 الحجة الربيع

اول  
 ثان

باب  
 باب

و صدق المثلون یعنی و بعد از چهل سال بدو در صور دیگر باره پس از آنکه ایشان از نور  
 پروان برآمده بسوی پروردگار خود می شتابند که بندهای وای بر ما را بکنجیت  
 خوابگاه ما این است آنچه زنده کرده بود خدا از بعثت و نشر است گفتند  
 در باب بعثت و خبر آنچه گفتند اما ما باور نکردیم و یکدیگرانی التفسیر یعنی بعضی مبتدیان  
 فلاسفه زعم کرده اند که از آیه کریمه ظاهر میشود که در کمال در عالم برزخ از ابر  
 و دنیا خبری ندارند بلکه غافل و اهل اند و نهند خود را در خواب می انگارند و صاحب  
 جان الله موت چشیده اند و از بدن انقطاع کلی دست داده جواب این شبهه باطله نیز ظاهر است  
 چه که فارغ موت برزخی را که عبارت از ادراک غلب و نکال است بجهت پریشانی و غفلت  
 عقل منکام مشاهده غلب و وزخ تغییر خواب کردند یا حقیقتاً او شان را میمان نفیحه  
 اولی و نفیحه ثانیه بسبب دور شدن غلب از آنها تا چهل سال که مدت فاصله میان  
 هر دو نفیحه است کیفیت خواب حاصل خواهد شد پس هنگام بعثت بعد از نفیحه دوم و معاینه کردن  
 قیامت بر زبان حسرت بیان جاری خواهند کرد که وای بر ما که بکنجیت ما را از خوابگاه  
 ما و ظاهر است که از تغییر موت برزخی خواب و یا از حال خواب ایشان را در میان نفسنجین  
 لازم نمی آید که موتی را بچگونه ادراک و شعوری بامور دنیوی و هیچ وقت باقی نماند  
 چه که حیات و خواب عالم برزخ مغایر است با حیات و خواب دنیا که امر تفصیل مراراً فرموده  
 و الاغفل تا نمیدانید بدان را آنچه از بعضی مشایخ منقول است در بعضی اشیا می بینید  
 و حضرت مولانا سید حسن علی هاشمی قدس سره در جوابی را اهل تصریح فرموده اند که  
 باجمله صحیح و ثابت عند تحقیق نزد جماعه کسب روایات و درایات احادیث اول  
 صحابه و تابعین و سلف صالحین اعاده روح بحسب و تعلق آن ببدن همیشه تنفیم

تغذیه پذیر و تعلق شعور و ادراک بحکمه مناسب اوست باقی ماند گردیده هنرین اهل یاد و

تعلق دینوی است و کلامی بطریق فرق عادت مانند تعلق دینوی موجود گرد و خلاصه

الهی و عالم قبر بطریقی علیحد است که منافی موت کدانی نیست چنانچه حیرت

نام غیر حیرت است متیقظ است و تحقیق درین باب است که قدر ششتر که حیرت در دنیا

نم و ساینده برابر است و در بعضی آثار و خصوصیات امتیازی یافته می شود

بهمچنین در مشرک در میان حی و بیت برابر است لکن امتیاز در بعضی آثار و خصوصیات

است مانند تغذیه و تمینه و تولید و سماع اموات کلام احیاء و بسیار از احادیث

به ثبوت رسیده و تفصیلش در مابقی باید جست تا آنکه متواتر بالمعنی شده و کلام موت

با یکدیگر و تعارف تر از نیز ثابت شده است و منحصراً منتهای قول تعالی و من ضل ممن یرید

الآیه قال البیضاوی لاهنم اما جمادات و اما عباد و مسخر و من شغلون باحوالهم ففیه

تفصیل کونهم غافلین عن الامور الدنیویة و من متوهمات بعض اهل الفیاض و من

علیک اولاً ان تعالی ین فیما سبق ان لقول بعباده الاجسام باطل من حیث انها

لا قدرة لها البتة علی الخلق و الایجاد و الایعدام و النفع و الضرر فالدلیل الاول

علی بطلان ذلک المذهب و اما مذکر الاجسام جمادات محضه فلا تستمع دعای

الداعین و لا تعلم حاجات المحتاجین و اما بحکم فالدلیل الاول بشاره الی نفی القدرة

و الدلیل الثانی الی نفی العلم و الاشارة الی نفی القدرة و العلم فبطل عبادتها بعباده اجسام

بکذا فی تفسیر الکبری الفخرانی و الدین و انما فی قول تعالی و من ضل بمن یرید

یکون احد الضل من المشرکین است و انما فی تفسیر الکبری الفخرانی و الدین و انما فی قول تعالی و من ضل بمن یرید



آنچه روز انجمن است قول او تعالی و من یصل من یدعون من ربه و الله یستجب له و یرزقهم  
 ما یرزقون غفلت که گویا گمراه تر از آنکه که بخواند چه رسد به دعا  
 اگر اجابت کند در هر قیامت نمی آید مشرک معبود یا پل خدا و او را دعوت نمی آید  
 بنو انداخته است از نظام نشود و بتان از خواندن بت پرستان بخیر اند و چون  
 می گویند ساریه ما را پس بگو که اجابت کند بدیخت کسی که از عبادت خدا غافل شود  
 اجابت کند در هر قیامت باز در هر روی توجه بجا و ما بنیا و ما شنوا آورد و بگذاشتی  
 همچنین در قیامت است که مومن است که معبودات باطله یا صنم اند که حقیقت حجاب  
 هستند یا بندگان خاص اند که در عالم برزخ با حوال بشارت مال خود شادان و  
 بسوی عتده بلکه اتفافی ندارند و جواب آواز فریادشان نمی دهند بعضی فلسفه  
 مزاجان زعم کرده اند که از اینجا بشکار می شود که موتی را در عالم برزخ شعور  
 و جمعی بامور دنیوی حاصل نیست جواب این تمویه باطل و تشکیک لا طائل نیز از اظهر است  
 زیرا که هر گاه مطلع شدن موتی بر اعمال احوال ایشان و شنیدن کلام و سلام  
 زائران از دلائل عقلیه و نقلیه که توضیح ما باقی اند که روشن لایح کرده پس  
 مشغول بودن تشو جان و مال و انکساف انفس و در نشان بجال مشرکین ضالین  
 لازم نمی آید که انسان را غفلت آورد که به امور دنیوی غافل نباشد و از همین جا  
 که ملا علی قاری در مرقات شرح مشکوٰۃ تصریح فرموده که همه مردم با سلام و کلام نهند  
 می شنوند و اعمال آنها را بر ایشان می بینند و می بینند و می بینند و بعضی رسائل  
 مسطور است که در دنیا می بینند پس اموات هم ادراک و حسی است آنها  
 و آنرا که کسی باطل می گوید که باطل است اموات و دیگر که بعد از ایشان را بر ایشان

جواب

فیه هم و ما سئل  
 و کلام زائد  
 می شود

وهم كره في كراهي باطلاع او تعالى وسجانه بلام سطره ويكره في در كتاب و لم  
 الميت يوزن في قبره ابو ذر في حيوة مذكور است الميت يبلغ من فعا في يد واقواهم  
 باطنية يحبه بها الله لمن ملك او علامة او دليل او ماشاء الله وتوهموا على ما  
 في الرقة الوسطى مقصود اثبات علم و ادراك است براي اموات خواه کسی بر قبور ایشان  
 بیان کند خواه ملائکه مردهای دیگر خبر رسانند بهر طرز امتون را اطباء از احوال  
 اینجا و علم و شعور حاصل است و اما الاحادیث الدالة على عدم سماع الموتى عندئذ  
 منها ما روى الشيخان عن ابي قتادة رضى الله عنه انه كان يحدث ان رسول الله صلى  
 الله عليه وآله وسلم مر عليه جنازة فقال استريح او سراح منه فقالوا يا رسول  
 الله ما السراح و السراح منه قال البعد المومن يستريح من  
 نصب الدنيا و اذا هال الى رحمة الله و العبد الفاجر يستريح منه العباد و البلاء و الشجر اذا  
 قد توهم بعض المتعصبين انه كثيرا ما يحدث في الدنيا من الامور التي يتالم المومن بها  
 فلو ذكرها المومن الميت لتالم بها و لم يتبق مستريحاً و قد ثبت من احديث استراحة  
 العبد المومن الميت من نصب الدنيا و اذا هال الى رحمة الله تعالى انتهت نحن نلقى عليك  
 اولاً ان المستريح هو الذي يطلب الراحة من نصب الحير و بعبه المستريح هو الذي  
 يطلب الراحة من نصبه و جهة الحديث مبين و مفهومة لذلك و شتم عليه ثانياً  
 قوله صلى الله عليه وآله وسلم البلاء و الشجر و الدواب يدل على سرية آثار منق الفاسق الى غير  
 من ايجاد و غيره كذا في شرح المصابيح اذا انقضت بذاته بغيره تميرت سائما من  
 الاحاديث بحجة ان الميت اذا اوصى بان يسكني عايناً بحد موته يكون مقرباً  
 اليه عه كما بهور اى جمهور و ان الاموات يترجون بادر اعمال الحسنات من الاعمال

وحيث

المراة للوكا  
 محو على الراجح

اولاً

ثانياً

و بگویم بایضا و شرافت و تادون با عالم هستی و ان الهی  
 علی القبر و وضع الراس علیه و بکسر غطر غلو کان الما و کما نحن فیست  
 تن من تعب الدنيا و اذا ما مطلقا لیلزم التعارض بین الاحادیث فلا بد لدفع  
 التناقض و تحمیل التطبيق ان یقضى بان المیت المؤمن یموت مرتین من الاولی الذی  
 فی الدنیا بخصوص احد کمالیلام و الضرب سیمیه لست بالقول ان استعمل  
 الراحه تکریمه بالقوة اشته نحوها و اما انصب الروحانی الحاصل بشارة بحکم  
 ان بشارة بعض اجزاء البدن غلا شک فی تحقیقه لست یج من الاحیاء فی عالم البرزخ بل  
 فادر که یعنی از جمله حیثانی که منکران سماع موتی بآنها مشک که زند حدیثی است که بخار  
 و مسلم از ابو قتاده صحیح الله عنه روایت کرده که گذر آیند و شد بر پیغمبر خدا صلی الله  
 علیه و سلم جنازه پس فرمود خضرت این میت یا راحت یا بند دست یا راحت یا الله  
 از وی پس گفتند صحابیت معنی مشرب و مستخرج من لیس فرمود و گفتند صلی الله  
 علیه و سلم کمبده مومن صالح راحت می یابد بیک ارتعب و رنج وینا و آزار دنیا  
 و اهل آن و میرسد بسوی رحمت خدا و بنده فاسق راحت می یابد از روی بندگان  
 و شهر با و درختان و بر زمین و نکان و خلاص می شود از شر و وی و دست  
 عباد خود ظاهر است که بایشان از وی آزار برسد اما مستحبت بلا و شجاء  
 در باب بجهت است که بوجود و مجور و ظلم حاصل میگردد و فساد در عالم و خلل  
 بر آن و اجزاء آن و همی سخاوت و تقالی به می دارد فاجبر پس این  
 کشیده و در زمین و در هر چه بر زمین است بکذا فی الرحمة و خلاصه مشک  
 منکرین بجهت که بکذا و در هر چه بر زمین است بجهت مومن در عالم برزخ

از پنج تب نامیت شده پس اگر او را در این عالم شعور و ادراک امور و نیز عقل  
 لازم آید که از ادراک امور دنیوی و مولیّه موزونیت مومن ایذا و اندوه و است  
 به استلحت بخت بدل شود و این خلاف منطوق حدیث مذکور است پس

مانند که جواب این رجم خفیه و توهم ضعیف اظهار من شمس است زیرا که جواب از احادیث  
 صحیح که سابق قلم دارا کردیم خوش شدن موقی بحجت اعمال حسنه احوال و اندوختن  
 کردیدن ایشان بسبب سیئات زندگان و تزیین اموات بر خدایا در صورت  
 ایضا پس اگر دید پس مراد از رحمت یافتن بنده مومن از پنج و آثار دینا که حدیث  
 مرقوم بران دلالت بر وضوح دارد و است که در عالم برنج از آزار دنیا که بالآت  
 جداییه و قوی بدین درجیات دنیوی حاصل میشود راحتی نصیب گشته و اما تلم  
 و اندای روح بشارکت جسم مثالی یا بعضی اجزای بدن بحجت ادراک و سمع امور  
 دنیوی و مولیّه موزونیت پس شبه نیست در حصول آن همه موقی را در عالم برنج و این

تقریر و پذیر تعارض و تخالف از احادیث مرقوم کردید فادرک و انصف و  
 ماروسی الترمذی و نسائی و ابن مایه و بی هر رة رفع الله عنه قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه و آله و سلم اکثر ما کرم الله من الناس ان المیت  
 لو ادرك من الامور الدنیویة ما یلازمه التذنی المسح و قد ثبت من التحدیث  
 ان البنی صلی الله علیه و آله و سلم سمی المیت و ان الله یخبر الخلق بالحق و یتقن نور السماع و  
 لو کره المکر و ان فاعلم ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دخل المسجد ففرقهی ناسا  
 یضوكون فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لو انکم تذكرون ان الله یستغفرکم عما  
 و تانیاً ان الامر فی قوله صلی الله علیه و آله و سلم ان الله یستغفرکم عما فی الاحوال

تحدیث

المراد بالکرم  
 التذنی المسح

اولا

ثانیاً



حکایتی را که شیخ الاسلام علیہ السلام نقل فرموده است که در آنجا که  
 یزید بن ابی مرثد در آنجا که یزید بن ابی مرثد در آنجا که یزید بن ابی مرثد  
 تدریس می نمود و در آنجا که یزید بن ابی مرثد در آنجا که یزید بن ابی مرثد  
 به وایضاً به سبب آنکه سبب آنکه سبب آنکه سبب آنکه سبب آنکه سبب آنکه  
 من اللذات المنهدة بالموت هو اللذات الدنیویة الحاصلہ بالآلات الجسدانیة کما کل الآلات  
 اللذیة وسماع الاصوات تحت ته وروية الاشكال العجیبة وصور الغریبة وین الشباب  
 الفاخرة وشم الروائح الطیبة وخنونا واما اللذات الروحانیة الحاصلہ بشا رکت الابا  
 المثالیة للطفیة او بشه که بعض اضرار ابدن لسمع الامور الدنیویة المفرحة فلا شک  
 فی حصولها للموت فی عالم البرزخ ولا ینکر بالالا الاصم والا بکم کما هو الظاهر علی العلم  
 یعنی واز انجمله است حدیثی که بروایت ترمذی و سائمی ابن بایج از ابو هریره رضی الله عنه  
 ثابت شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که بسیار یاد کنید ویران کنند  
 و قطع کنند لذتها را که موت است مفهوم از کلام طیبی نیست که یادم از بدست  
 بدال مهمله معنی ویران کردن و انداختن و شکستن بنا را خانه چنانکه مشهور است بر زبان  
 مردم ولیکن در مہمات مذکور است که یادم بدال معجمه است معنی قاطع چنانکه جوهری گفته  
 و تحقیق تصریح کرده است بیلی که روایت بدال معجمه است لهذا فی الترجمة باید داشت که  
 منکران سمع اموات زعم کرده اند که حدیث مذکور اول است بر آنکه موت قاطع لذت  
 است پس اگر میت را سمع و ادراک امور دنیویہ مفرحة لذیذہ دست دهد لازم آید  
 که او را شاطی و لذتی عطا شده و این خلاف منطوق حدیث است مخفی مباد که  
 هرگاه از احادیث صحیحہ سابقہ مویا شده که اموات را انتفاع و لذت و لذت

از ابو هریره

مخفی مباد

بمعاون عبادت بریند و ایزد کیا و باعمال حسنه ایشان محفل میشد و پس مراد از قطع لذات  
 بجهت موت است که لذتهایی که در دنیا به سبب آلات بدنانه و تدوی بدینه مانند  
 خوردن طعمه لذیذ و پوشیدن لباسهای غره و دیدن صور حسنه محفل بود  
 برین منقطع گردیدند و اما لذات در حایه مشارکت حایم لطیفه مثالیه باشد که بعضی  
 افعای بدن بجهت سمع و شمع و امور دنیویه مفرجه پس شکی نیست در ثبوت آن مرئوس  
 را از اقتصر و منها ما روی الترمذی عن ابی هريرة رضي الله عنه قال قال رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم ثم يقال له نعم فيقول ارجع الى ابي فاخبرهم فيقولان نعم كونهن العرس  
 لا يوفى الا حبة الا حبة اليه حتى يعقبه الله من صفة لك توهم بعض المنكرين ان كون  
 الميت نائما في القبر اول دليل على عدم طلاءه عن الامور الدنيوية فاني لا اسمع الا  
 نحن نبقى عليك اولاً ان العروس نعت يطلق على الرجل والمرأة ما واما في اعراضهما  
 وجمع الرجال عرسين وجمع النساء عرس والمراد من العرسين الرجل واثان  
 قوله صلى الله عليه وسلم حتى يعقبه الله متعلق بمحذوف والتقدير فلان فيهما مرد واثان  
 الله واثاناً انه خلف في ان الميت بعد الاحياء واما في القبر يوم حيوة ام تزعم  
 روحه ثانياً قبل تزعم روحه واما يوم حيوة وقيل لا تزعم والاحياء تدل عليه فان الغيب  
 صلى الله عليه وسلم اذا دخل المقابر قال سلام عليكم ولا يسلم الا على الاحياء وقوله  
 صلى الله عليه وسلم ثم كونهن العروس صريح فيه لان النائم حي وقوله صلى الله عليه وسلم  
 يعاد روحه في جسده وقوله صلى الله عليه وسلم ثم يعاد فيه الروح صريحان  
 الاحياء ولم يشيت الاماتة فالاصل الحيوة ولان المؤمن في القبر مروح والكافر مغدب  
 مروح وينصب بلاروح فان قيل ما تقول في قوله صلى الله عليه وسلم ان الله الموتى

سبح  
 تحميد

الرد  
 على  
 المراءى

الرد

الرد

الرد

١٥٥  
في طائر في بحته سمى معبته الله الى جده ويوم يعبته رولهنسأى قلنا يعارضه الاخاء  
المذكورة ويضعفه الدلالة العقلية مع ان الجميع ممكن لانها فاة منها قال النفسون  
قول الله تعالى اسديتوا الانفس حين موتها والتي لم تمت في منامها ان لكل انسان  
روحين فاذا مات فارت احدهما ولقيت احدهما في البدن التي في قوله صلى الله عليه  
سلم نعم كنتم في العروس روح بحية والتي هي طائر في اجثة الروح الاخرى فان قيل فلم  
في القبر اذا قلنا الروح غير مانع من البلى فان عضواحي قديلي ولوا ضطجع اياها على  
لثقت لعضو هكذا في شرح المصباح اذ سمعت اذ افادرك انه انما ضرب المثل باله  
لان الانسان اغر ما يكون في اهل ليله الاعرس واعرج الى في الاستراحة في  
كالعروس ان يكون اثير او قال الطيبي هذا عبارة عن غرة تنظيم ياتيه عداة ميله فانه  
من موجب وعطف فيوقفه على الرفق وعطف هكذا في المرقاة والحاصل انه ليس المراد  
هو النوم الحقيقي لكونه مخصوصا بالحياة الدينية بل المراد هو الاستراحة والغرّة فانه  
ان للميت المومن استراحة وغرة كاستراحة العروس وغرة ثم ان خلق في صيد  
نه تدور وان النوم اخو الموت وكما ان النائم في حالة النوم يكون مشاعرا  
اسمع والروية والادراك فكذا كيف يجوز ان يكون الميت سميع للروية واسمع فانه  
بان المماثلة بين النوم والموت ليست الا من جهة ان روح اليتيمة تفارق عن  
في حالتي النوم والموت كليهما وان العالم والتلذذ وادراك الامور العجيبة كما يحصل  
لنائم في حالة النوم كذلك الميت في حالة الموت وليست له شبهة من جميع الوجوه  
اما خطر في قلبك ان الاحكام الدينية باقية في حق النائم ومنقطعة عن الميت وجب  
لا يلبى بالنوم ويلى بالموت فقياسا احدهما على الآخر من جميع الاخبار مما لا يسئل

الی السداد والعدل علم بضم الهمزة یعنی و از آنجمله است حدیثی که برایت ترندی از ابوهریره  
 نقل شده که فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم پست گرفته می شود میت را  
 خواب تهرت کن پس میگوید میت باز برکرم و بروم بسوی اهل خانه خود پس خبر دهم  
 ایشان را ازین حال خوش خود چنانچه غیبی در شهر راحتی یابد و ذوقی بسند کو  
 کاشکی بروم و سان خود را به پیغم و حال خوش خود را بایشان بنمایم پیش میگویند  
 منکر و کبر مریت را خواب کن همچو خواب کردن شخصی که نوک خداست که بیدار نکند  
 او را مگر محبوب ترین اهل خانه وی نزد وی چه بیدار گردانین از هر کس خوش نمی آید و  
 موجب وحشت میگرد و نمی تواند که بهر کس بیدار گردد مگر محبوب بیاید و بیدار  
 گرداند تا آنکه می آید و او را خدا تعالی ازین خوابگاه وی بگذانی ترجمه مشکوٰۃ للشیخ  
 بدانکه منکران مسماع میت نعم کرده اند که از حدیث مذکور صاف لایح میشود که اموات  
 در عالم برزخ خوابی و غفلتی از امور دنیویہ حاصل است در پرده مباد که مراد از خواب  
 که در این حدیث مذکور شده سایش و آرام و غفلت است نه خوابی که از خصائص  
 زندگی دنیا بود فقدان الحیوة الدنیویة فی عالم البرزخ فلیک یصدق تعریف النوم هنا  
 والا یلزم دوام ثبوت النبیة و المثلث اعوذ بذالک اکثری بعضی جواب داده اند باینطور  
 که چون در زمینان دو روح میباشند یکی آنکه بهضم طعام و حرکت بنفس و نفس بو  
 و بسته است دوم آنکه شعور و ادراک و هوش با و معلق دام و پس مخاطب بقول  
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم نم کنوتم العروس روح اول است نه دوم <sup>حفظ</sup>  
 و اما البرایات الفقہیہ فمنہا فی الهدایة فی باب الیمین بالضرب و القتل و غیره و  
 قال ان ضربتک فعدی ضربات فصر به فهو علی حیوة لان الضرب هم فعل معلوم

و اما الزیارات  
 الفقہیة

مفصل

بقول بالبدن والايلام لا يتحقق في الميت ومن يغيب في القبر يوضع فيه اسموت في قول  
 العامة وكذلك الكسوة لانه يراوه لتمتدك عند الاطلاق ومنه كسوة الكفارة  
 وهو من الميت لا يتحقق الا ان ينوي بستره قيل بانها رسيه ينصرف الى اللبس  
 الكلام والدخول لان المقصود من الكلام الافهام والموت ينفيه والمراد من  
 الدخول عليه يارته وبعد الموت يزار قبره لا هو اتمت وفي الكفاية شرح الهداية  
 وكذلك الكلام بان حلف لا يكلم فلانا لان المقصود من الكلام الافهام واذنا لا  
 وذو التحقيق بعد الموت ومنها ما في البحر الرائق في كتاب الايمان الاصل  
 ان ما شارك الميت فيه الحي يقع اليمن فيه حاله حيوة والموت وما يخص سجالة حيوة  
 يقتديها وضرتك وكلتكم ودخلت عليك يقيد بحيوة بخلاف غسل ويحمل  
 انتهى ومنها ما في فتح القدير ان الميت لا يسمع عندهم على ما صرحوا به في كتاب الايمان  
 لو حلف لا يكلم فلانا فكله بما لا يحلف لانه يقيد على ما حيث نفهم والميت ليس كذلك لعدم  
 اسماع انتهى تلخيص تمام انك منكر ان سمع اموات بعض مسائل تفهيمية كسك  
 بزار جلد و عناد كرم يملكن تفصيلش انك مثلاً انك شخصي كسي بلويد كه اكر بنم ترا  
 بنده من آزاد است وان شخص ان كس رابعه مردنش بر و پس در مصورت  
 ان شخص حاش نخواهد شد يعني بنده او از آنجا بد كشت به ايلام و اذ انك كجبت زو  
 متحقق ميشود ميت موجود ميت و تخمين است اكر بلويد كه اكر كلام كنم از تو يا داخل  
 بر تو پس بنده من آزاد است پس كلام كروا زو يا داخل شد بروي بعد مردنش  
 پس درين حالت نيز حاش نخواهد شد زير انك مقصود از كلام افهام است و افهام  
 با سماع متحقق مي شود و ميت اسماع موجود ميت و مراد از داخل شدن ملاقات

کردن دوست و ملاقات از خصما تصدیه است آری زیارت قبر میت میکنند

زیارت میت و تشبیه نیست در اینکه عبارات فقهیه دلالت و ضمه دارند بر عدم سماع آقا  
ثم تجواب عن هذه المسكات من وجهين اولهما يقتضي تهديد مقدمه وهي ان الايمان بفناء

على العرف دون الشرع في الاشباه والنظائر فاذا تعارض اى العرف مع الشرع

قدم عرف الاستعمال خصوصاً في الايمان فاذ خلف لا يخلص على الفهرش اوعلى

البساط ولا يفتى بالسراج لم يثبت كجلبوسه على الارض ولا باناستضاء بالسلم

ان سماها الله تعالى فراشا وباطا وسمى الشمس سراجا ولو حلف لا ياكل لحما لم يثبت

باكل السمك وان سماها الله تعالى كحاً في القرآن انتهى او اهتمد هذا فان المراد من

الايلام والافهام والدخول هو الذي يختص بالسجد في عبادة الدينوتية لا البرزخية

بالزوم من مسائل الفقهية نفى سماع العرفي الذي عليه بناء الايمان لان نفى سماع تحقيق

الذي نحن بصدده كما سلف غير مرة تحقيقه وتفضيله وثانيتها ايضاً يستدعي تهديد مقدمه

وهي ان مسائل الايمان من الاحكام الفقهية التي هي من الاحكام الدينوتية لا البرزخية و

الهدوية والالزام فرضية الصلوة والصوم والزكاة في البرزخ والآخرة وبطلان التبا

يتسلم بطلان المقدم اذ ادريت هذا فاستمع ان الاحكام الدينوتية كلها ايماناً كانت

او غير متعلقة بالذات بالابدان وبالعرض بالارواح واما الاحكام البرزخية فبالعكس

والاحكام الاخرية متعلقة بالارواح والابدان كليهما بالذات في شرح الفقه الاكبر

واحصل ان احكام الدنيا على الابدان والارواح تتبع لها واحكام البرزخ على الارواح

والابدان تتبع لها واحكام الآخرة والنشأة على الارواح والاجسام جميعاً انتهى وحل

الكلام ان مراد الفقهاء نفى سماع المخصوص بالقوة بحجبة انية لان نفى سماع الارواح من

نظایان ما از رده بعضی تبعه آثار الفلاسفه بقوله و عجبا من الذی یدعی تقلید نزیلام  
 ابی حنیفه راجح و یعتقد تقلیده واجباً ثم یرفضه فی هذه المسئلة اتباعا له و اه انهم عجب بک  
 ناش عن اتباع موی النفس قطعاً فبصر بعین الانصاف و لا تترك ان الی منبع الاعتقاد  
 خلاصه مرام آنکه جواب از متسکات فقیه بر دو وجه است نخستین آنکه بنای مسئله  
 که بسو کند تعلقی به از مذکور است پس اگر کسی سو کند خور و که بر فرش یا بر  
 بساط نخواهد نشست از چراغ روشنی نخواهد گرفت و آن کس بر زمین نشست و از  
 آفتاب روشنی بگرفت پس در تصویر او حانت نخواهد شد زیرا که حتی چنانچه  
 و قعانی اگر چه زمین را بفراش و بساط و آفتاب را بچراغ بقیر فرموده لکن در  
 زمین انورش و بساط نمی مانند و آفتاب را بچراغ گویند هر گاه این تقریر ذهن نشین  
 کرد و بد پس در مسائل مذکوره مراد از ایلام و افهام و دخول نیست که مخصوص  
 بدن در حالت حیات و دنیا نفس سماع متعارف که بقوه سامع وقت زندگی و تا  
 حاصل بود لازم آمد نه نفی سماع روح که اثبات آن مطلوب است و دوم آنکه مسائل  
 سو کند از احکام فقهیه و نیوییه هستند نه از احکام برزخیه و اخروییه و ظاهر است که  
 همه احکام و نیوییه بالذات به ابدان متعلق می شوند و بالتبع به ارواح و احکام برزخیه  
 بالعکس و احکام اخروییه به هر دو بالذات پس مراد فقها و مسائل مذکوره نفی سماعی  
 است که مخصوص بقوت جسدانیه باشد نه نفی سماع ارواح فاخفظ و چند احادیث  
 که از آنها سماع و ادراک اموات الایح میشود از کتاب شرح الصدور و غیره مانند  
 لدنیه و جنبه اقلوب منقول میشود بکوشش سماع و اجابت باید شنید و از اتباع  
 نقیض خدر باید کرد فی شرح الصدور اخرج القلی عن ابی هریره فی صدغه قال قال انوار

خلاصه مرام  
 و بدین

جواب

یا رسول اللہ ان طهرت علی الموتی قبل من کلامہم انکم مبروا و امرت علیہم قال قل ایسما تم یوم  
یا اهل القبور من سلین المؤمنین انتم لنا سلف و نحن لکم تبع و انما اشار الیہم لکم لاجل  
یعنی ابورزین عرض نمود که ای پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم در راود من کورستان  
واقع هست پس آیا کلامی هست که بآن متکلم شوم و اموات را بوی مخاطب سازم  
و قتیکه بگذرم بر آنها فرمود حضرت صلی اللہ علیہ وسلم که بگو سلام علیکم ای کافران  
بد رسول اللہ سمیعون یعنی گفت ابورزین که ای پیغمبر خدا مردی می شنوند قال سمیعون  
فرمود حضرت صلی اللہ علیہ وسلم که می شنوند و لکن لایستطیعون ان یکموا و لکن طاعت  
ندارند که جواب بدهند قال یا ابازرین الا ترضی ان یرد علیک بعد و سهم من  
اسلامک انتهی فرمود حضرت صلی اللہ علیہ وسلم ای ابازرین ای پادشاهی نمی شوی آنیکه  
فرشتگان و افاضی شمار مردگان در حق تو جواب دهند قال مولانا علی القاری رح  
فی شرح مشکوٰۃ قوله لایستطیعون ان یکموا ای جوابا یسمعه المحی و الافهم یردون  
حیث یسمع یعنی مراد از قول حضرت صلی اللہ علیہ وسلم که مرد با طاقت جواب داند  
ندارند آنست که طاقت آن جواب ندارند که زنده او را بگویش خود شنود و الا  
و حقیقت ایشان جواب سلام میدهند لکن سمیعون ایشان نمیشود و فی المواء  
الندیة العلامات المستطانی من اهل الی عالم البرزخ من المؤمنین بظلم احوال الاحیاء  
غالبا انتهی یعنی مومنان در عالم برزخ اکثر اوقات احوال زنده بارامی دانند و  
قال مجاهد ان الریح مشیر بصلاح و کده فی قبر یعنی و مجاهد گفته است که مرد خوشحال  
همیشه در قبر بحسب شایستگی سپرد خود و فی جناب الصلوات و یار المحبوب للعلما لیتحقق البصو  
رح تمامه اهل سنت و جماعت کثریم الله تعالی قلع یکفند بعد و حیات مربریت



در قبر خیا که در احادیث در ویافته و تفصیلش در مابقی ذکر کردیم و قطل ابن عبد الله  
 احادیث اسوال و عرض المقعد و غلب القبر و تغیمه و زیارة القبر و سلام علیها  
 خطابهم مخاطبة الحاضر العاقل و الله علی تحقیق الحیات فی القبر و دار و شده که بعد  
 عود حیوان در قبر بار دیگر موت عود میکند بلکه تنعم قبر و غلب آن تا قیام قیامت  
 اذراک می کند و شک نیست که اذراک مشروط است بحیات و لکن کفایت میکند  
 حیات جزوی از افراد علامه قونیوسی تصریح کرده که احادیث کثیره دلالت  
 بر آنکه اموات اذراک و سماع حاصل است و عبد الرزاق با سند صحیح روایت می  
 کند که عبد الله بن عمر رضی الله عنه چون از سفر قدوم می آورد اول قبر شریف حضرت  
 صلی الله علیه وسلم میرسد و کلمات خطاب عرضه میدارد و میگفت سلام علیک  
 یا رسول الله سلام علیک یا ابا بکر سلام علیک یا ابی بکر و در موطا امام مالک  
 نیز این روایت مذکور است باید دهنست که چون از مسئله اثبات سماع اموات فراتر  
 حاصل کردیم الآن در مسئله توسل و استمداد و استعانت علی سبیل الاجمال شروع  
 میکنیم پس مخفی نمیکند اگر کسی بگوید که خداوند به تصدیق و بوسیل و بجزمت جنات  
 مقبول صلی الله علیه وسلم و بوسیل حضرت غوث ثقلین قدس سره الغریز گناهیم به  
 و عقیده صحیح در باب سماع اموات ما را غنایت کن این توسل میگویند و درین  
 توسل بنیاد و اولیاء خلافتی واقع نیست و بطریق تبرک و وسه حدیث که از ان اثبات  
 توسل بود می شود مذکور میکنیم بحسب حدیثی که از ان توسل الی الله تعالی با بنیاء رخ رس و  
 الصالحین من عباده یعنی وار جله ادب و عانت که وسیله جویید در قبول  
 دعا بسوی خداوند تعالی با بنیاء از ان توسل در وقت دعا

اموات اذراک  
 اذراک حاصل  
 است  
 بحسب سند  
 صحیح

بگوید کہ خداوند اہل برکت پیران خود دعا می مرا قبول کن و  
 بتسل از جملہ منہ بات است و نیز از جملہ اول دعا این است کہ توسل بگوید بصالحان  
 از بندگان خدا غرض این یعنی در وقت دعا بگوید کہ دعا می و اہل برکت بندگان صالحان  
 خود قبول کن و در ظرف جلیل مرقوم است اور یہ کہ وسیلہ پکڑی طرفہ اللہ تعالیٰ کی  
 ساتھ پیغمبروں او سکی کی نقل کی یہ بخاری اور بزار اور ساجد فی کہا مولف فی کہ وسیلہ  
 کرنا مستحبات سی ہی کہذا ذکر الفخر والعلیٰ اور وسیلہ پکڑی ساتھ نیکوں کی یعنی  
 سوا سی انبیاء کی صدیقوں کا اور علما کا اور شہدا کا نقل کی یہ بخاری فی وف  
 صالح وہ ہی کہ قائم ہو ساتھ ادا کر فی کمال حق اللہ تعالیٰ کی جیسی قائم ہوتا ہی  
 ساتھ ادا کر فی حق بند و نمی کہذا ذکر العلیٰ انتہی و در جذب قلوب مسطور است کہ  
 مروی ضریر البصر شیش حضرت صلی اللہ علیہ وسلم آمد و عرض نمود کہ یا رسول اللہ دعا  
 تاخذ انت حاجت من یضرب کرد اند فرمود اگر بصارت خواہی دعا کنم تا چشم تو  
 گردد و اگر آخرت خواہی صبر کن کہ آن بہتر است برای تو گفت دعا کن یا رسول اللہ  
 فرمود ما وضو کند و ابن دعا خواند اللهم انی استاک و اتوجه الیک بنیک محمد  
 الرحمة یا محمد انی اتوجه بک الی ربک فی حاجتی ہذہ لیقضیہا الی اللہم شفیعہ فی ترب  
 کہتہ است کہ ہذا حدیث حسن صحیح غریب بیہقی نیز تصحیح آن کردہ باز یاد اہل بیت  
 کہ مقام و انتہی و در خلاصہ صولۃ یصنیع علی اعداؤہ بن مریم مسطور است او  
 صحیح نامی و معکم بیرمین ہی کہ ایک اندہی فی آپ سی بینا ہدینکی است دعا  
 آپ فی اوست دور کعت نماز پڑھوائی اور فرمایا کہہ اللهم انی استاک و اتوجه  
 الیک بنیک محمد بنی الرحمة یا محمد انی اتوجه بک الی اللہ فی حاجتی ہذہ اللهم شفیعہ فی

در روز اربعه از کتب اربعین تا آخر سال و در روز شنبه از کتب اربعین تا آخر سال  
فی او شمس و عالم که از مایا و پور پاپا و ... است که چون توسل کامل  
صالحه با وجود آنکه فعل ایشان است و نقصان موهب حائز باشد و در کاد  
حمت متجانبه مقبول گردد پس تشفع به پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم که سبب رجوع او  
بطریق اولی جائز بود و فی تشفع القاضی مع دخل یوم ابو جعفر المنصور العباسی المیزین  
مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال للامام مالک رح یا ابا عبد الله استقبلنا  
و ادعنا ثم استقبل رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال الامام لا تصرف وجهک عنه و هو  
وسیلتک وسیلة ابیک آدم علیه السلام الی الله یوم القيمة بل استقبله و تشفع به  
فیشفعک الله انتهى و بروایت صحیح صحیح شده که آنحضرت صلی الله علیه و سلم در قبر طم  
نبت اسد و حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در آمدند و فرمودند حق  
نیک و الانبیاء الذین من قبلی در نجات و دلیل واضح است بر توسل به هر دو صاحب  
نسبت با آنحضرت صلی الله علیه و سلم در حالت حیات و نسبت با انبیاء علیهم السلام  
بعد از وفات و چون توسل با انبیاء دیگر مخلوق الله علیهم جمیع بعد از وفات جائز  
باشد پس سید انبیاء علیه افضل المخلوق و اکملها بطریق اولی جائز باشد بلکه اگر با  
حدیث توسل با اولیاء خدا نیز بعد از وفات ایشان قیاس کنند و نیست مگر آنکه  
دلیلی بر تخصیص حضرت رسول صلوات الله علیهم جمیع قائم شود و این دلیل و الله اعلم  
که فی جذب القلوب و یا المحبوت یروى عن فضل الصید یقین ابی بکر صدیق رضی الله عنه  
انه یحیی عند قبره نبی صلی الله علیه و سلم فبقول یا محمد انی اتوسل الیک کذا فی شریح  
دلائل الخیرات و اما انتفاع جستن با روح کاملین از صاحبان روح و واسطه العرض کردن

ایشان بجناب او تعالی و تقدس و تبحر کردن بجنابشان باین طور که شما مقربان  
 رکاه الهی هستید بجناب حق تعالی عرض کرده فلان کار دینی یا دنیاوی مرا  
 آسان کنایند پس این ستم را دو بار و احوال و ایام است و آن مختلف فیه است لکن الحج  
 واضح جواز است بشرطیکه ستم در حق ارواح تصرف اتم و علم شامل و قدر  
 کامل و سوای آن چیزیکه موجب شرک باشد اعتقاد نکند و اما ستم را از اینها هم  
 اسلام پس خلافی در آن متحقق نیست قال شیخ الاجل الدلوی مع فی ترجمه بشکونی  
 کتاب الجهاد و اما ستم را بابل قبور منکر شده اند و بعضی فقها اگر انکار از جهت  
 نیست که سماع و علم نیست ایشان بر اثران و احوال ایشان پس بطلان او ثابت  
 و اگر به سبب نیست که قدرت و تصرف نیست ایشان در آن موطن تا مد و کند بلکه  
 مجبوس و ممنوع اند و مشغول با آنچه عارض شده است مریشان را از محنت و ستم  
 پس ممنوع است که این کلیه باشد خصوصا در شان متقین که در شان خدا اند شاید  
 حاصل شود ایشان را از قرب در برنج و قوت بر شفاعت و دعا و طلب حاجات  
 مرز اثران را که متصل اند با ایشان چنانکه در روز قیامت خواهد بود چیست و دلیل  
 بر نفی آن و تفسیر کرده است بیضاوسی کریمه و النازعات غرقار الایة الصفات نفوس  
 فاضله در حال مفارقت از بدن که کشیده می شوند از ابدان و نشانها می کشند  
 عالم ملکوت و سیاحت میکنند بجزایر قدس پس میگردند بشرف و قوت از مدبران الهی  
 شعری چه میخواهند ایشان با ستم را و انداد و آنچه مایه فهم از این است که در  
 محتاج فقیرانی شد دعا میکند خدا را و طلب میکند حاجت خود را از جناب او  
 و توسل میکنند بروحانیت این بنده مقرب مکرم در درگاه و غرت و صحنی که خداوند

صحیح  
جواب است

بهر گشت این بنوع گوید که دوستی و کرامت که در او بود و در هر یک از این دو  
 بهر آنکه در هر دو است و بهر آنکه در هر دو است و بهر آنکه در هر دو است  
 ولی در شفاعت کنی مراد بخواه از خدا که بدو هر سه و ملوک و ملوک و ملوک و ملوک  
 پس علی حسب سؤالی و ماسول پروردگار است تعالی و تقدس و نیست این بنده ازین  
 مکر و وسیله نیست ایشان را فعل و قدرت و تقه و شکون که در قبور اند و نه در آن  
 که زین بودند و در دنیا اگر این منسی که در امداد و دستمده ذکر کردیم موجب شرک و توف  
 با سوادای حق باشد چنانکه مذکور نمیکند پس باید که منع کرد و هشود و توسل طلب  
 و عا از ائمه ائمان و در دستمان خدا در حالت حیات نیز و این ممنوع نیست بلکه مستحب  
 و مستحسن بالاتفاق و شائع است در دین و اگر میگویند ایشان بعد از موت مغرول شده  
 و بیرون آورده شده اند از آن حالت و کرامت که بود ایشان در حالت حیات  
 نیست دلیل بر آن یا گویند که مشغول و منجذب شدند بعالم قدس و متمسک شدند  
 در لاهوت حق پس این کلیه نیست بر دوام و استمرار آن تا روز قیامت نهایت  
 آنکه فائده استمداد عام نباشد بلکه ممکن است که بعضی را حالت بخواب مشغولی ظاهر  
 شده باشد که بجهت آن شعوری و توجهی بعالم دنیا نمانده باشد و تصرفی در  
 نه چنانکه درین عالم نیز از تفاوت حال بخوابان ظاهر میگردد و نعم اگر از این اعتقاد  
 کنند که اهل قبور و مقبره هستند و قادر اند بی توجه بخصرت حق و التجا بجناب حق تعالی  
 چنانکه عوام و جاهلان و غافلان اعتقاد دارند و چنانکه میکنند آنچه حرام و منهی است  
 در دین از قبیل قبر و سجده مسلمان را و نماز بسوی وی و بر آن از آنچه نهی شده  
 واقع شده است این اعتقاد و این افعال ممنوع و حرام خواهد بود و فعل عوام بسیار است

هزار و ده اج از حجت و حاشا از عالم شریعت و عار و به کلام دین که این است  
 و بن فعل لعل آن دو آنچه بر و محلی است از شایع این گفتار است و از روح کامل و استفاد از این خارج حضرت و گوید  
 است در کتب و رسائل ایشان و شبهه است میان ایشان حاجت نیست که ذکر  
 کنیم آن را شاید که منکر و متعصب اسودی نکند کلمات ایشان آری مروی و منکر  
 در زیارت سلام بر موقی و استفاد از ایشان از اوقات قرآن است ولیکن در اینجا  
 نبی از استمداد نیست پس زیارت برای اعداد و مرور استمداد ایشان هر دو  
 باشد بر تفاوت حال زائران و فرور باید دانست که خلاف در غیر انبیا است  
 الله و سلامیه علیهم جمعین انتهی و فیض فی الترجمة فی باب زیارة اقبور و تحقیق ثابت شده  
 است بآیات و حدیث که روح باقی است و او را علم و شعور بر ائران و احوال ایشان  
 ثابت و از روح کاملان را قربی و مکانی در جناب حق ثابت چنانکه در حیات و  
 بیشتر از آن و اولیا را کرامات و تصرف در احوال حاصل است و آن نیست مگر  
 از روح ایشان را و از روح باقی است و متصرف حقیقی نیست مگر خدا و غرض آن  
 و همه بقدرت اوست ایشان فی اند در حلال حق در حیات و بعد از ممات  
 اگر داده شود و مراد سی را چیزی بوساطت یکی از دوستان حق و مکانی که نزد  
 خدا دارد و در نباشد نیست چیزی که فرق کند میان حالت حیات و بعد از  
 ممات و یافته شدن است دلیل بر آن در شرح شیخ بن حجر مکی در شرح حدیث  
 اليهود و النصارى اتخذوا قبورا بنیاهم ساجد گفته است این بر تقدیر است که نما  
 گزار در بجانب قبر از جهت تعظیم وی که آن حرام است بالاتفاق و اما تخاف مسجد  
 در جوار یغمبری و یا صاحبی و نماز گزاردن نزد قبر وی نه بقصد تعظیم قبر و توجیه

در حیات و بعد از ممات  
 اگر داده شود و مراد سی را چیزی بوساطت یکی از دوستان حق و مکانی که نزد  
 خدا دارد و در نباشد نیست چیزی که فرق کند میان حالت حیات و بعد از  
 ممات و یافته شدن است دلیل بر آن در شرح شیخ بن حجر مکی در شرح حدیث  
 اليهود و النصارى اتخذوا قبورا بنیاهم ساجد گفته است این بر تقدیر است که نما

قریب به نیت حصول <sup>الذاتی</sup> تکامل شود ثواب عبادت بمرتبت قرب از حق  
 مر آن روح پاک اصرحی نیست در این آیه و سبب اعلیٰ الغنیه است از احوال  
 چنانکه در زندگی ایشان میکنند چنانچه به مناسبت این کلمات است که در این  
 ایشان چیه می استمداد نه کنند و اگر چه به هم می رسند و در باب استعانت بلا  
 طبعه درین است افراط بسیار بوقوع آمده آنچه بهال و عوام میکنند بلا شبهه شرک  
 علی است انتهی ایضا فیها استمداد از اموات خواه نزدیک قبور باشد خواه غایب از فی شبه  
 بدعت است و در زمان صحابه و تابعین بود لکن اختلاف است در آنکه این بدعت  
 حسنه است یا سیه و حکم مختلف میشود باختلاف طریق استمداد اگر استمداد باین  
 است که یا فلان از حضرت حق تبارک و تعالی حاجت مرا بخواه و شفیع من شود  
 پس ظاهر اجازت است زیرا که درین صورت شرکی نمی آید مانند استمداد از صلی الله  
 و التجا در حال حیات و اگر بنوع دیگر است پس حکم آن موافق بصورت خواهد بود و  
 فیها سوال بت پرستی مد و از بت میخواست عالمی منع کرد که شرک مکن بت پرست  
 گفت که اگر شرکی خدا داشته پرستش کنم البته شرک است و اگر مخلوق نمید پرستش  
 نمایم چه گونه شرک باشد عالم گفت که در کلام مجید متواتر آمده که از غیر خدا مد  
 مجوید باز بت پرست گفت که بنی انسان یکدیگر چه سوال می نمایند عالم گفت که  
 بنی نوع زنده اند از ایشان سوال منع نیست و بتان تو مثل کنهیا و کالکا و غیره مد  
 اند قدرت بر هیچ چیز ندارد بت پرست گفت شما که از اهل قبور مد و شفاعت  
 می طلبید باید که امر شما هم بشه که عادت شود بقصد هر چه مقصد و مراد شما از اهل قبور  
 بماند مقصود من هم از صورت کنهیا و کالکا است بحسب طلب از اهل قبور و از

نه بیت و اگر میگوید که بخت باطنی بر تقدیرش غالب می نمایند میگویم بسا  
 از بختان بر او غالب است و اگر میگوید که بایشان میگویم که از خدا برای  
 ما شفاعت بخواهید این هم از زبان معن است و عا درم پس برگاه که جواز است  
 از اهل قبور ثابت شد پس بعضی مسلمانان ضعیف الاعتقاد از پرستش سبب و مکانی غیر  
 چگونه باز خواهند آمد جواب درین سوال چند جا اشتباه ووقع شده آنچه جار  
 خبردار باید شد آنکه بفضل الهی جواب سوال بخوبی واضح خواهد شد اول آنکه بدو چیز  
 چیز دیگر است و پرستش چیز دیگر عوام مسلمین بر خلاف حکم شرع از اهل قبور بدو می  
 و پرستش نمیکند و بت پرستان مدد هم می خواهند و پرستش هم میکنند پرستش  
 که سجده کند یا طواف نماید یا نام او را بطریق تقرب و در ساز و یا دج جانور بنام  
 او کند یا خود را بنده فلانی بگوید و هر که از مسلمانان جاهل با اهل قبور این چیزها  
 بعمل آرند فی الفور کافر گردد و از مسلمانی می برآید و دوم آنکه مدد و خستن و طواف  
 میباشد یکی آنکه مدد و خستن از مخلوقی مثل آنکه از امیر و پادشاه نوک و گدا در مهلت  
 خود مدد می می جویند و عوام الناس از اولیاد عامی خواهند که از جناب الهی  
 غلام مطلب را در خوست نمایند این نوع مدد و خستن و شرع از زنده و مرده  
 جائز است دوم آنکه با اتقلا آن چیزی که خصوصیت بجناب الهی دارد مثل دادن فرزند  
 یا بارش باران یا دفع امراض یا طول عمر و مانند این چیزها بی آنکه دعا و سوال از  
 جناب الهی در شیت منظور باشد از مخلوق در خوست نمایند این نوع حرام مطلق کفر  
 اگر مسلمانان کسی از اولیای مذہب خود خواه زنده باشند خواه مرده این نوع  
 خواهد از دائر مسلمانان خارج میشود و خلافت پرستان که همین نوع مدد را از مرده



باطل خود می خواهند و اگر کسی از ایشان بخواهد که شهادت دهد که من از ایشان  
 شفاعت می خواهم چنانچه در این دنیا و اولیای من و در آن ایستاده و در حق  
 کلام هم دخل و تلبیس است و اگر کسی بخواهد بر کشتن شفاعت را از خود دور  
 خود تصور می کند پس من شفاعت سفارش است و سفارش نیست که کسی بطلب  
 کسی از غیر خود بعرض و معروض او اسازد و بت پرستان در وقت در خواست  
 مطالب خود از بتان نمی فهمند و نمی گویند که سفارش ما بحضور پروردگار اهل و علا  
 نمایند و طلب ما را از جناب او تعالی بر آید بلکه از بتان خود در خواست مطالب خود  
 می کنند و آنچه گفته است که هر چه مقصد شما از اهل قبور است همان قسم مقصد من هم  
 از صورت کنهیا و کالکاست نیز خطا در خطاست زیرا که ارواح را تعلق با بدن  
 خود که در قبور مدفون اند البته میباشد زیرا که مدت دراز درین بدن بوده اند  
 اینها از طرف خود صورت سنگها و در خان اختراع نموده قرار می دهند که صورت  
 فلان است بی آنکه آن را تعلق با آن ارواح باشد و این قرار و ادواتی هیچ  
 اثر نیست آری حاجت روائی بندگان حق ابرار راه رحمانیت خود میفرمایند  
 می فهمند که از طرف بتان این فائده حاصل شد حق تعالی که عالم الغیب انخفیات است  
 حاجات بندگان خود را میداند و در زندگانی دنیا حاجت روائی منظور است از  
 هر طرف که مطلب خود خواهید مطلب ایشان را ایشان میدهند چنانچه در مشفق حاجت  
 خود را که میسر است میداند و قتی که از خدمتکار و دایه چیزی میطلبند با امید و حالانکه خدمتکار و دایه  
 نذر و چنین است حال بتان بلکه حال قوز نیز موافق قاعده اهل اسلام آنچه مرقوم شده که پس از آنکه  
 استدلال قوز ثابت شده بعضی مسلمین ضعیف الاعتقاد از پرستش متکبر و غیره بگویند

پیشتر در میان شما و از این قبور و چشمتش شیلا و مسانی بند و جهت اول انکار این  
 معلوم اند که او بزرگان بوده اند و شیلا و مسانی موهوم محض اند و وجود آنها  
 معلوم نیست بلکه ظاهر احتمال بندی این مردم است دوم آنکه مسانی و شیلا بر تقدیر  
 وجود آنها از قبیل ارواح جمیع شیاطین اند که کمر بر اندازی خلق بسته اند اینها را  
 بار و اح طیبہ انبیا و اولیا چه مناسبت نمود آنکه شما و از این قبور بطریق عادی  
 که از جناب الهی عرض کرده مطالب بر آید و پرستش این چیزها بابر عقاید استقلال  
 و قدرت اوست که کفر محض است و اینها فیها شما و بار و اح بزرگان و دوسم  
 قسمتی است که بزرگان زنده هم مانند آن بعمل می آید یعنی دعای ایشان را  
 اقرب الی الاجابة نمیدانند ایشان را واسطه درخواست مطالب خود سازد و  
 ایشان را مرتبه بجز توسط آیت در ذهن خود نمهند و مانند عینک پندارد و در  
 جانب بلا اشتباه و قسمی است که توجه مقصود بر ایشان باشد و چنان پندارد که ایشان  
 در دماغین مطالب یا دا و آن مستقل اند و مرتبه از قرب حق دارند که تدبیر الهی  
 تابع مرضی خود تواند ساخت و همین قسم است که عوام به آن شما و می طلبند و  
 این قسم شرک محض است مشرکان زمان جاهلیت زیاده برین در حق صنایع خود عقاید  
 داشتند و اذا تحیرتم فی الامور فاستغنیوا بابل القبور حدیث نیست قول خبری  
 است و له معان شتی منها اذا تحیرتم فأنظر الی الدلائل المتعارضة فی حل بعض الایات  
 و در متها فاکتر کو اجتهاد کم و تقلد و ائمن قدمات و هذا القول او شبهه بنقول عن  
 عبد الله بن مسعود و سیفان الثوری منها انکم اذا تحیرتم فی الامور الدنیویة و ضا  
 بذاک تسلبکم فانظروا الی حال اصحاب القبور کیف ترکوا الدنیا و استقبلوا الآخرة و علموا

انکم ایضاً حاضران الی ماصار و لهذا العلم سهل علیکم صعب الیه و شداداً بالجملة  
 و معنی استعدا نیست تهی یعنی ازرا جمله است که چون تخریر شوید بنظر و انرا مستاضحه  
 و حلت بعض شیان و قدرت آن پس بگذارید تها و خود را و تقلید کنید به آنکه  
 اند این قول یا شبیه آن منقول است از عبد الله بن سعید و صفیان نورانی و از جمله  
 که چون تخریر شوید و الامور دنیوی و تنکد شود سبب آن پس نظر کنید بسوی  
 اهل قبور چگونه گذشتند دنیا را و ر و آور و زنده با خرت و بدایند که شما هم ر و زنده  
 جایی که ایشان رفتند و این دستن آسان خواهد کرد بر شما شد از دنیا و صعب  
 آن شد و همان موده بریزین هم بگوید اگر چه نیست بصورت زبان گفتارش  
 که زینهار بدینا و مال غنیه شود چه خواهد بود بصورت گذشت بگذارش  
 بگذارنی تهمین الاموات و در مکاتیب رشیدی مرقوم است شداد چند جمال دارد  
 اول آنکه مدد خواهند از روح کاملین موثر حقیقی در حل مشکل دشته عا کند و دوم  
 آنکه موثر حقیقی نداند لکن خیل در کار خانه حق تعالی و راتق و فاتیق آن بانیطور  
 که خدای تعالی بعضی امور را بطور ایشان گذشته است ایشان را بستان بخت  
 خود را نفع می بخشند و دشمنان را ضرر می رسانند پس این هر دو قسم شرک  
 اند سوم آنکه ایشان اصلاً موثر نداند بلکه موثر حقیقی محض حق تعالی اعتقاد کند و  
 ایشان صرف وسطه عرض بجناب الهی بپندارد با اعتقاد اینکه چون ایشان وقت  
 حیات که حالت تعلق با مود بشریه می باشد از مخصوصان خدا بودند و عرض ایشان  
 بجناب الهی متوقع القبول بود پس بعد ممات ایشان که حالت تخریر و تنزه از ادب  
 بشریه است قرب ایشان بجناب الهی زیاده تر و چون سماع کلام احیاء حق اموات

از احدی در صحیح نیست پس بدین کمالین بطریق اولی ثابت باشد برین تقدیر  
 اگر بعد سماع تفرع اهل حاجت بمقتضای نرحم یا نظر بر ارادتی که داعی و ملتمس بخت  
 صاحب قدر حاصل است آن کمال شفیع و ملتمس بجناب الهی شود درین قسم دعا بجا  
 نیست بشرطیکه ضعیف و اچنین باشد که شما بجناب الهی شفیع من برای اجرا  
 این حاجت شوید و عقدا و ملتمس باین طور مستقر باشد که سوای خدای جل شان  
 این بزرگان یکسر موبکسی نفع و ضرر نمی توانند رسانند کار ایشان محض عرض بجناب  
 الهی است و این عرض هم موهوم است چه عرض ایشان بجناب او تعالی و قبول کرد  
 حق تعالی عرض ایشان را ضروری نیست و درینو لا بفرموده میراحت علی صاحب  
 محدث شافعی و آیات جواز استمداد و مایوید جمع کرده ام قریب بستم خبر کلام  
 مرتب شده استی پوشیده نماند که از آیات کثیره و احادیث متوافقه استنباط  
 جواز استمداد میشود لکن رو ما للاختصار و خذ راعن الاسباب بر یک آیت و در  
 حدیث الکفایه و اما الایة فقوله تعالی و لا تقولوا لمن قتل فی سبیل اللہ اموت  
 بل احياء و لکن لا تشعرون طور استدلال بر جواز استمداد ازین آیت آنکه حیات است  
 از نفس آنی به ثبوت پیوسته و قائل بودن جمهور صحابه و تابعین با دراک و شعور ارواح  
 و بقای آنها بعد از موت و تفسیر بضایوسی مرقوم است و سابقا تفصیلاش مبین  
 و ظاهر است که این حیات نیست مگر ارواح شان را پس در امور متعلقه بروح  
 از جنس احیاء باشند و شکی نیست در آنکه استمداد از حکام متعلقه روح است پس  
 درین حکم نیز مثل احیاء باشند و در حالت حیات شهداء و اقیام استمداد از ایشان  
 بدعا و التجا در جناب تعالی نزد ما نفین هم اتناعی نذار پس همچنین بعد موت و غیره

نسخه  
 کتاب  
 احیاء  
 ارواح

سان یا ممنوع نباشد و هرگاه باین دلیل است و او ارشاد اجازت شد از غیرت ابن خنیز که  
 باعتبار ایمان و تقوی و مجاهده و جهاد با نفس آماره باعتبار امانت متقیات گو  
 بهیمیه در کلمه شهادت بخود جان خود را داده است چنانکه از استیجاب و تقاضای او  
 منزلت او محترم است و این معنی غیر شهداران نیز حاصل میباشد پس از غیر شهدا  
 جایز باشد بلکه انکی الرساله الفاسیه و التامایه است پس از آن جمله است حدیثی که تروا  
 و ارمی ثابت شده فخط اهل المدينه فخطا شدیدا فاشکو الی عائشه رضی الله عنها فخطا  
 انظر و الی قبر النبی صلی الله علیه وسلم فاجعلوا فیه کوی الی السماء حتی لا یكون بنیه من السماء  
 سقف ففعلوا فمطر و امطر اشد یذری یعنی فخط کرده شدند اهل مدینه فخط شدیدی شکایت  
 کردند بسوی عائشه و عاکنده علاج سازد پس گفت عائشه رضی الله عنها نگاه کنید  
 پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم پس بگردانید در قبر شریف منافذ بسوی آسمان آنکه مانند  
 میان قبر و میان آسمان سقف یعنی بردارید حجاب و سبب رفع حجاب میان قبر شریف  
 آسمان آن باشد که این طلب شفاعت است از قبر شریف زیرا که در حیات آنحضرت  
 صلی الله علیه وسلم مستقام میکردند بذات شریف و چون فوت شریف در پرده شده  
 کرد عائشه رضی الله عنها که کشف کرده شود قبر شریف تا باران بارد و گویا مستقام  
 بقبر و در حقیقت مستقام و مستشفاع است بذات شریف و کشف قبر مبالغه است و در آن  
 پس کردند ایشان آنچه امر کرد عائشه صدیقہ فخط شدیدا پس باران داده شدند باران  
 ادنی بسیار باجمعه شفاعت جستن عائشه رضی الله عنها از قبر شریف و قبول افتاد  
 شفاعت و ظهور اثر آن گرامت است عائشه را و در حقیقت معجزه است مر آن حضرت  
 صلی الله علیه وسلم و خود گرامت او و ایامه حجه است پیغمبر صلی الله علیه وسلم که گرامی

بسم الله الرحمن الرحيم

تجربہ لکھو و تقریب شد لال بر مطلب بایق یت آنکہ اگر تہجد و غلطہ شکر مٹی  
 پس این غلطہ در صورت تہجد و از قبر آن صلی اللہ علیہ وسلم زیادہ ترست زیرا کہ از  
 عوام کمان تصرف آنحضرت، در کائنات نسبت با اولیاء اللہ قریب الوقوع است چون  
 ام المؤمنین اللہ عنہا این غلطہ از درجہ اعتبار ساقط کرده مردم را امر با تہجد و  
 از قبر مبارک آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم منع و ندیس تہجد و از قبور اولیاء اللہ کہ  
 شکر دران ضعیف ترست بطریق اولی جائز باشد بکذا فی الرسالہ اقسامیہ از تجملہ  
 است حدیثی کہ در حصن حصین گوشت و اذا اراد عوناً فليقل يا عباد الله عني  
 يا عباد الله عني يا عباد الله عني ط و قد حجب ذلك بعضی و تشکیک بخوابد باری برای گرفتن  
 و ابہ یا مطلقاً پس بگوید تہ بارای بندگان خدا باری کنسید مراد و مراد از عباد اللہ  
 رجال الغیب یعنی ابدال اند یا ملائکہ یا اجنہ یا ارواح اولیاء و تحقیق تجربہ کردہ  
 شدہ است این تخریج بطرانی از پیغمبر اصلی اللہ علیہ سلم ثابت شدہ اذا ضل احدکم اللہ  
 او اراد عوناً و هو بارض ليس بها افس فليقل يا عباد الله عني يا عباد الله عني  
 افسو فان سجدوا لا ترونهم و در نظر جلیل مرقوم است فرمایہی آن حضرت صلی اللہ علیہ  
 سلم فی کہ جب کوئی کچھ چیز کم کری یا چاہی مدد او و حال یہ کہ وہ ایسی مین مین ہو کہ  
 کوئی نہیں دیکھتا او سکا نہیں ہی پس چاہی کہ ہی یا عباد اللہ عني يا عباد الله عني پس اللہ تعالیٰ  
 بندہ مین کہ تم نہیں دیکھتی میر کہ شاہ فی بعض علماء ثقات سی نقل کیا ہی کہ یہ حدیث حسن  
 اور محتاج بین طرف الکی تمام مسافر و مشائخ سی روایت ہی کہ یہ مجرب ہی اس مقدمہ مین  
 او ز نزدیک ہی ساتھ اسکی مستح معصود پر کذا ذکر الفخر و العلی انتہی و طریق استدلال  
 بر مطلب باین حدیث صاف لائح و روشن است احتیاج ذکر ندارد و در اینجا خدشتہ

است جواب طلب تقریرش آنکه تقدیم مفعول بر فعل در کریه و یا کاستن که مفید خصا  
 است اول دلیل است بر امتناع استدلال استعانت از راه کمالین لکن در دنیا  
 لذلک الاختصاص بر تقریر جواب آنکه مراد از استعانت محققه بذات او تعالی که معین  
 با حقیقه و متعلق حقیقی است استعانت مستقله کامله است و در ما نحن فیہ من سائل استعانت متقوم  
 است و نه مستغنی الی استعانت به و از همین پیل است استعانت برای دفع امر اصل  
 بادویه و برای دفع تشنگی و استعانت برای تعلم حکام دین و تهذیب نفس از دنیا  
 علیهم السلام از اولیا قدس سرار هم بلکه اگر امعان نظر بکار درود و شکار شود  
 که اینهمه استعانت برای ناقصه مقیده غیر متقله شیون و اطلال استعانت مستقله  
 هستند و مؤید اوست آنچه در تفسیر فتح الغیر مرقوم است درینجا باید فهمید که استعانت  
 از غیر بوجهی که عتماد بر آن غیر باشد و او را منظر عون الکی نداند حرام و اگر التماس  
 محض بجانب حق است و او را یکی از منظر عون دانسته و نظر بکارخانه سبابت و حکمت  
 او تعالی در آن نموده از غیر استعانت ظاهری نماید و و از عرفان نخواهد بود و در  
 نیز جائز و رواست و انبیا و اولیا را این نوع استعانت از غیر نموده اند و در حقیقت  
 این نوع استعانت بغیر نیست بلکه استعانت بحضرت حق است لا غیر انتهى لهذا و تحقیق  
 مقام آخر و در بعضی تفاسیر معتبره مرقوم است که قول او تعالی ایاک نعبد و نعقده  
 جریان میکند و عقدا و ایشان نیست که بنده هیچ ختیار ندارد و فعال و محرکات از  
 بلا اختیار مانند کار و وجوب و سنک صادر می شوند و ازین اعتقاد فاسد لایزال  
 می آید ابطال شرائع و سد ابواب تکلیفات مع انها مفتوحه الی یوم الساعه و قول  
 و ایاک نستعین و عقده قدریان می نماید و ایشان عمی دارند که بنده ختیار تمام دارد

بسم الله الرحمن الرحیم  
 الحمد لله رب العالمین

و افعال و حرکات اینو بایجاد و صدا در می شوند و این عقائد لازم می آید شرک صریح  
در کارخانه خدا یعنی هو تعالی عما یقول الظالمین علوا کبیرا و حق و قوی انصیب المستحق  
است که از افراط و تفریط بر اهل دور اند و سلوک صراط مستقیم ملحوظ نظر دارند پیش  
که خاص تر ایندگی می کنیم و خاص از تو بودی خواهیم و توفیق از تو می بخویم و اما

حجه الاسلام امام غزالی رحمه الله گفته هر که بوی در حالت حیاتش تبرک بجویند بعد از حیات  
نیز بوی تبرک و انتفاع گیرند و در تنبیه الویامین نقل از الکبری مرقوم است من تبرک میثا  
فی حیاته تبرک بزیرا تو بعد وفات بعضی از مشایخ عظام رحمه الله گفته اند که یافتیم چهار تن  
از اولیاء الله که تصرف می کنند در عبور مثل تصرف ایشان که در حالت حیات دنیا  
داشتند یا زیاده از آن مقصود حضرت بلکه آنچه خود دیده و یافته بیان نموده یکی حضرت

شیخ معروف کرخی رح و دوم شیخ محیی الدین عبدالقادر رح و ثلث بحی الدین خان  
افاده فرمودند که یک بار از سیاحت با رگشته رو بجانب بغداد و هشتم ناکاه دید  
شخصی چون مریض تباه بزرگ کاه رو بن آورده دیدم چون نهال خشک سالها

من از پا در افتاد و گفت یا سید مراد است حجت بنشان و ازین چشمه حیوان برین  
بنشان این آب بنشانم و بر نفسی انعم و همین خطه چون شاخ نورسته گل گل شکفت و گفت مرا  
میشناسی گفتم نه گفت من جد تو ام که بدین حالت رسیده ام خدام را بتوزنده کرد

و بر تبه اولی رساند فانت محیی الدین او را همانجا که هشتم و رو بجانب مسجد جامع بغداد  
آورد و پا برهنه بودم مردی غلین پیش من آورد و گفت یا سید محیی الدین بعد از آن  
بمسجد درآمد و دو کانه نماز کرد و آمد چون سلام دادم مردم بر من هجوم کردند و

لقب مرا خوانند اگر چه پیش از من کسی را با این لقب نخوانده بگذافی التَّحفة السَّادِیة و با هم

نویسنده: میرزا محمد باقر



نورالدین یوسف رحم مصنف کتاب بهجت الاسرار در مدح حضرت هدی سر و قدس سره  
تبرکاً چند بیات آن را برین مقام مع ترجمه پیشین که از افادات شیخ محمد عثمان است  
فاروق بن شیخ المشائخ شیخ محمد حشمتی کشمیری رح ترجمه رساله زندگانی امامت بهجت  
الاسرار به نقل میکنم شهر عبدلہ فوق العالی رتبہ ہوا المہاجد والیہ طرہ  
یعنی حضرت شیخ بندگی است از بندگان کہ او است مرتبہ بالاتر از مراتب عالیہ کہ در  
درک مردم نیاید یعنی مرتبہ فوق مرتبہ صاحبان مراتب بلند است کہ دیگر او یابا باشند  
و اورست بزرگبها و اورست نازش بسیار یعنی مراتب فخر بسیار دارند و الاحقار  
والطرائق فی الہدی کذا المعارف کالکواکب تنزہر یعنی اورست حقائق و راہ ہادرا  
یابی و اورست معارف مانند ستارہ ہا کہ روشن میشوند چہ شان سہ طلقہ مشائخ  
اند پس و مقامات سلوک و ہدایہ طریقت صہالت دارند و برای ستر شدن  
قانون می فرمودند و از انفسائل و الکوارم فی الہدی ہا و المناقب فی المحافل تشریف  
یعنی اورست شرف اوصاف و کوارم و راہ یابی و راہ نمائی و اورست منقبتا  
کمالات کہ در مجالس اولیاء ملائکہ مذکور می شدند و ہا و التقدیم و التعلی فی التسمی  
و ہا و المراتب فی النہایہ کثراً و اورست تقدم پیش وستی در علو مرتبہ و اورست ہدایہ  
نہایت سلوک کہ بسیار اند و غوث الوری غیث الندی نور الہدی ہا بدر الہدی ہا  
بل انور ہا یعنی مجاہد خلائق است و شرف برتبہ غوثیت ہا را ان جود و عطا است نور  
رہنمائی است ماہتاب شب چہار دہم است برای رفع تاریکی صہان و ہند و آفتاب چہار  
است در کمال روشنائی بلکہ روشن تر از آفتاب است مافی علاہ مقالہ المخالف  
من نمل الاجماع فیہ طرہ یعنی منیت و بزرگی آن حضرت ہدی سر و ہجج مخالفی را

نقلگوی پس مسائل جماع در وی نوشته می شوند یعنی بر بزرگی و عقلای شان نخست گرفت

اجماع ناسنقد شده و موم شیخ تحقیق و چهارم شیخ حیات رحمه الله و فی القلاد لابن المحرر المکی اعلم انه  
لم یزل العلماء ذود الحاجات یزورون قبر ابی حنیفه و یسئلون عنه فی قضایهم و منهم الامام الشافعی  
رحمه قال انی ابرک بابی حنیفه رخ و اتی الی قبره فاذا عرضت لی حاجه صلیت کعتین  
سألت الله تعالی عند تقضی سريعا یعنی در قلاء ابن حجر مکی از قوم است که علما  
و حاجتمندان همیشه زیارت قبر امام عظیم ابو حنیفه رح میکنند و برای بر آمدن مطالب خود  
وسيله میجویند نزد قبر شریف وی و امام شافعی رح نیز از جمله آن متوسلان هستند  
و فرمود امام شافعی رح که بابرکت میجویم به امام ابو حنیفه و می آیم بسوی قبر و  
پس چنان پیش می آید در حاجت و دو رکعت نماز نفل میگزارد و از خدا عز و جل مطلب خود  
میخواهد نزدیک قبر شان پس بزودی بر می آید مطلب من مخفی نماند که اینجا دو  
روایت که مشتمل بر تعظیم و علو شان امام عظیم رح است مذکور میکنم که حنیفه را از ان بزرگوار  
دست و دپس بدانکه در خزانه الکروایات مذکور است عن خلف بن ایوب البلخی رح  
قال ان الله جعل العلم بعد نبيه في صحابه ثم بعدهم في التابعين ثم بعدهم في ابی حنیفه  
رح و صحابه فمن شاء فليرض ومن شاء فليستط انهم یعنی الله سبحانه و الا علم را بجناب  
رسول مقبول صلی الله علیه وسلم عنایت فرمود و باز باصحاب آنحضرت باز تابعین با امام  
ابو حنیفه و یاران او پس هر که خواهد راضی شود باین تقسیم علم و هر که خواهد  
ناخوش شود از این تقسیم و قال الامام محیی الدین النووی فی روضة الطالبین  
الناس کالمجموعین انه لا یجوز الیوم فلو منعنا تعظیم الماضین لکننا الناس حیا  
یعنی مردمان اتفاق کرده اند بر آنکه درین وقت کسی مجتهد نیست پس اگر منع کنیم

فصل  
در تعظیم  
و علو  
شان امام  
عظیم

تعلیم مجتهدین گذشته بر آنکه بگذاریم مردمان استیج و سرشته و قال الامام المذوق فی  
الاسماء و اللغات کان فی زمنه اربعة من اصحابه بنس بن مالک و عبد الله بن ابی اویس  
و سہیل بن سعد و ابو الطفیل و فی معدن الیواقیت الملمعة ان ابا حنیفه رحمہ اللہ  
فی اول الامر و بسبب اصوف و صرف وجهہ عن الخلق و توجه الی الحق نہ سجانہ و تہا  
فرمائی النبی صلی اللہ علیہ وسلم فی المنام قال لیا ابا حنیفہ ان اللہ خلقک لتجی سنتی و  
تشرک فی الناس لانقصہ الفکر یعنی امام عظم ابو حنیفه رحمہ اللہ ارادہ کوشہ نشینی  
منوید و لباس کلیم پوشیدند و از مخلوقات اعراض کردہ بسوی حق جل شانہ  
متوجہ شد پس در خواب دیدند پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم را کہ میفرمایند ای ابو  
حنیفہ تحقیق پیدا کرد ترا خدا تعالی تا زنده کنی طریقہ مرا و مشہور نمائی آن ایمان  
مردمان و مقصد کوشہ نشینی کن و در غنہی الکلام نہ کورست کہ حضرت امام  
باعتراف اکابر شافعیہ و اہل علمای امامیہ مثل جلال الدین سیوطی و خضر بن علی  
المشہدی در توضیح انور باجج الوارده لدفع شبه الاعور مداح ابو حنیفہ ہستند و  
گفتہ اند کلہم عیال ابی حنیفہ رحمہ یعنی جملہ فقہا محکوم و زیر دست اویند و بسیاری  
او صاف جلیلہ او علی ما رواہ بعض الثقات و بر سبک نظم کشیدہ کہ از ان جملہ  
شعر تقدیر ان البلاد و من علیہا امام المسلمین ابو حنیفہ بایات و سنن و فقہ  
کآیات الزبور علی الصحیفۃ اما صار فی الاسلام نوراً ایما للرسول و الخفیۃ  
و بالمشہدین لہ نظیر ہو لا بالمغربین و لا بکوفۃ انتہی فی الزمر الشریعی منی الامام ابو حنیفہ  
البلخانی کان کل الامم ابو حنیفہ من سبب الناس و علم الناس عبد الناس و کرم الناس و کرم احتیاطی  
عن القوم بالری بن عوف و فی رسالہ الرشیدیہ عن تحقیقات الرفعیہ ما اثبات الاستدراج حکما



باللیل جابر انتهی و فی شرح الصدور و اما ما فرجه بن سنی عن ابن مسعود و حضرت الله عنه ان  
صلی الله علیه و سلم کان اذا دخل المقابر قال سلام علیکم ایها الارواح الفانیة الاله  
البائیة و الغطاء المتخمة التي ضربت من الدنيا اللهم ادخل علیهم روحا منک و سلاما  
فانه مع ضعفه سنده ما ول بان المراد بفناء الارواح و ما بها عن الاجاب المشاء  
انتهی و قال المحقق الهلبوسی رح فی شرح مشکوٰۃ قد ثبت فی الدین ان الروح باقیة  
و لها علم و شعور بالزائرین و الارواح الکمل قرب مکان من جناب الحق تعالی کما کان فی  
الحق و اقام من ذلک انتهی فکل مکان اقرب عند الله لعلی ینبغی ان یكون قوة حیاته فی البرزخ  
اقوی من حیوته فی الدنیا فی تربت بعض اثارها و ظهور بنید من شعرا یا پس هر که  
نزدیک تر باشد نزد باری تعالی از روی قرب و منزلت قومی تر خواهد بود و قوت حی  
و در برزخ از حی و حی و دنیا باعتبار مرتبه نفس امارت و طهارت و هر چند ان کی از علما ما ان قرب الکل عند الله منزله  
الامی مسند الی اومی و بعده الانبیاء الاخر فانهم فی حیاه یقیطون لا حیاه معاملة الاحیاء  
کچ بیت بعد محرم محاور و فی الصحاح و ادای صلوة و المکالمه کما وقع فی لیلۃ الاسرار  
پس نزدیک تر نسبت همه نزد خدای تعالی در غت و مرتبه پیغمبر خدا علیه الصلوة  
و الشاهتند و بعد آن دیگر انبیا علیهم التسلیات اند پس تحقیق ایشان زنده اند  
میکند بازندگان مانند معامله زنده بازنده مانند حج کردن خانه کعبه او یا الله شبر فا  
و خواندن نماز و کلام کردن انبیا علیهم السلام با رسول مقبول صلی الله علیه و سلم چنانکه  
واقع شده در شب معراج و تفصیل این مقام در رسائل معراجیه معاینه باید کرد و خوف  
للاطناف کر نه نمودیم و بعد هم ابراهیم بن سینا صلی الله علیه و سلم فانه در و بالروایات  
اجیده ان له مرضقه فی الجنة کما یكون لا طفالنا فی الدنیا یعنی و بعد از انبیا علیهم السلام

بما فی  
الروح  
و ما علمه  
بما فی

حضرت ابراهیم اند صاحب داده رسول خدا صلی الله علیه و سلم چه از دایات معتبره ثبت  
رسیده که برای حضرت ابراهیم دایه شیر دهند و هست در بهشت خیانتی میباشد  
مرغعه برای بچه های مادر دنیا و بعد از شهیدان فانیهم یزقون بحکم الاله و لا یحزن  
قلوبهم الا لایة و بعد ابراهیم شهیدان اند که ایشان روزی داده می شوند چه قول  
او تعالی و لا تحزن لاین الاية در آن نص صریح است و تفصیل این مقام سابقا  
مذکور شد فاذا ثبت حیات هؤلاء الکرام البررة فی عالم البرزخ مثل حیات الانبیاء  
فی ترتب بعض آثار ما یعنی پس چون ثابت زندگیشان در عالم برزخ ماند و نگاه  
دینا در مرتب شدن بعضی علامات آن فاعلم انهم كانوا فیها قادرین علی انجاح ما رب  
الملتجین الیهیم بالدار الی الله والنصر الی جنابه کما قبل مسحر او یبارک است قدرت  
از الله تیر حبه باز کرد و اندر راه یعنی پس بدانکه اینها در حالت حیات دینا قادر بودند  
بعنایت او تعالی جلت قدرته بر و اگر دن مطالب التجا کنندگان بسوی آنان  
ید عا کردن و عاجزی نمودن بخواب خدا می تعالی و تقدس فکذا بعد الانتقال من  
بذرة الدار الی عالم البرزخ فان هذه القوة لا تنقص بل تشد بمفارقتهم عن هذه الدار  
الفاسدة و تجردهم عن تعلق المادّة و دونهم من حضرت الحق و تشبههم بالملأ الا علی  
فالتشبه به یقدرون علی فعال كانوا قادرین علیها فی حال کسوت فان التشبه تیار  
عجیبانی الاعطاء لاحد ما حکم الاخر یعنی پس همچنین بعد انتقال ازین دار فانی بسوی  
عالم برزخ پس تحقیق این قوت در شما کم نمیکرد و بلکه در مرتبی می شود سبب جدا  
شدن ایشان ازین دار فاسد و مجرور شدنشان از تعلقات مادی و نزدیک شدن  
اینها از خدا تعالی و مشابه کردن ایشان بملأ که پس سبب بین مشابهت

قادری شوند بر فعلها باینکه قادر بودند بر آنها در زندگی و نیا پس تحقیق بر این شبهه است  
 استغیب و تحسین حکم شبهه به شبهه الا تری ان بحضر علیه السلام ما تشبه بالملک  
 فی الغیبة یعنی النیاس نزل فی فیض و البرکات بواسطتی العالم فصار علیه تغایر  
 تعلیم و فاعار مخالفة لا فعالنا و موافقة بافعال ملکة یعنی آیا منی که بحضر علیه السلام  
 هرگاه شباهت شد با ملک در غایت شدن از چشم خلاق و فرد آمدن فیض برکات  
 بواسطه ایشان درین عالم پس کردید علم حضرت بحضر علیه السلام تغایر بعلم ما و فاعا  
 شان مخالف بافعال ما در اعمال ایشان موافقت پیدا کردند بافعال ملکة چنانچه  
 واروست در حدیث صحیح برکه مشابیه شد بقومی پس نکس از ان قوم ست فند اوجه  
 اثبات قدرتهم بعد الموت علی ما او عینا و محبت مع اما اثباتها بحسب کشف فیما  
 البته قال ارباب الکشف و العرفان ان ارواح الکلمة تخرط فی سلک الملائكة المتقین  
 و تصیر بکثر محبتها به تعالی منظور انها بنظر الغیابة یعنی پس اینهمه که مذکور شد و بهی  
 برای دعوی اثبات قدرت کاملین بعد از موت موافق شرع شریف و اما ثابت کرد  
 قدر موفق کشف پس باینست که افاد و مودود و لذت و کشف و عفا که از این عین سلک میشوند در وقت کمال  
 و میگردند بجهت کثرت عشق بخدای غر و جل که او تعالی در حق ایشان نظر عنایت و رحمت  
 متوجه میکند کالبعیدة لمخصوصة للسلطان الکرام المحرمین بان یومروا بالامور العظيمة فیما  
 احکیم بالامور الخفیة فتمثل کما امرت و لایکون لها الخیرة مانند غلامان مخصوصان دشمنان  
 بزرگ که سر او را ند بر ای اینکه حکم کرده شوند بکارهای عظیم پس حکم می فرماید  
 حکیم مطلق ارواح را با امور کلان پس ایشان فرمان او تعالی الفور بجای آرند  
 و نمی باشد خیار می تا خلاف آن کنند مثل حال السکینه الوفا من حضرت الفوز

ابحار والقاءة في قلعة عظمى والاخياري انقار محبة من اسباب استداد الكبار يعني امور  
 عظميه عبارت است از مانند برداشتن طميناں از بارگاه سلطان حقيقي و انداختن  
 آن در لباغی کان نیک و زها کردن دوستان خدا از حیثیهایی سخت و <sup>لطف</sup> ~~و~~  
 التجارب فنیقل کثیر من العقلاء ان بعض الفيوض کان جاریاً من اکثر قبور الغرءاء <sup>لطف</sup>  
 من بعضها بعض الاسباب جاری من بعضها الى الان من اجارته فیضها مفرار السید  
 هاکمیکه قدس سره فی کچو چه مشی الیه المسوسه و تقیوت بجای آن که ایاماً عید  
 فیلرون باذن خالق الارض و لم یامر به رجوع بر زمین و اما اثبات قدرت بحسب  
 تجربیس بیانش آنکه اکثر عقلاء نقل کرده اند که بعضی فیض از آنکه در بزرگان جاری  
 بود پس موقوف شد فیض از مزار بعض بزرگان را از بعضی مزار بنور دروازه  
 فیض مفتوح است چنانچه از افراد مبارک حضرت سید شرف جهانگیر قدس <sup>ع</sup> نایب  
 بسیار فیض جاری است چه جن زدگان انجامیروند و چند روز آن مقام تبرک است  
 می کنند پس صحیح و سالم می شوند بحکم پروردگار جلّت قدرته و در نجاست  
 است ضلیل ایشان تقریرش آنکه عارفان حق بر سه امد اول مستغفرین دوم غیر مستغفرین  
 سوم متوسطین و میان این هر دو پس کسانی که در حالت استغراق وصال یافته جلّت  
 کردند استمداد ایشان محال چرا که از خود محو اند از غیر مستغفرین البته استمداد و استعا  
 منصور است و متوسطین برد وصال اند اگر در ابتدای مقام وصال مستغرق شده و  
 کردند پس حال شان مثل مستغفرین تصور باید نمود و اگر در اتمای مرتبه وصال اینان  
 را کیفیت استغراق حاصل شد او لا استمداد ایشان جاری است و آخر موقوف بر تحقیق  
 این مقام بدون اطلاع بر اصطلاحات حضرات صوفیه قدس سره ابرهم و بغیر او را که

در نجاست  
 در نجاست



مقامات از بدیهه کمال من شار اطلاق علی حقیقه کمال فلیرجع الی انصار یلمس فقه پدا  
 تبصر من آیه ثبت الرد لذهب الوابی الذی یعتقد امتناع الاستمداد من الاموات  
 وبتنا ان بعضهم کالاجزاء فی توق الحیوة وکامل لک فی الافعال فهم قادرون  
 باقدار الله تعالی علی انقاذ ملتجینهم عن المہالک لما کان تسوغ منهم فی حاله الممیت ولا روه  
 شی من اوله الشرع بل تنبه یعنی وار من مقام مردود شدن بوب و بانی که عتقاد میکند  
 که صلا استمداد از اموات درست نیست چرا که ثابت کرده ایم که بعضی از کالمین بعد  
 انتقال ازین دایره فانی مانند زندگانند در قوت و بعضی از ایشان مانند مشرکان  
 اند و در صد و ارفاضال پس قادر حقیقی ایشان را قدرتی عطا فرموده که به سبب آن  
 حاجتمندان را از مہالک نجات میدهند چنانچه در حالت حیات نیز همین قسم  
 قدرت ایشان را از بارگاه سلطان حقیقی عنایت شده بود و در دینی کنیزان را  
 هیچ دلیل شرعی بلکه ثابت میکرد و اند او را و اما من یعتقد هم موثرین فی الاموات  
 حقیقه فلا نزاع لنامہ فی کونه مشرکاً فاذا دریت ہذہ الاولہ حق الدرایۃ لا یبقی  
 لک رتیباً او عیناً من اعانتہ ارواح الکالمین بعد مفارقة البدن علی سہانی ام  
 الملتجین الیہم بقدرۃ اللہ واذنہ یعنی کیسکہ اعتقاد نماید کہ ارواح کمل در انجام  
 و تنصیتی از مہالک موثر حقیقی و قادر تمام ہستند پس بلاشبہ آن کس مشرک است  
 بیخ زراعی و گفتگوی و مشرک بودن او نیست پس عقلاً و نقلاً و تجربہ استمداد او  
 بر راد اگر دن حاجت ملتجیان بقدرت و حکم او تعالی جلت قدرۃ شہوت پیوست و فی  
 ترجمہ اش کون الشیخ الاجل محقق الدلوسی قدس سہ امام شافعی رحمہ گفته است کہ قبر  
 موسی کاظم تریاق مجرب است مراجبت و عاراً چہ آن مقام بقرک مہبط برکات و نوار

پس از اوقات حصول مطلوب متصور و ایضا فی الرحمة المذکورة سید صاحب  
 که از اعظم نعمتها و علما و مشایخ دین و مغرب است گفت که روزی شیخ ابو العباس  
 که از اجداد من است با من آمد و من گفتم که من میگویم که ادا و کفایت میکند که اگر ایستد امور دینی و غیره  
 شیخ ابو العباس رحمت گفت نعم زیرا که وی در ساطع حق و در حضرت اوست و نقل در  
 ازین طائفة بیشتر از آن است که هر چه صفا کرده شود و یافته نمی شود در کتاب و  
 و اقوال سلف صالح که مخالف این قول باشد و در گذارین را بلکه ازین اثبات وی  
 می شود و کمادیت تفضیل انفا و فی المرقاة شرح بر حکمت مولانا علی القاری علیه  
 رحمة الله الباری لهم فی برار ختم تصرفات و برکات لایحصى عددها و لایحصى معنی مراد  
 کمالین عارفین در عالم بزرگ تصرفهای فراوان و برکتهای بی پایان ثابت است و کتاب  
 انفاص العارفین تصنیف حضرت مولانا شاه ولی الله محدث دهمین و فی حق  
 که از ذکر استعدادهای ایشان و پیران و سادات ایشان از قبور مجامع النور  
 اندر پرست ملاحظه باید کرد و طریق مستقیم باید و رزید و از راه مجادله اعراض باید نمود  
 و ادا انصاف باید داد و درینجا چند حکایت از آن یعنی از کتاب انفاص العارفین مذکور  
 میگردد و اما اهل حق را مرتبه حق الیقین بلکه عین الیقین دست و دهن پس بداند که شاه صاحب  
 مدوح در کتاب مسطور میفرمایند که چون این فقیر زیارت مدینه منوره و بقع طیبه علی  
 صاحبها صلوة و التحية رسید و مدتی بر قبر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم متوجه  
 مراتب جذب و سلوک همه از استعدادهای آنها در نظر آن حضرت صلی الله علیه و سلم می کرد  
 انگاه من این فقیر را بزرگی حکیم طبع ساختند و طریقه حق عنایت فرمودند و آنچه در علم  
 مشکلات دهم پرسیدم جواب با صواب ظاهر فرمودند اگر آن چیز را در ساله فیوض

تصرفات  
 و برکات

در شرح خطب و در شرح نیز آن ذکر کردیم و بیان طریق و در رساله ملاحظه  
بفرمایید در آن مرقوم است که حضرت شیخ ابراهیم که وی حدیث سره عالم بود و  
عالم از حق امام تعلق و حدیث و عربیت و در سیرگی ازین فنون بظاهریافته و از  
قریب دو سال در بغداد ساکن شد و طایف و ذوق از اینجا اخذ نمود و در امام اکتفا  
در تمام بر وجه پرفتور حضرت شیخ محمد بن علی بن حسین علیه السلام توجه شد تا مطلع شود  
بر آنکه در آن وقت گفتنی شیخ محمد روح را در عالم رویای صادقه دید که غیا  
از پاپوش آنرا پایش حضرت ابراهیم که وی روح دور می کنند و هست که باقی  
میفرمایند و نیز حضرت شاه صاحب مروج در کتاب مذکور ترقیم فرموده اند که حضرت  
مولانا شیخ عبدالرحیم قدس سره چون نزدیک قبر محمد و می شیخ محمد قدس سره  
استغفار میفرمودند که روح ایشان در نماز من اقدامی کند و از من استماع  
می نماید یکبار باین فقیر توجه شدند و بعضی معارف فرمودند و نیز حضرت ایشان  
که در بلده ریه تک بتفجیر بر آدم چون ماندکی راه و حرارت آفتاب حساس کردم  
بمقبره در آدم تا انجام می استراحت کنم بعد در آمدن محسوس شد که در آن قبور  
آتش عظیم شعله می زند و گرمی آن بمن در گرفت یاران گفتیم ازینجا زود بگریزید  
که این مقبره باتش ملوحت و نمی پذیرم که اینجا مسلمانی باشد پس در آن صحت  
حاضر بود تعجب کرد و گفت چه طریق معلوم کردید که بطریق کشف عرفان که در آنها  
قبور سلمان نیستند جو گیان اند که زنده در که رفتند و دم قبور آنها را از  
قبور آنان ساختند و فی القول اجل فی ذکر آثار اولی حضرت مولانا شاه ولی الله  
قدس سره روحی در روزی در مرض موت خود بچهار تن مولانا شاه سید الفریقه

سره الغریز فرمودند که حضرت قبله گاه ما چون ازین عالم تعالیٰ مقرر شدیم بمثل سید  
 میان اهل الشیعه یعنی برادر خود بنو یسوع الدین بود پس ما برقرار شریف اشار  
 اوقات متعجیر و خایت شان می نشستیم پس راه تمییز بر ما شده نشان  
 غریزی بخد مت حضرت شاه ولی الله قدس سره ذکر کرد که بزیارت نشانی  
 و قبول ایشان می روم و در بعضی آثارش وسکون و راحت و آرام در خود  
 او را که منایم الا در روضه شریفه حضرت سلطان نظام الدین قدس سره که اثر حقی  
 یافته نمی شود سبب آن در نمی یابیم امید وارم که حضرت افاده فرمایند و برین  
 آگاه گردانند حضرت ایشان فرمودند که بعضی ملکین ارواح ایشان از قیود بشری  
 خلاص شده از آلائش مقصنات جسمانی پاک گشته توجه ایشان بسوی ذات بخت و  
 بی نشان صرف است پس سلیکه بزیارت قبول ایشان رود البته کمال او هیچ تغیر نماند  
 مثل تنجیمی دخل اینده خانه شود و تجاهر طرف که می نکرد خود را بگوید و بغیر خودش چیزی  
 بنظر نمی آید حضرت سلطان المشائخ قدس سره از جمله این طائفه اند و بعضی اهل  
 ولایت که ارواح ایشان از ان قیود مجرذ گشته اند و توجه ایشان بالکل بجای مرتبه  
 اطلاق نیست ازین جهت التفات ایشان بخوی از انجا مناسبه بسوی زیارت  
 کنندگان واقع میشود و تاثیر آن التفات ایشان در خود با حساس می نمایند و حضرت  
 مولانا شاه عبدالغریز قدس سره الغریز در تفسیر فتح الغریز و در رساله روه بانی  
 و در جواب ستمغه که فرموده با تم وجه تصریح فرموده اند که اموات راشده و جماع  
 بلا ارتباب حاضر است و نیز تفضیل فرموده اند که استمداد از ارواح کائین بطریق  
 مظنه شرک در ان نباشد و دست و توضیحش در ماستق ملاحظه ماکرد و حضرت



مولانا محمد العلوم مولانا محمد العلي وشيخ عبد الحق محدث دهلوي وصيته لانا نارا  
 وشاه عبد الرحيم وشاه عبد الغني ومولوي شاه عبد القادر ومولانا نارا وشيخ عبد الغني  
 ومولانا حسن علي هاشمي قدست هراهم بالجملة جميع ذرات صوفيه والشمس  
 محدثين ونفها قابل شده اند بانه امرت سلام وكه من زائران مي شنوند وازان تكا  
 مي شوند چنانچه تفصيلش را بسبب رسيدن شده فلما تقوه بعض حمله عرش اجل من  
 ونبيل الحق والتحقيق الى ان الموت نامسمعون كلام الاحياء عادة والتفق العلماء من  
 المفسرين والمحدثين ولتقبا على عدم سماع الموت كلام الاحياء ان هوانك مسين  
 كما لا يخفى على اهل الحق واليقين فانصف وكمن من اثار كرين حتى ياتيكم اليقين قد مررت  
 بالمرحمة بالتحقيقات الشامحات في اثبات اسرار الاموات والملبقة بتحصيل الفلاح  
 بهامع الارواح في الثاني من بيع الاول سنة خمس وخمسين الف ومانين من الهجرة على  
 في سنة وقرعنا عن تحرير هذا الشرح الموسوم بالتحقيقات الراسخات في شرح  
 التحقيقات الشامحات والملقب بسبل النجاة الى تحصيل الفلاح  
 في يوم الجمعة الرابع عشر من جمادى الاولى عام  
 ثمان وخمسين الف ومانين من الهجرة  
 النبوية عليه الصلوة والسلام

على  
 لانا نارا  
 عبد الغني

رساله سبل النجاة الى تحصيل الفلاح تصنيف كشاف مشكلات ودفات  
 منقح معذات حاتق، تحرير يلعي مولانا مولوي تراب علي ابراهيم

# صحیح نامه سبیل النجاح

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۵	۱۹	۵	+	۲۲	۶	نور	نوری	۴۱	۱۳	میکند	میکند
		۱۹	۲۲	۸	۶	نور	نوری	۴۱	۱۶	عشی	عشی
۸	۹	اللہ	اللہ	۲۲	۶	نور	نوری	۴۲	۱۸	از قہم	از قہم
۱۱	۱۱	مرلو	خرا	۲۳	۱۶	ہت	ہت	۱۰	۱۰	غیمی	غیمی
۱۱	۱	نا		۲۳	۱۶	برہن	برہن	۶۶	۱۹	الغذاب	الغذاب
۱۲	۱۲	بھی	بھی	۲۵	۱۱	بھن	بھن	۵۰	۱۳	لثواب	لثواب
۱۳	۴	ہت	ہت	۲۵		ہت	ہت	۵۳	۴	ہت	ہت
۱۴	۱۳	میکو	میکو		۱۸	ہت	ہت	۵۸	۱۹	این	این
۱۵	۶	تققی	تققی	۲۱	۱۳	کہ	+	۸۲	۳	بیننا	بیننا
۱۵	۱۹	نہ	نہ	۲۲	۱۸	زبارہ	زبارہ	۸۴	۳	المصابیح	المصابیح
۲۱	۳	وقد	وقد	۲۲	۱۲	مور	مور	۸۶	۷	ابن حسہ	ابن حسہ
۲۱	۱۸	ہت	ہت	۲۲	۱۵	این	این	۸۸	۱	آت	آت
۲۲	۲	نور	نور	۲۳	۱۵	آت	آت	۸۸	۶	ایک	ایک
۲۲	۱۷	اخذ	اخذ	۲۴	۱	آت	آت	۸۹	۱۲	نیت	نیت
۲۲	۱۲	ہاکت	ہاکت	۲۵	۱۷	بیار	بیار	۹۳	۱۴	بہین	بہین
۲۴	۱۲	از	کہ از	۲۵	۱۸	نجات	نجات	۹۳	۳	ودلاتین	ودلاتین
۲۶	۱	نور	نور	۲۶	۱	الشیم	الشیم	۹۳	۱۶	لباری	لباری
۲۶	۱۰	بنی	بنی	۲۶	۱۰	لموتہ	لموتہ	۹۴	۵	المسرقہ	المسرقہ
۲۷	۳	رون	رون	۲۶	۱۰	معمولان	معمولان	۹۸	۱۶	العقل	العقل
۲۷	۹	الکلم	الکلم	۲۸	۱۵	تقیمی	تقیمی	۱۰۰	۱۶	سوم	سوم
۲۹	۴	اظم	اظم	۲۹	۳	یقضی	یقضی	۱۰۴	۶	مور	مور
۳۰	۷	فی	مالی	۳۰	۱	الہنا	الہنا	۱۰۴	۵	مور	مور
۳۱	۷	نجات	نجات	۳۰	۱۶	نور	نور	۱۱۰	۹	ہزل	ہزل
۳۲				۳۱	۱۳	عشی	عشی	۱۱۱	۱	نور	نور



صفحة	سطر	غلاف	صفحة	سطر	غلاف	صفحة
۱۱۱	۹	الد الله	۱۴۸	۵	عبادة	عبادة
۱۱۲	۵	بالکون بالکون	۱۵۱	۱۱	بعض	بعض
۱۱۳	۸	محبی محبوس	۱۵۲	۱۶	انتم	انتم
۱۱۵	۱	نفسه	۱۵۵	۹	ليلة	ليلة
۱۱۵	۱۰	حق يستحق	۱۰۸	۱۰	با	با
۱۱۸	۱۰	منش منش	۱۶۵	۵	وتحت	وتحت
۱۲۱	۲	بهم بهم	۱۶۶	۶	دور	دور
۱۲۲	۱۹	لا يبيع يبيع	۱۷۱	۵	جال	جال
۱۲۳	۷	نفسه	۱۷۱	۱۹	اموات	اموات
۱۲۴	۹	الا لا	۱۷۵	۷	رودو	رودو
۱۲۵	۱۱	ليمن ليمون	۱۷۶	۱	رسالة	رسالة
۱۲۶	۹	نام نام	۱۸۱	۱۰	دور	دور
۱۲۷	۹	بحققت بحققت	۱۸۲	۳	لذين الذين	لذين
۱۲۸	۳	الاروح الارواح	۱۸۳	۱۸	تحقيق	تحقيق
۱۲۹	۳	تعلقها تعلقها	۱۸۵	۱	الاطلاع	الاطلاع
۱۳۰	۱۰	مادرم مادرم	۱۸۶	۱۰	انفاس	انفاس
۱۳۱	۱۴	ومعاد ميهاد	۱۸۶	۱۸	من اين اين	من اين
۱۳۲	۱	الموت الموت	۱۹۱	۱۷	موت	موت
۱۳۳	۸	بهي بهي	نقطة			
۱۳۴	۱	لاشد لاشد				
۱۳۵	۱۴	التي التي				
۱۳۶	۲	فر فر				
۱۳۷	۲	موت موت				











